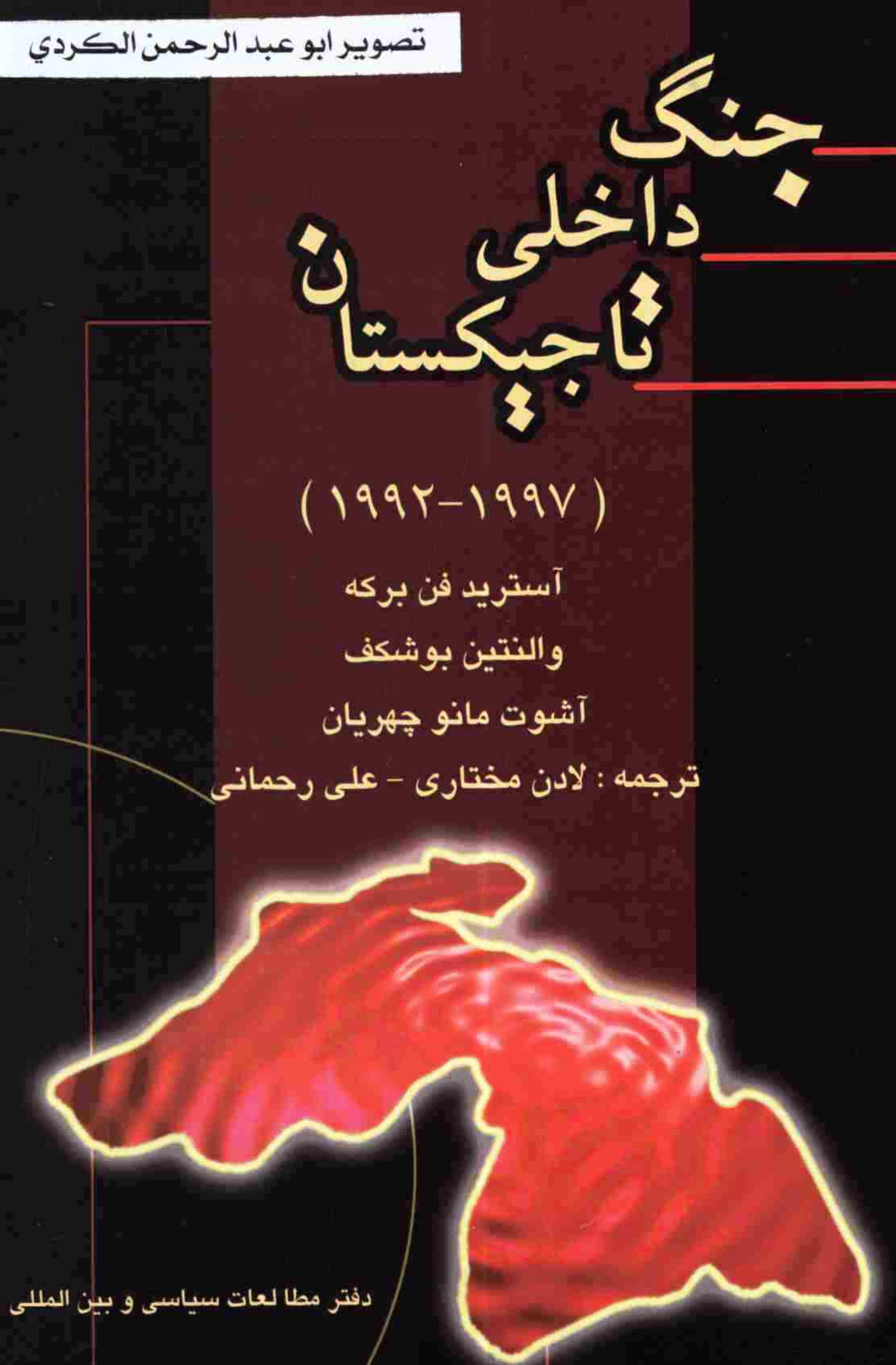
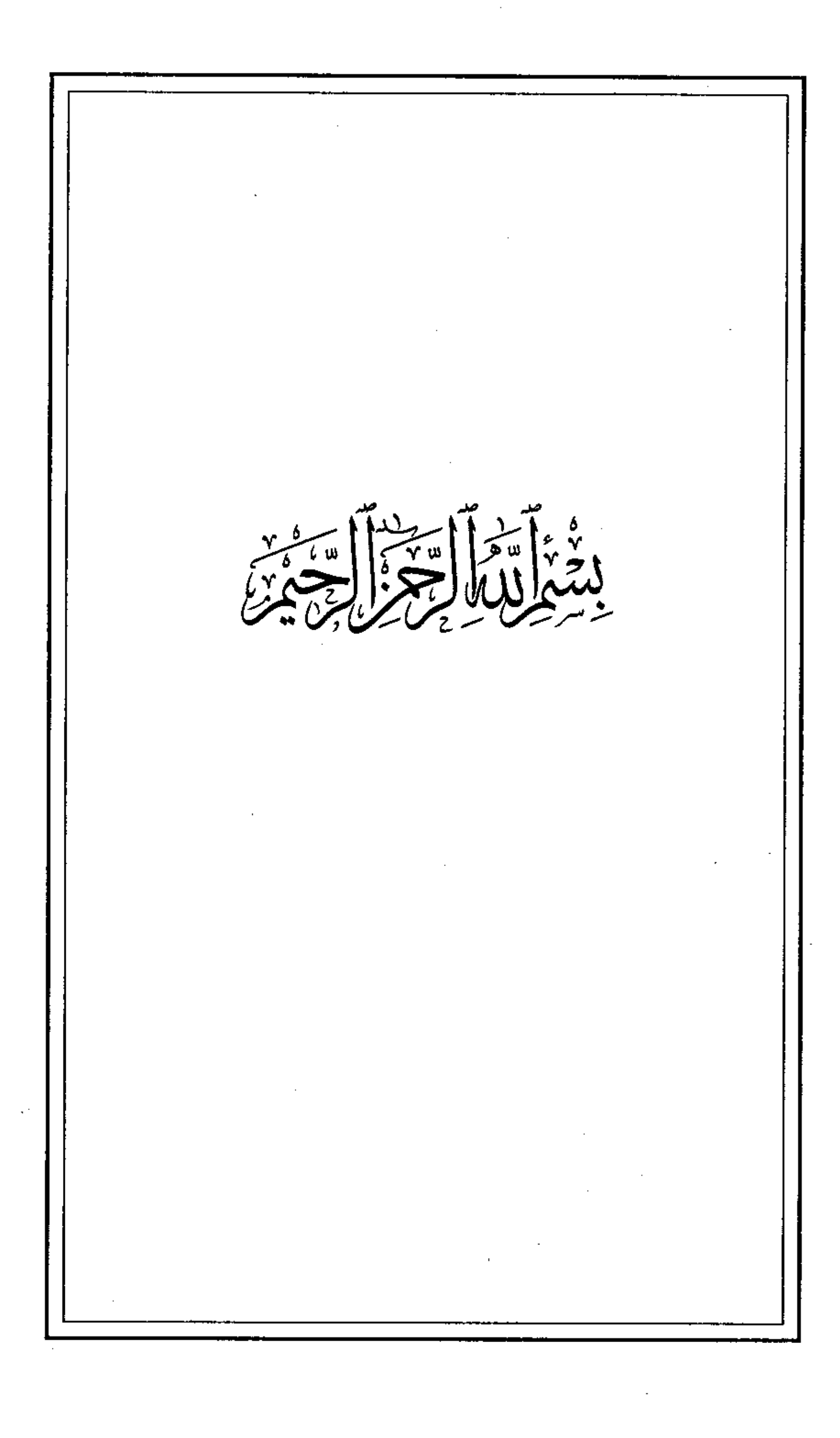


جنگ داخلی تاجیکستان

(۱۹۹۷-۱۹۹۲)

آسترید فن برکه
والنتین بوشکف
آشوت مانو چهریان
ترجمه : لادن مختاری - علی رحمانی

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی


بسم الله الرحمن الرحيم

جنگ داخلی تاجیکستان

(۱۹۹۲-۱۹۹۷)

آسترید فُن بُرکه
والنتین بوشکُف
آشوت مانوچهریان

ترجمهٔ:

لادن مختاری ـ علی رحمانی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
تهران ـ ۱۳۸۱

فهرستنویسی پیش از انتشار

مختاری، لادن، ۱۳۴۸ - ، گردآورنده و مترجم.
جنگ داخلی تاجیکستان (۱۹۹۲-۱۹۹۷) / آسترید فُن بُرکه، والنتین بوشکف، آشوت مانوچهریان ... [و دیگران]؛ [گردآوری و] ترجمه لادن مختاری، علی رحمانی [برای] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱.
۲۳۸ ص.: نقشه.
ISBN 964- 361- 140 - X : بها: ۱۱۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
صفحه عنوان:
Civil War of Tajikistan (1992-1997)
کتابنامه: ص. ۲۱۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. تاجیکستان - تاریخ - جنگ داخلی؛ ۱۹۹۲-۱۹۹۷ م. ۲. تاجیکستان - سیاست و حکومت - ۱۹۹۱ - م. الف. رحمانی، علی، ۱۳۲۶ - ، گردآورنده و مترجم. ب. بورکه، آسترید فن، Borcke, Astrid von ج. بوشکف، والنتین، Buschkow, Walentin د. مانوچهریان، آشوت، Manutscharjan, Aschot هـ. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. و. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ز. عنوان.
۹ج ۳م / ۸۶۵۷ / DK ۹۲۸ ۹۵۸/۶
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران م۸۱-۱۹۶۶۳

جنگ داخلی تاجیکستان (۱۹۹۲-۱۹۹۷)

نویسندگان: آسترید فُن بُرکه، والنتین بوشکُف و آشوت مانوچهریان
مترجمان: لادن مختاری - علی رحمانی
چاپ اوّل: ۱۳۸۱
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
ویراستار علمی: علی رحمانی
ویراستار ساختاری - زبانی، فنی و نسخه‌خوان: لادن مختاری
حروفچینی و صفحه‌آرایی: لیدا مختاری
طرح روی جلد: علی رنجبران
طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۷-۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۲۴۵۸۶۰۳
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۵۹-۲۸۰۲۶۵۸
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

این کتاب ترجمه‌ای است از:

- Walentin Buschkow:
"Tadschikistan vor dem Bürgerkrieg"
Köln - 1993

- Astrid Von Borcke:
"Spannungen an der Afghanisch- tadschikischen Grenze und das russische Krisen - Management"
Köln - 1994

- Astrid von Borcke:
"Der tadschikische Bürgerkrieg:
Lokale Tragödie oder geopolitische Herausforderung"
Köln - 1995

- Walentin Buschkow:
" Der innere Konflikt Tadschikistans als regionales Sicherheitsproblem"
Köln - 1996

- Thomas Dorenwendt:
"Tadschikistan: die Transformation des Bürgerkrieges"
Hamburg - 1997

- Aschot Manutscharjan:
"Tadschikistan: Schnittpunkt des 'neuen grossen Spiels' in Zentralasien"
Köln - 1998

کار تحقیقاتی مؤسسهٔ فدرال مطالعات بین‌المللی و علمیِ شرق [1]

1. Bundesinstitut für ostwissenschaftliche und internationale Studien (BIost)

به مناسبت دهمین سال استقلال تاجیکستان

(۱۹۹۱ـ ۲۰۰۱)

فهرست مطالب

بخش ۲:

تنش در مرزهای افغانستان -تاجیکستان و مدیریت روسیه در بحران

آسترید فن‌بُرکه

بخش ۳:

جنگ داخلی تاجیکستان: تراژدی محلی یا مبارزه‌طلبی ژئوپلتیکی؟

آسترید فن‌بُرکه

بخش ۴:

تاجیکستان، محل تلاقی «بازی بزرگ جدید» در آسیای مرکزی

آشوت مانوچهریان

بخش ۵:

تاجیکستان: دگرگونی جنگ داخلی

توماس دُرِنونت

بخش ۶:

جنگ داخلی تاجیکستان، مسألهٔ امنیتی منطقه

والنتین بوشکُف

پیشگفتار

جنگ داخلی در هر کشور همواره بزرگ‌ترین بحران تلقی شده، منابع اقتصادی آن را نابود ساخته و از روند توسعه بازداشته است. با توجه به این که در حال حاضر جنگهای داخلی متعددی در بخشهای مختلف جهان جریان دارد و تاجیکستان نیز، همچون افغانستان از جمله نزدیک‌ترین همسایه‌ها به ایران است، تلاش کردیم تا در قالب یک کتاب به بررسیِ موردیِ «جنگ داخلی تاجیکستان» بپردازیم.

در تهیهٔ کتاب حاضر از منابع آلمانی‌زبان استفاده شده است، زیرا آلمان در میان کشورهای اروپایی دارای نزدیک‌ترین رابطه با آسیای مرکزی است و تنها دولتِ اروپایی است که در تاجیکستان سفارتخانه دارد. تا قبل از بروز جنگ داخلی حدود ۴۰ هزار آلمانی‌تبار در تاجیکستان زندگی می‌کردند. از سال ۱۹۹۱ هزاران نفر از دو میلیون آلمانی‌الاصل که در اتحاد شوروی به‌سر می‌بردند، رهسپار آلمان شدند. از میان آنان، گروهی در مؤسسات مطالعاتی و تحقیقاتی این کشور به کار پرداختند و به این ترتیب آلمان به منابع و کارشناسانی با تجربه در آسیای مرکزی دست یافت که اطلاعاتی ژرف از اوضاع تاجیکستان کسب کرده بودند. از این‌رو نوشته‌های آنان در این‌باره منبع معتبری به شمار می‌آید.

«مؤسسهٔ فدرال مطالعات بین‌المللی و علمیِ شرق»[1] در شهر کُلن آلمان با جذب محققان این گروه به انتشار تحلیلهای آنان پرداخته است. در مجموعهٔ حاضر چند اثرِ برگزیده از نتیجهٔ تحقیقات این مرکز به تألیف «والنتین بوشکُف»، «آسترید فُن‌بُرکه» و «آشوت مانوچهریان» به فارسی ترجمه و پیش نهاده شده است. همچنین پژوهشی از «توماس دُرِنونت» نیز به‌کار گرفته شده است. وی از ژوئیهٔ ۱۹۹۷ طی گذراندن دورهٔ دکتری علوم سیاسی با بورسیهٔ بنیاد آلمانی

1.BIOst (Bundesinstitut für internationale und ostwissenschaftliche Studien).

«کُنراد آدنائر» به عنوان ناظر سازمان امنیت و همکاری اروپا فعالیت داشته و مدتها در روسیه و آسیای مرکزی سرگرم تحقیق بوده است.

از نگاه آلمانی‌ها، تاجیکان، آریایی‌های مسلمانی هستند که از نظر تباری به آنان نزدیکند. ریشهٔ زبان فارسیِ تاجیکی نیز همچون آلمانی، هند و اروپایی است. همچنین مسلمانانِ تاجیک، به‌خصوص در افغانستان نقش بسیار مهمی در مبارزات آزادیخواهانه برضد ارتش متجاوز شوروی ایفا کردند و همچنان در غرب آسیا از مرزهای این منطقه پاسداری می‌کنند. بنابراین در مجموعهٔ ژئواستراتژیکِ غرب، تاجیکستان در کانون توجه آلمان نسبت به این منطقه قرار دارد.

در اینجا توضیح چند نکته در مورد نحوهٔ ثبت اَعلام، ضروری به‌نظر می‌رسد. ثبت اسامیِ اکثر مناطق و شخصیتهای مختلف تاجیکستان علاوه بر اختلاف‌نظر روسها و تاجیک‌ها و لهجهٔ محاورهٔ تاجیکان، در متون محققان اروپایی و غیرفارسی‌زبان نیز شکل دیگری به خود گرفته است. به همین دلیل ضمن درج اسامی با حروف آلمانی یا انگلیسی در زیرنویسها، ابتدا این اسامی براساس آوانویسیِ شنیداریِ آلمانی‌ها به فارسی برگردانده شدند. سپس با رجوع به کارشناسان ایرانی (که گاه سالها در تاجیکستان به تحقیق پرداخته بودند) و نیز ضمن بررسی رسانه‌های ایران، برخی از آنها تصحیح گردیدند. در مرحلهٔ نهایی طی مصاحبه با شخصیتهای سیاسی، نظامی و ادبیِ تاجیک، تلفظِ مرسوم در تاجیکستان نیز در داخل قُلاب [کروشه] جلوی اسامی ثبت شد. از این‌رو به جرأت می‌توان ادعا کرد که در کتاب حاضر برای نخستین بار اسامیِ مناطق و شخصیتهای تاجیکستان براساس املای رایج در اروپا (مطابق شنیده‌های آلمانی‌ها)، تلفظ مرسوم در ایران و نیز لهجهٔ اصیل تاجیکی در محل، به ثبت رسیده است. همچنین موضوع امانت در ترجمه نیز تا جای ممکن مدّنظر بوده‌است. منظور از «افغانان»، سربازان ارتش سرخ شوروی است که پس از ۱۰ سال جنگ با افغانستان سرانجام به کشور خود بازگشتند. «افغان»ها نیز مردم افغانستان هستند.

نام‌خانوادگی تاجیکان اغلب از نام پدر گرفته می‌شود و بعد خاتمهٔ «زاده»، «پور» یا «ـ ی» می‌گیرد، مثلاً نام پدر «ابوالفضل»، «عطا» است. حال برحسب سلیقهٔ شخص، نام خانوادگی وی به صورت «عطایی»، «عطازاده» یا «عطاپور» درمی‌آید، یعنی «ابوالفضل عطایی»، اما با توجه به

نفوذ روسها و تحمیل اصول زبان روسی و نیز خط سیریلیک نام خانوادگیِ وی به‌صورت «عطائُف» درآمده است. از این‌رو گاه یک اسم، مثلاً به دو شکل عطایی و عطائُف شنیده و نوشته شده است.

مفهوم استان در تاجیکستان با واژهٔ «ولایت» بیان می‌شود. هر ولایت شامل ناحیه‌های مختلف است، ازجمله «ولایت بدخشان کوهستانی (کوهی)» دارای حدود ۱۰ ناحیه است. در تاجیکستان به دریا، «بحر» می‌گویند و مفهوم رودخانه را با واژهٔ «دریا» بیان می‌کنند. از این‌رو «سُرخان درین» (سُرخان دریا) به معنای نام منطقه‌ای است که رودخانهٔ «سُرخان» در آن جاری است. وادی به معنای مناطق شهری است (مثل منطقهٔ قلهک یا افسریه در تهران) که گاه مفهوم روستا یا ده را نیز شامل می‌شود. محله نیز به‌معنای روستاست.

برخی از پژوهشهای این کتاب در حدود چهار یا پنج سال پیش در آلمان به چاپ رسیدند، از این‌رو تغییر اسامیِ برخی از مناطقِ تقسیم شده به صورت زیرنویس توضیح داده‌شده‌است.

در گفتگو با پروفسور «رحیم مسلمانیان قبادیانی»، اهل قبادیانِ تاجیکستان و مشاور علمیِ مدیرعامل «بنیاد دایرةالمعارف اسلامی» در ایران پی‌بردیم که همچون بسیاری از پژوهشگران، ایشان نیز معتقدند که این جنگ را نباید یک جنگ داخلی دانست، زیرا از سوی روسها و ازبک‌ها به این ملت تحمیل شده است و چه بسا عنوان «جنگ تحمیلی» بر این کتاب برازنده‌تر می‌بود. اما با توجه به مطالعات و مفاهیم روابط بین‌المللی و با یک نگاه علمی و کلی به‌ناچار این جنگ در ردیف جنگهای داخلی تقسیم‌بندی می‌شود.

متأسفانه در مورد تاجیکان که از جمله نزدیک‌ترین همسایه‌ها به کشور ما و دارای نزدیک‌ترین ریشه‌های فرهنگی، زبانی و دینی با مردم ماهستند، آثار معدودی در ایران به چاپ رسیده است. از این‌رو امیدواریم انتشار کتاب حاضر تا حدودی این کمبود را جبران کند.

مترجمان

مقدمه

درگیریهای داخلی در تاجیکستان، یک سال پس از اعلام استقلال این جمهوری به دلیل اختلافات سیاسی کمونیست‌ها و اتحاد مخالفان (مرکب از اسلامگرایان و دموکرات‌ها) و رقابتهای قومی و محلگرایی شروع شد و با دخالت عوامل خارجی گسترش یافت. پنج سال جنگ داخلی که از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ ادامه داشت، موجب کشته‌شدن بیش از ۵۰ هزار نفر و آوارگی حدود یک میلیون نفر از مردم تاجیکستان گردید و قدرت اقتصادی این کشور به نصف رسید. سرنوشت جنگ داخلی تاجیکستان [و یا به‌قول تاجیک‌ها «جنگ شهروندی»] که جنگی در حوزهٔ فرهنگ ایرانی و منطقهٔ امنیتیِ مورد ادعای روسیه بود، برای هر دو دولت اهمیت داشت. در صورت سرایت جنگ به سایر کشورهای آسیای مرکزی، موجی از بی‌ثباتی و ناآرامی مرزهای شمال شرقی ایران را در بر می‌گرفت و امنیت جمهوری اسلامی و منافع ملی ایران را به مخاطره می‌انداخت. ادامهٔ این بحران بر روابط ایران و روسیه تأثیر منفی می‌گذاشت. از این رو تهران و مسکو کوشیدند، جنگ داخلی تاجیکستان را مهار کنند و طرفهای ستیز را به مذاکرهٔ مستقیم با یکدیگر وادار سازند. سازمان ملل متحد از یک طرف و سازمان‌امنیت و همکاری اروپا (OSCE) و جامعهٔ دولتهای‌مستقل مشترک‌المنافع (CIS) که تاجیکستان در هر دوعضویت داشت، از طرف دیگر با میانجیگری در این ماجرا تلاش کردند تا آتش‌بس برقرار کنند. در نتیجهٔ این وساطتها، از سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) از شدت جنگ کاسته شد و طرفهای درگیر حاضر شدند، با یکدیگر به گفتگو بنشینند. نخستینِ دور مذاکرات صلح میان نمایندگان حکومت تاجیکستان به رهبری امامعلی رحمانف، رئیس شورایِ عالیِ وقت و اتحاد مخالفان به رهبری سید عبدالله نوری در ۱۶ فروردین ۱۳۷۳ (سوم آوریل ۱۹۹۴) در مسکو آغاز شد. اولین توافقنامهٔ آتش‌بس که آزادی گروهی از اسیران جنگی را در بر داشت، در دومین دور گفتگوهای صلح که از ۲۸ خرداد ۱۳۷۳ (۱۸ ژوئن ۱۹۹۴) در تهران انجام گرفته بود، به امضا رسید. در سومین دور مذاکرات صلح در

اسلام‌آباد (۲۸ مهر ۱۳۷۳) تشکیل کمیسیونی برای نظارت بر اجرای توافقنامهٔ تهران مورد موافقت قرار گرفت. اتحاد مخالفان، انتخابات ریاست جمهوری تاجیکستان را که در ۱۵ آبان سال ۱۳۷۳ برگزار شد و در نتیجهٔ آن امامعلی رحمانف به ریاست جمهوری رسید، تحریم کرد. در ۲۵ آذر ۱۳۷۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد با تشکیل نیروهای ناظر صلح در تاجیکستان موافقت کرد. در چهارمین و پنجمین دور مذاکرات صلح در ۱۱ خرداد ۱۳۷۴ در آلماتی (قزاقستان) و در نهم آبان ۱۳۷۴ در عشق‌آباد (ترکمنستان) بر پای‌بندیِ دو طرف به رعایت آتش‌بس تأکید شد.

از آنجا که انجام گفتگوهای مستقیم بین رحمانف و سید عبدالله نوری نقش مهمی در برقراری صلح داشت، دولتهای روسیه و جمهوری اسلامی ایران، دو طرف را به مذاکره با یکدیگر تشویق کردند. با وساطت برهان‌الدّین ربّانی، رئیس جمهور افغانستان، دورهبر تاجیک در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۴ برای نخستین بار در کابل با یکدیگر ملاقات و درمورد تمدید آتش‌بس به مدت سه ماه موافقت کردند. دیدار آنها در ۲۸ تیر ۱۳۷۴ در تهران تجدید شد و پای‌بندی به مذاکرات صلح اعلام گردید. در سومین گفتگوی آنان که در شهریور ۱۳۷۴ در شهر دوشنبه (پایتخت تاجیکستان) صورت گرفت، «تفاهمنامهٔ اصول اساسی برقراری صلح و رضایت ملی» به امضا رسید که بر اساس آن حکومت تاجیکستان، آزادی گروههای سیاسی را تضمین کرد و اتحاد مخالفان، قانون اساسی تاجیکستان را پذیرفت. در دیداری که رحمانف و نوری در ۲۱ آذر ماه ۱۳۷۵ در شهر «خوست»، واقع در شمال افغانستان با هم داشتند، متعهد شدند تا آتش‌بس را در طویل‌دره و قراتگین برقرار کنند. تشکیل «کمیسیون آشتی ملی» تاجیکستان مرکب از ۲۶ عضو، شامل ۱۳ عضو از هر دو طرف، توافق مهمی بود که طی دیدار دو رهبر تاجیک در دوم دی ۱۳۷۵ (۲۳ دسامبر ۱۹۹۶) در مسکو صورت گرفت. این کمیسیون که بعدها نقش مهمی ایفا کرد، وظیفهٔ اجرای موافقتنامه‌های آتش‌بس و صلح را بر عهده داشت.

سازشنامهٔ مربوط به مسائل مهاجران در ششمین دور مذاکرات صلح در ۱۵ بهمن ۱۳۷۵ در تهران تهیه شد و در دور هفتم مذاکرات طی گفتگوی نمایندگان دولت و اتحاد مخالفان تاجیکستان در هشتم اسفند ماه ۱۳۷۵ در مسکو درمورد مسائل نظامی توافق شد. در پایان ۱۳۷۵ همهٔ مسائل بین دوطرفِ درگیر حل‌وفصل شد و آنچه باقی ماند، تضمین اجرای

موافقتنامهٔ صلح بود. در هشتمین و آخرین دور مذاکرات صلح که در ۱۹ فروردین ۱۳۷۶ در تهران آغاز گردید، تفاهمنامه‌ای دربارهٔ ضمانت اجرای موافقتنامهٔ عمومی صلح تهیه شد. این تفاهمنامه با عنوان «موافقتنامهٔ تضمین اجرای تفاهمهای مربوط به استقرار صلح و مصالحهٔ ملی» در هفتم خرداد ماه ۱۳۷۶ (۲۸ مه ۱۹۹۷) در تهران به امضای «طلبک نظرُف»، وزیر امور خارجه تاجیکستان و قاضی اکبر تورَجانزاده، قائم‌مقام نهضت ملی اسلامی آن کشور رسید. دکتر علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه ایران؛ «دیتریش مِرِم»، نمایندهٔ ویژهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد و ناظرانی از روسیه، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و افغانستان نیز با امضای خود بر این تفاهمنامه صحه گذاشتند.

پیمان صلح تاجیکستان در ششم تیر ۱۳۷۶ (۲۵ ژوئن ۱۹۹۷) به طور نهایی و جامع طی مراسمی در مسکو به دست امامعلی رحمانف، رئیس جمهور آن کشور و سید عبدالله نوری، رهبر اتحاد مخالفان تاجیک امضا شد و پایان جنگهای پنج ساله اعلام گردید. این پیمان صلح بر چهار محور اصلی نظامی، سیاسی، حقوقی و مهاجران متمرکز بود. در بخش نظامی، بازگشت رزمندگان اتحاد مخالفان به تاجیکستان، ثبت نام آنان، شمارش اسلحه و مهمات آنان، انحلال رسمی ارتش مخالفان و ادغام کامل رزمندگان در نیروهای مسلح تاجیکستان تعهد شد. در بخش سیاسی، واگذاری ۳۰ درصد از حاکمیت دستگاهها و نهادهای درون دولت تاجیکستان، از جمله ۱۴ سِمَت مهم به اتحاد مخالفان، آزادی احزاب سیاسیِ مخالفان و برگزاری انتخابات مجلس جدید، توافق‌نظر وجود داشت. در بخش حقوقی، اعلام عفو عمومی، آزادی زندانیان و اسیران دو طرف، اصلاح قانون اساسی (تغییر ماده ۱۰۰ مبنی بر منع فعالیت احزاب مذهبی)، اصلاح قسمتی از قانون انتخابات و تهیهٔ قانون جدیدِ احزاب سیاسی تعهد گردید. در بخش مهاجران، بازگشت همهٔ مهاجران و پناهندگان و تأمین حقوق از دست‌رفتهٔ آنان تأیید شد.

صلحی که پس از سه سال تلاش به دست آمد، بسیار شکننده بود و هر برخورد نظامی و حادثهٔ تروریستی، آن را به خطر می‌انداخت. یک گروه تماس بین‌المللی به سرپرستی «دیتریش مِرِم»، نمایندهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد در ۲۵ تیر ۱۳۷۶ در شهر دوشنبه از نمایندگان دولتهای ناظر و ضامن صلح تاجیکستان و سازمان امنیت و همکاری اروپا تشکیل شد تا هماهنگ‌سازیهای لازم را به عمل آورد. در درگیریهای نظامی که به مدت ۱۰ روز از ۲۸ مرداد

۱۳۷۶ بین نیروهای مخالف صلح به فرماندهی سرهنگ «محمود خدایبِردیِف» و ارتشِ وفادار به دولت تاجیکستان روی داد، حدود یک صد نفر کشته و زخمی شدند و مخالفان به خاک ازبکستان عقب‌نشینی کردند. در چارچوب عهدنامهٔ صلح در ۱۴ شهریور ۱۳۷۶ نخستین گروه رزمندگان اتحاد مخالفان وارد شهر دوشنبه شد. یک هفتهٔ بعد سیدعبدالله نوری، رهبر اتحاد مخالفان و رئیس کمیسیون آشتی ملی پس از پنج سال دوری از کشور وارد پایتخت تاجیکستان گردید و کمیسیون کار خود را آغاز کرد. روند اجرای توافقنامه‌های صلح به کندی پیش می‌رفت. طی یک سالِ نخستِ بعد از پایان جنگ داخلی چندین بمب در پایتخت منفجر شد و درگیریهای خشونت‌باری روی داد، ۱۴ نفر از گارد ریاست جمهوری تاجیکستان کشته شدند،پنج پلیس در ناآرامیهای شرق پایتخت به قتل رسیدند و ۱۱۰ سرباز دولتی به اسارت نیروهای اتحاد مخالفان درآمدند. دو طرف یکدیگر را متهم به نقض توافقنامه‌های صلح کردند و حکومت رحمانف درمورد استفاده از زور بر ضد مخالفان دست به تهدید زد. در تیر ماه ۱۳۷۷ نخستین گروه از ۵۵۰۰ رزمندهٔ مخالف از افغانستان وارد تاجیکستان شدند تا به ارتش این کشور بپیوندند.

در پی واگذاری ۱۲ سِمَت مهم دولتی به اتحاد مخالفان، ۱۶ سِمَت مهم دیگر نیز در چهارم آبان ۱۳۷۷ به آنان واگذار شد. در ۱۳ آبان نیروهای سرهنگ خدایبِردیِف بار دیگر از خاک ازبکستان‌وارد ولایت لنین‌آباد شدند و با نیروهای مشترک دولت تاجیکستان و اتحاد مخالفان به جنگ پرداختند. پس از یک هفته درگیری که طی آن ۳۳۴ نفر کشته و ۶۶۵ نفر مجروح شدند، متجاوزانِ شکست‌خورده اقدام به فرار کردند. در ۲۲ آبان ۱۳۷۷ مجلس تاجیکستان قانون منع فعالیت احزاب دینی را باطل کرد و به اکبر تورَجانزاده، قائم‌مقام نهضت اسلامی به عنوان معاون اولِ نخست وزیر و دولت عثمان به عنوان وزیر اقتصاد، رأی اعتماد داد. چندی بعد اتحاد مخالفان بسته‌شدنِ پایگاههای نظامی خود در خاک افغانستان را اعلام کرد و کمیسیون آشتی ملی با تشکیل یک قوهٔ مقننهٔ جدید، متشکل از دو مجلس موافقت کرد. در نهم تیر ۱۳۷۸ مجلس عالی تاجیکستان لایحهٔ تغییر و اصلاح قانون‌اساسی را تصویب کرد که افزایش دورهٔ ریاست جمهوری از پنج به هفت سال و آزادی احزاب دینی و ضددینی را دربرداشت. در ۱۲ مرداد ۱۳۷۸ (سوم اوت ۱۹۹۹) سید عبدالله نوری انحلال ارتش اتحاد مخالفان را اعلام داشت و بیش از پنج هزار رزمندهٔ تاجیک پس از ثبت نام و معاینهٔ پزشکی در قالب واحدهای نظامی به

نیروهای مسلح دولت تاجیکستان پیوستند. حزب نهضت اسلامی به رهبری سید عبدالله نوری پس از شش سال منعِ فعالیت، کار خود را در شهر دوشنبه آغاز کرد. حزب دموکراتیک و سازمان مردمیِ لعل بدخشان نیز که ازگروه اتحاد مخالفان بودند، فعالیت خود را آغاز کردند.

تاجیکستان در دومین سالِ اجرای توافقهای صلح، دو مشکل بزرگ را پشت سر نهاد. یکی انجام انتخابات ریاست جمهوری در ۱۵ آبان ۱۳۷۸ بود که با لغو تحریم آن به دست سید عبدالله نوری، تنها نامزد آن، امامعلی رحمانف به پیروزی رسید و دیگری انتخابات مجلس نمایندگان تاجیکستان در هشتم اسفند ۱۳۷۸ که برای انتخاب ۲۲ نمایندهٔ حزب و ۴۱ نمایندهٔ مستقل انجام شد. در انتخابات پارلمانی که احزاب مخالف دولت هم در آن شرکت کردند، حزب حاکم دموکراتیک خلقی، اکثر کرسیهای مجلس را به‌دست‌آورد. با آغاز کار مجلس نمایندگان، دورهٔ اجرایی موافقتنامه‌های صلح تاجیکستان به پایان رسید و سید عبدالله نوری پایان فعالیت کمیسیون آشتی ملی را اعلام کرد. در ۳۱ فروردین ۱۳۷۹ «ایوُ پترُف»، نمایندهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد پایان کارگروه تماس‌صلح تاجیکستان را اعلام داشت.

با خروج نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد از تاجیکستان در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۹ (۱۷ مه ۲۰۰۰) جنگ داخلی این کشور به طور رسمی پایان یافت.

صلح تاجیکستان آسان به دست نیامد. روند شش سالهٔ اعتمادسازی (۱۹۹۴-۲۰۰۰) زمینهٔ این صلح را فراهم ساخت و تلاشهای ایران و روسیه موجب تحکیم آن شد. هر چند هنوز آرامش حاکم بر تاجیکستان به دلیل شرایط موجود در این کشور شکننده است، اما از آنجا که ارادهٔ طرفهای درگیر برپایهٔ حفظ صلح است، می‌توان آغاز هزارهٔ سوم میلادی را آغاز دوران جدیدی در تاریخ سیاسی تاجیکستان به شمار آورد. به گفتهٔ سید عبدالله نوری «اگر چه همهٔ توافقنامه‌های صلح اجرا نشده است، اما پایان جنگ و استقرار صلح، دستاورد بزرگی است که کمبودها را جبران می‌کند».

صحنه‌گردان اصلی بحران تاجیکستان، دولت روسیه بود که از امامعلی رحمانف پشتیبانیهای همه‌جانبه به عمل می‌آورد. تاجیکستان نیز مانند جمهوریهای منطقهٔ بالتیک (لتونی، لیتوانی، استونی) هیچگونه هویت ملی با روسیه نداشت و استقلال آن به جدایی همیشگی از فدراسیون روسیه منجر می‌شد. برای روسیه، تاجیکستان به دلیل همسایگی با

افغانستان و تهدیدی که از سوی اسلامگرایان متوجه آسیای مرکزی بود، اهمیت داشت. از این رو از ۱۹۹۲ که این جمهوری مستقل گردید، مسکو به طور رسمی اعلام کرد که مرزهای تاجیکستان با افغانستان مرز جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) با افغانستان است و روسیه متعهد است که از آن دفاع کند. با این هدف در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳ موافقتنامهٔ تشکیل نیروهای حافظ صلح بین دولتهای روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان در مسکو به امضا رسید و یک فرماندهی مشترک نظامی به وجود آمد.

از دسامبر ۱۹۹۴ نیز بر اساس قطعنامهٔ ۹۶۸ شورای امنیت ناظران صلحِ سازمان ملل متحد، مرکب از ۳۶ ناظر نظامی و سه پلیس در تاجیکستان مستقر شدند. از آنجا که تاجیکستان در ۱۹۹۲ به عضویت سازمان امنیت و همکاری اروپا در آمده بود، این سازمان نسبت به سرنوشت آن کشور مسئولیتهایی را به عهده گرفت و با استقرار یک هیأت نمایندگی در شهر دوشنبه با کمیسیون آشتی ملی همکاری کرد. در اجلاسی که نمایندگان سازمان امنیت و همکاری اروپا و پنج کشور آسیای مرکزی در ۲۳ آوریل ۱۹۹۶ در پایتخت تاجیکستان تشکیل دادند، دربارهٔ جنگ داخلی تاجیکستان و راههای تأمین صلح و ثبات در این کشور و مسائل مربوط به همکاریهای بین‌المللی و کمکهای اقتصادی بحث و گفتگو به‌عمل آمد. این سازمان، تأمین امنیت مهاجران تاجیک، دفاع از حقوق آنان و نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی تاجیکستان را عهده‌دار شد. از آنجا که مرزهای جنوبی روسیه مرزهای سازمان امنیت و همکاری اروپا نیز تلقی می‌گردید، این سازمان در حفاظت از این مرزها به‌خصوص برای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر نقش ویژه‌ای برای روسیه قائل بود. در واقع اروپا و روسیه از جنگ داخلی تاجیکستان نگرانی مشترکی داشتند و منافع آنها اقتضا می‌کرد که حکومت رحمانف را حفظ کنند.

پس از برقراری آرامش در تاجیکستان، ازبکستان در نوامبر ۱۹۹۸ و قرقیزستان در فوریه ۱۹۹۹ از پیمانِ‌جمعی‌نیروهای حافظ صلح جامعهٔ دولتهای مشترک‌المنافع خارج شدند. مقامات مسکو که با گسترش نفوذ طالبان نگران حفظ تمامیت ارضی فدراسیون روسیه بودند، به تقویت حضور نظامی روسیه در تاجیکستان پرداختند. در جریان سفر امامعلی رحمانف به مسکو در ۱۹ آوریل ۱۹۹۹ (۳۰ فروردین ۱۳۷۸) پیمان نظامیِ دوجانبه‌ای به امضای وزیران

دفاع دو کشور رسید که به دولت روسیه اجازه می‌داد، برای حفاظت از سربازان روسِ مستقر در تاجیکستان، در خاک این کشور پایگاههای نظامی تأسیس کند. روسیه علاوه بر استقرار قبلیِ لشکر ۲۰۱ پیادهٔ موتوریزه، مرکب از ۶،۰۰۰ سرباز در ژوئیهٔ ۱۹۹۹، برای حفاظت از مرزهای تاجیکستان با افغانستان ۸،۰۰۰ نفر گارد مرزی به این کشور اعزام کرد. در حال حاضر روسیه جمعاً ۲۲،۷۰۰ نظامی در تاجیکستان دارد که ۸،۲۰۰ نفر آنان از ارتش روسیه و ۱۴،۵۰۰ نفر از گارد مرزی این کشور هستند. به تشویق روسیه برای تحکیمِ هر چه بیشترِ مرز تاجیکستان با افغانستان توافقنامه‌ای بین حکومت امامعلی رحمانف با حکومت برهان‌الدّین ربّانی به امضا رسیده است که به موجب آن نیروهای دولت اسلامی افغانستان متعهد شده‌اند که از عبور غیرقانونی افغان‌ها از مرز و ورود آنها به تاجیکستان جلوگیری کنند.

توضیح چند نکتهٔ اساسی لازم به نظر می‌رسد، نخست آن که جنگ داخلی تاجیکستان ناشی از بحران در روابط روسیه و افغانستان بود. افغان‌ها به دلیل مشترکات تاریخی، فرهنگی، قومی و مذهبی با تاجیک‌ها دارای ارتباطهای نزدیکی با اتحاد مخالفان بودند و از همان آغازِ بحران با پذیرفتن مهاجران و پشتیبانی از رزمندگان وارد این کشمکش شدند. دوم این که روسیه از ایجاد افغانستانِ دومی در جوار مرزهای جنوبی خود به شدت در هراس بود و به حفظ آرامش و برقراری ثبات در آسیای مرکزی تمایل داشت. به علاوه روسیه نسبت به روابط خود با جمهوری اسلامی ایران ملاحظاتی را رعایت می‌کرد و به این دلیل مجبور بود از پشتیبانی یکپارچه از حکومت رحمانف دست بردارد و زمینهٔ انجام مذاکره و تفاهم میان طرفهای درگیر را فراهم کند. عامل دیگری که در تصمیم‌گیری روسیه در این مورد مؤثر واقع شد، استقرار طالبان در بخشی از مرزهای افغانستان با تاجیکستان بود که خطر گسترش اندیشه‌های آن در نیروهای وابسته به اتحاد مخالفان می‌توانست رسیدن به صلح در تاجیکستان را ناممکن سازد. به‌خصوص آن که گروههای مسلح غیرقانونی هم در صدد یافتنِ فرصتی برای برهم‌زدنِ وضع موجود بودند. سوم آن که تاجیکستان وابسته‌ترین کشور آسیای مرکزی به روسیه بود و از طریق موافقتنامه‌های متعددِ اقتصادی، دفاعی و امنیتی با مسکو پیوندهای دوستی و همکاری داشت. این کشور تهیدست به‌تدریج به گذرگاه مهمی برای ترانزیت بین‌المللی مواد مخدر تبدیل شد، به طوری که بیش از ۷۰ درصدِ مواد مخدری که از افغانستان صادر می‌شود، از طریق تاجیکستان به

آسیای مرکزی، روسیه و اروپا می‌رسد و این مسأله‌ای است که مسکو بدین وسیله مداخلهٔ خود را برای جلوگیری از آن توجیه می‌کند.

روسیه پایان جنگ داخلی تاجیکستان را مدیون حسن نیت جمهوری اسلامی ایران در برقراری روابط دوستانه با آن دولت می‌داند. مقامات روسی، از جمله «یوگنی پریماکُف»، وزیر امور خارجهٔ اسبق روسیه از بیان آن ابایی نداشته‌اند. وی در ۲۴ ژوئن ۱۹۹۷ طی مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی به نقش مثبت ایران در حل مسألهٔ تاجیکستان اشاره کرد: "ایران با همکاری در حل‌وفصل مشکل تاجیکستان رضایت‌خاطرِ روسیه را فراهم آورد، زیرا بدون آن، حل این مشکل امکان‌پذیر نبود."

ایران خواهان تحکیم استقلال، یکپارچگی، نیرومندی و پیشرفت همه‌جانبهٔ تاجیکستان است و مُصرانه از تثبیت صلح در آن کشور پشتیبانی می‌کند. جناحهای قدرتمند در تاجیکستان باید با رعایت احترام متقابل، سازشنامهٔ بین خود را به طور کامل به اجرا درآورند و بدین وسیله صلح را بدون بازگشت کنند. جمهوری اسلامی ایران به پشتیبانی خود برای پیشبرد روند اجرای توافقنامهٔ صلح، استقرار ثبات و بازسازی اقتصادی تاجیکستان همچنان ادامه می‌دهد.

علی رحمانی

دیباچه

"فریدریش فن هِلِوالد"[1] که تا این زمان یکی از بهترین کارشناسان آسیاست، در کتاب خود، "آسیای مرکزی "(چاپ ۱۸۷۵ ـ لایپزیگ) آورده است که در آنجا هیچ‌کس به‌جز ریش‌سفیدان، صاحبِ نفوذ و اعتبار نیست. من این مطلب را جدی گرفتم و در پی مأموریتی برای کنفرانس امنیت و همکاری اروپا[2] روانهٔ تاجیکستان شدم.

اواخر ۱۹۹۳ وزیران امور خارجهٔ ۵۳ کشور عضو کنفرانس مزبور بنا به خواست دولت تاجیکستان که در آغاز همان سال به عنوان یکی از کشورهای جانشین‌اتحاد شوروی به عضویت این کنفرانس درآمده بود، تصمیم گرفتند، یک هیأت نمایندگی به آن کشور اعزام کنند. بنا بود، این هیأت میان حکومت و جناح مخالف، میانجیگری و برای پشتیبانی از حقوق بشر یاری کند.

بَخت با من یار شد. قرار بود از بهار ۱۹۹۴ به مأموریت مرکز پیشگیری از برخوردها وابسته به کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، چندماهی در تاجیکستان سرگرم کار شوم. من به هشدار کارشناسان آنجا نیز مبنی بر مخاطرات عظیم، کمبود مواد خوراکی و به ویژه این خبرِ تکان‌دهنده برای آلمانی‌ها که در آنجا سیب‌زمینی پیدا نمی‌شود، بی‌توجه بودم.

حقایق مربوط به جنگ داخلی ملال‌آور بود. طی سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ حدود ۶۰،۰۰۰ نفر کشته شدند و بیش از ۵۰۰،۰۰۰ نفر به خارج از کشور، به‌خصوص به افغانستان گریختند.

جنگ داخلی تاجیکستان با خشونت بی‌رحمانه‌ای پیش می‌رفت، به‌طوری‌که می‌توان این شقاوت را با اقدامات پول پوت[3] در کامبوج مقایسه کرد.

---

1. Friedrich von Hellwald

۲. CSCE: از اول ژانویهٔ ۱۹۹۵ به سازمان امنیت و همکاری اروپا OSCE تغییر نام داد.

۳. Pol pot: دیکتاتور کمونیست کامبوج و رهبر خِمِرهای‌سرخ در سالهای ۱۹۷۸و۱۹۷۹ که در دوران حکومت وی حدود یک‌میلیون‌نفر از مردم آن کشور به‌قتل رسیدند و یابراثر سوءتغذیه و شکنجه جان سپردند(م).

یکی از همکاران محلیِ سازمان "پزشکان بدون مرز"[1] در سال گذشته تأیید می‌کرد که آنان پیش از کشتن، چشمها را از حدقه درمی‌آوردند و یا پوست مخالفان خود را زنده زنده می‌کندند. فقط کمونیست‌ها و اسلامگرایان نبودند که هدف مبارزه و شکنجه و کشتار قرار می‌گرفتند، بلکه تفاوتهای قومی، در بین تاجیکانِ تُرک‌شده و تاجیک‌هایی که سنت و زبان فارسی را حفظ کرده بودند و نیز ازبکانِ ترک‌تبار و پامیریانِ ناحیهٔ کوهستانیِ بدخشان [ولایت بدخشان کوهی] هر چه بیشتر حائز اهمیت بود. بسیاری از روسها، شامل حدود ۱۱ درصد جمعیت و تقریباً همهٔ آلمانی‌ها، یعنی حداقل یک درصد جمعیت کشور را ترک کردند.

برای کسانی که از بیرون ناظر ماجرا هستند، درک این موضوع دشوار است که مردمانی که در دره‌های جداگانه زندگی می‌کردند، چرا باید یکدیگر را همچون جنگهای اهالی آلگه‌او[2] و باواریای علیا بکشند.

"هل‌والد" در مورد بروز همین پدیده در ۱۲۵ سال پیش چنین نگاشته بود: «کتابخوانان اروپایی کوچک‌ترین علاقه‌ای به تاریخ این جنگها ندارند. این موضوع یک مجموعه درگیریهای حزبی همراه با کشتارِ اجباری مغلوبان است که با یکنواختیِ بی‌اندازه‌ای تکرار می‌شود. در دههٔ پنجاه انقلابی بروز کرد و فوری با کشتار قبچاق‌ها پایان یافت.

سارت‌ها (تاجیکان امروزی) دوباره بر سرکارآمدند و به شأن و مقام دست یافتند. خدایارخان، حاکم کشور در آن زمان با میل وافر به آنان و به ویژه به آن تجارت، صنعت و علمی که به انحصار در دست آنان بود، پیوست. این عقب‌راندنِ عواملِ تُرک در تابستان ۱۸۷۳ خشم و انزجار جدیدی را در قرقیزها و قبچاق‌ها برانگیخت که اعمال کریه و خونینی در پی داشت، اما تاکنون گزارشی در مورد آن یافت نشده است.»

"ترزا"، مادر روحانی، چهار خواهر مقدس از گروه خود را به هدف انجام دعای خیر برای کشته‌شدگان روانهٔ پایتخت تاجیکستان کرد. "مِسمِر"، پدر روحانی و کشیش کاتولیکِ شهرِ دوشنبه که همه روزه سرگرم دعای خیر برای "آلمانی‌های" مسافر پیش

---

1. "Medecins Sans Frontieres"

۲. Allgäu, Oberbayern، مناطقی در جنوب آلمان که در گذشتهٔ دور، پیش از تشکیل کشور آلمان، به ویژه در طی جنگهای ۳۰ ساله (۱۶۱۸ ـ ۱۶۴۸) همواره درگیر جنگهای ملوک‌الطوایفی بودند (م.).

از عزیمتشان به آلمان بود، در مورداعتقاد خود بـه مـن گـفت، جنگِ ظـالمانهٔ داخـلی فـقط به برکت دعاهای مادرِ روحانی، «ترزا» به پایان رسیده است.»

تاجیکستان یکی از زیباترین کشورهای جهان است، با کوههایی باشکوه‌تر از کوههای سویس که از بالای قلهٔ ۷۴۹۵ متری خود بر «کمونیسم» تسلط دارد. این قله تا آغاز دههٔ ۱۹۲۰ پس از آن‌که ژنرال روس، [اسکوبلُف از ۱۸۷۹ (م.)] ترکستان را به حکومت تزار پیوست، بازرگان نام داشت[1].

مهماندوستیِ تاجیکان (به‌ویژه برای بازدیدکنندگان آلمانی) کـلیهٔ ابـعاد مـهماندوستیِ شناخته‌شدهٔ اروپا را در هم می‌ریزد. این نوع مهماندوستی، دوست داشتنی و محسوس است. فردی که به عنوان مهمان وارد روستا شده، باید توقعِ ذبح یک گوسفند یا بُز را حتی دیروقت یا شب‌هنگام داشته و منتظر باشد که پس از آن، آقای خانه بشقابی لبریز ازکبابِ تازهٔ تودلیهای این گوسفند یا بزِ ذبح‌شده راکه خوراکی بسیار لذیذ در مقابلش بگذارد.

آب و هوای تاجیکستان به‌یقین برای هر اروپایی از غرب یا مرکز اروپاکه رؤیای آفتاب را در سر می‌پروراند، ملاحت و فریبندگی خارق‌العاده‌ای دارد. تلألؤ آفـتاب در فـضایی عـاری از هرگونه آلودگی هوا، خاکِ سرشار از مواد معدنی، آبِ یخِ رودها و برکه‌های متعددِ تاجیکستان، دست در دست هم جای‌جای این سرزمین را در همهٔ روزهای سال مملو از مـیوه‌هایی بسـیار خوش‌طعم و لذیذ می‌سازند. بازار از انواع میوه، انار، انجیر، آلبالو، زردآلو، سیب، گلابی و انواع خشکبار، بادام و گردو و سیب‌زمینی موج می‌زند. در اینجا انواع نوشیدنیهای الکلی را از انگور تهیه می‌کنند. عسلِ محلیِ جنگل، از بهترین انواع آن در سراسر جهان محسوب می‌شود.

با وجود آن‌که تاجیکستان از جنبهٔ آماری در شمار تهیدست‌ترین کشورهای جهان است، باز هم به‌دلیل موجودیِ عظیمِ گاو، گوسفند، بز و یاک[2] در وفور نعمت به سر می‌برد.

طبیعی است که تاجیکستان تنها یک رؤیا نیست، بلکه درواقع می‌توانـد ژرف‌تـرین و هولناک‌ترین سایه در هر بخش از جهان باشد. ای کاش این سرزمین، امروز نیز سزاوار نامِ باغِ عدن، با رودهایی جاری از شیر و عسل باقی بماند، ای کاش این غزلِ عاشقانه با پُتکِ برادرکشی در هم نریزد و ای کاش جنگ وحشیانهٔ داخلی که از ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ شمار فراوانی راکشته و به

---

۱. قلهٔ بازرگان بعدها «کمونیسم» نام گرفت و اکنون قلهٔ «سامانی» نامیده می‌شود(م.).
۲. Yak / Jak: نوعی گاو وحشی در آسیای مرکزی است (م.).

کام مرگ فرو برده است، این کشور را از هم نپاشد. حال، کشتارهای گذشته و قتل عامِ قومی وناحیه‌ای، براساس مقررات سختِ انتقام که به دورهٔ بعد منتقل شده‌اند، باکشتارهای دیگر و قتل عامهای جدیدِقومی تلافی خواهند شد.

رهایی از این وضعِ بغرنج، دشوار است. قاضی تورَجانزاده، تنها رئیسِ روحانیِ مسلمانان تاجیکستان و رهبر کنونیِ جناح مخالف طی دیداری از تهران شرح داد که حکومت دوشنبه ۴۳ نفر از اعضای خانواده او را به قتل رسانیده است[1]. عمویی را که حکم پدر داشت، سر بریدند. باید بفهمیم که ممکن نیست، این مسأله به دست فراموشی سپرده شود و بخشودن آن نیز دشوار است. وی ادامه داد، با وجود این به نظر من استقرار دوبارهٔ صلحِ ملی ، یگانه راه رهایی مردم از این گرهٔ درهم تنیدهٔ ملال‌انگیز است و انتقام، نتیجه‌ای جز خرابی به بار نمی‌آورد.

دلیل اصلی فروپاشی درونیِ کشور شاید آن است که مناطق مختلف تاجیکستانِ امروز از زمان تعلق به اتحاد شوروی و به‌ویژه به‌فرمان استالین آزادانه به یکدیگر پیوستند. جنوب، شامل دوشنبهٔ امروزی، همیار و قُرغان‌تپه تا آمور، بخشی از امارات بخارا بود. شمال، شامل خجند کنونی و شمال شرقی پامیر متعلق به خانات خجند بود. سرزمینی که در ابتدا قراتگین نام داشت، یعنی درهٔ امروزی غَرم، واقع در غرب فلات پامیر از ۱۲۰ سال پیش مستقل بود.

"هِل‌والد" آورده است:" در جنوب خجند سرزمین قراتگین واقع شده‌است... . به دنبال برخی مسائل قرار است، قراتگین، دولتی وابسته به بخارا باشد، اما براساس مطالب و تحقیقاتی پیرامون تاریخ داخلی آسیا که "ابرامُف"، این ژنرال لایق در مقام خود به عنوان فرماندار حوزهٔ زرافان، جمع‌آوری کرده و به چاپ رسانیده است، قراتگین از استقلال کامل خود خوشنود است. شهر غَرم، پایتخت و مَقر حکومت مظفرخان است. وی... ادعا می‌کند... که از تبار اسکندرکبیراست.

شهر غَرْم دارای ۸۰۰ خانهٔ مسکونی است و مظفر ۲۰۰۰ سرباز زیر فرمان خود دارد که در صورت بروز جنگ می‌توان این تعداد را به میزان ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر افزایش داد."

امروز مردم غَرم و تک تکِ ساکنانِ دره‌های نواحی جنوبی‌تر که امروزه بر شهر دوشنبه حاکم‌اند، از مخالفان اصلی کولابی‌ها هستند. بیمِ آن می‌رفت که همانند ۱۲۰ سال پیش، غَرم،

۱.درستی این گفته‌ها جای تردید است. با عبارت «تنها رئیس روحانی مسلمانان تاجیکستان»، تورَجانزاده، «رهبر» معرفی شده‌است که صحت ندارد (م.).

پایگاه سنتیِ جناحِ مخالف بار دیگر قادر به بسیج هزاران مبارز بر ضد دولت شود. از این رو ۱۵۰۰ نفر از نظامیان جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع جایگاههای حائز اهمیتِ استراتژیک را در درهٔ غَرْم اشغال کرده بودند.

مشکل دیگر آن بود که در دوران حکومت استالین محل سکونت بسیاری از مردم تاجیکستان تغییر یافت. به ویژه مناطقی با ساکنانِ تاجیکِ فارسی‌زبان، ازبکانی را که به زبان ترکی تکلم می‌کردند، در خود جای دادند. این اقدامات تنها می‌توانست به‌معنای ایجاد تنش باشد تا بدین‌وسیله شوروی بتواند با سهولت بیشتری حکومت کند. این جریان درمتن مقاومتِ مداوم و در متنِ به اصطلاح، قیام "باسماچی"[1] که تا آغاز دههٔ ۱۸۳۰ ادامه داشت، صورت‌گرفت.

البته بسیاری از مناطق مسکونیِ حائز اهمیتِ تاجیکستان و نیز دو شهر عمدهٔ سمرقند و بخارا، با نافذترین شواهد فرهنگ پارسیِ شرق و "تاجیکی" و با مساجد و اماکن تاریخیِ حاکم پیشین، در خارج از مرزهای دولتی واقع شده‌اند. آنجا در ازبکستان امروزی حدود یک میلیون نفر تاجیک زندگی می‌کنند.

تعداد تاجیکانِ قومی[2] در افغانستان با حدود چهار میلیون نفر جمعیت، حدود ۱/۵ میلیون نفر بیش از جمعیت تاجیک در خود تاجیکستان است. خانوادهٔ ربّانی، رئیس جمهور افغانستان، اهل سمرقند هستند. آنان در حین اغتشاشات، در شروع سیاست شورایی‌کردن و در آغاز دههٔ ۱۹۲۰ ناگزیر از ترک سمرقند شدند. همچنین در «سین‌کیانگ» چین، واقع در نزدیکی تاشقُرغان حدود ۲۰ هزار تاجیک به سر می‌برند. البته امروز تعداد تاجیک‌هایی که به روسیه و به ویژه مسکو پناه برده‌اند، بسیار بیش از این میزان بوده‌است و باید به بیش از ۱۰۰ هزار نفر بالغ شود.

یک روحانی مُسن و محترم با ریش سپیدِ بلند در مسجد مرکزی شهر دوشنبه برای من از مذهب، سیاست و جنگ، چنین سخن می‌گفت: همهٔ مدارس و فرقه‌های اسلامی، سُنی و شیعه، صوفی و وهابی و برادران مسلمان برضد اتحاد شورویِ مُلحد دست به همکاری زده‌اند. این از

۱. باسماچی (= مهاجم، از مصدر Basmach به معنای هجوم که در اصطلاح فارسی «عیّار» خوانده می‌شود) گروه مسلحی به نمایندگی قیام مردم ترکمنستان، باشقیرستان و شبه جزیرهٔ کریمه بر ضد حکومت روسیهٔ تزاری بود و در ۱۹۱۸ با چهرهٔ ملی ـ مذهبی ظاهر شد. نهضت باسماچیان در ترکمنستان توسط جُنیدخان، حاکم خیوه و از مشایخ نقشبندیه رهبری می‌شد. ر.ک.به: قیام *باسماچیان*؛ ولیدی طوغان، زکی؛ ترجمهٔ علی کاتبی، تهران ۱۳۶۸، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

۲. تاجیکان اصیلی که با اقوام دیگر آمیزش نداشته‌اند(م.).

لیاقت و شایستگی تاریخی اسلام است که سرانجام اتحاد شوروی از هم پاشید. امروزه به‌یقین تفاوتها و اختلافهایی بین فرقه‌های اسلامی وجود دارد.

مجاهدین افغانستان، این "مبارزان پاکباخته" به هنگام جنگ داخلی ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۳ تاجیکستان، بر روی رود مرزی آمور یا "پنج" زیر نفوذ قرار گرفته بودند. گروههای مختلفی به‌ویژه از پاکستان، ایران و عربستان سعودی از آنان پشتیبانی می‌کردند. یک بار هم بنیادگرایان جماعت اسلامی پاکستان به رهبری قاضی حسین احمد، عموی ضیاءالحق، رئیس جمهورسابق پاکستان، از آنان پشتیبانی کردند. کمکرسانی گاه از سوی گلبدین حکمتیار[۱]، رهبر جماعت‌اسلامی افغانستان و گاهی از طرف ربّانی و مسعود[۲]، رهبران جماعت اسلامی افغانستان انجام می‌گرفت.

با پول عربستان سعودی بود که گروههای مُزدورِ شمال افریقا و خاور نزدیک، به اصطلاح همان وهابی‌ها یا سَلَفی‌ها پشتیبانی می‌شدند. فعالیت آنان در تاجیکستان از خاک افغانستان صورت می‌گرفت. آنان گاه از تاجیکانی که به افغانستان گریخته بودند، پشتیبانی می‌کردند. به دلیل وجود صدهزار نفر فراری در اوج جنگ داخلی، قابلیتِ بسیار بالای نفوذپذیریِ افغانستان حائز اهمیت است.

ارتباط ایران با اسلامگرایان تاجیکستان در زمان جنگ داخلی چندان روشن نیست. گویا کمکرسانی، تنها با ملاحظه‌کاری و به طور خصوصی انجام می‌گرفته است.

در صورت پاره‌پاره‌شدن تاجیکستان، کل آسیای مرکزی پراکنده می‌شد و اقوام دیگر، درمواردی پشتون‌ها و همچنین ازبکان نیز سعی در ایجاد مرزهای جدید می‌کردند.

با وجود آن که قدرت استعماری شوروی ـ روسیه کم و بیش از بین‌رفته‌بود، اما خط‌کشی خودسرانهٔ مرزی، این میراث قدرتهای استعماری روس و انگلیس در قرن نوزدهم همچنان باقی ماند.

هراس روسها از آن بود که با پیروزی اسلام در تاجیکستان، جنبش اسلامی ضمن سرایت به دیگر کشورهای آسیای مرکزی حتی در برابر مرزهای فدراسیون روسیه نیز توقف نکند. چه

۱. "گلبدین حکمتیار" در ۲۶ ژوئن ۱۹۹۶ نخست‌وزیر افغانستان شد(م.).
۲. احمدشاه مسعود، فرمانده نظامی و وزیر دفاع دولت اسلامی افغانستان بود. وی طی یک توطئهٔ تروریستی از سوی سازمان *القاعدهٔ* «بن‌لادن» در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ در اقامتگاه خود در خواجه‌بهاءالدین افغانستان به‌دست دومرد عرب که به‌عنوان خبرنگار با خود دوربین حاوی موادمنفجره حمل می‌کردند، در حین مصاحبه به شهادت رسید(م.).

بسا حضور نیروهای مرزی جنوب شرق قرقیزستان که از جنوب شرق تا جنوب غرب تاجیکستان پیش رفته و در آنجا مستقر شده‌اند، همچون دوران اقتدار شوروی اساساً به‌همین دلیل باشد. امنیت این حضور با امضای موافقتنامه‌هایی درمورد ویژگیهای درون‌مرزی تأمین شده‌است که خاصِ مناطقِ مرزی و مشمول حوزهٔ قضاییِ روسیه هستند.

به‌نظر می‌رسد هراس روسها از اسلام، کلیشه‌ای بوده‌است و اساس آن خاطرهٔ سرکوبِ بی‌رحمانهٔ مسلمانان در تاریخ روسیه و اتحاد شوروی، به‌ویژه در زمان رهبری استالین است. کشتار تقریباً همهٔ روحانیان مسلمان به‌دست عُمالِ استالین در دههٔ ۱۹۳۰، و پیش از آن نیز در آغاز دههٔ ۱۹۲۰، انهدام بخشهایی از برج امیربخارا در نزدیکی شهر دوشنبه، توقفگاه امیر به هنگام گریز وی به افغانستان و تخریب کامل شهر بزرگ خجند به دست ارتشِ سرخ همچنان در یادها باقی است.

البته اسلام تنها میدان عملِ متعصبان و "بنیادگرایان" نیست. شمار بسیاری هم در آسیای مرکزی وجود دارند که هم اکنون می‌توانند در انظار عمومی نماز بخوانند و از ایمانی خالص برخوردارند. سرکوب و تحقیر مذهب در دههٔ ۱۹۷۰ با موفقیت همراه شد. در پایان دهه ۱۹۸۰ فقط ۱۶ مسجد در تاجیکستان وجود داشت. امروز این تعداد به بیش از ۲۰۰۰ مسجد می‌رسد. اما درک عمومی مردم از معارف اسلامی همچنان ناچیز است.

با همهٔ اینها در اغتشاشاتِ موجودِ امروز، در مذهب و سیاستِ آسیای مرکزی و در کنار خونریزی و بی‌رحمی، روزنه‌هایی نیز دیده می‌شود که نویدبخشِ امید و اطمینان است. همه جا مردم، دورادورِ حرمهای "معصومانِ" دین اسلام (از فرقهٔ صوفی) که اغلب در مکانهای روستایی و پرجذبه و در زیر درختانِ سربه‌فلک‌کشیده ساخته شده‌اند، گردهم می‌آیند و به اصطلاح به "زیارت" می‌پردازند.

رَجای حاصل از خلوص ایمان

مرد مُسِنی با پای لنگ در حوالی شهر سمرقندِ ازبکستان و در روستای کوچکی با سکنهٔ تاجیک، مسجدی رو به تخریب، متعلق به مؤسسِ افسانه‌ایِ دراویش نقشبندیه[1]، فرقهٔ بزرگ صوفی را

---

۱. آغاز و اوج فعالیت این فرقه در سدهٔ پانزدهم بوده است(م.).

نشانم داد. این ساختمان در زمان اتحاد شوروی اصطبل چهارپایان بود. برخی از ستونهایِ سقفِ راهرویِ مسجد که با مهارت و ظرافتِ بسیار ساخته شده‌اند، همچنان پابرجا هستند. هم‌اکنون به همت یک پیرمرد و با کمک و پشتیبانی اهالی روستا، این مسجد در دست مرمت و بازسازی است. در نزدیکی مسجد، این پیرمرد با آن لباسهای کهنه و فرسوده، نخست، مقبرهٔ بانیِ فرقهٔ نقشبندیه بر یک پُشتهٔ بلند و آن‌گاه، قبورِ شش حاکم محلی را که پایین‌تر و زیر پای رهبر دینی قرار دارد، به من نشان می‌دهد. پیرمرد که خود از نسل مؤسس فرقهٔ نقشبندیه است، با حالی اندوهناک می‌گوید، این اشاره‌ای از خلوص فرمانروایان این جهان دربرابر بندهٔ روحانی خداست و ادامه می‌دهد، در زمان کنونی هم بدون رحمت و مشیتِ قادرِ متعال هیچ کاری از پیش‌نمی‌رود.

این سخنان در اوضاعی که پس از یک دوره بی‌اعتقادی، کفر و الحاد، آموزهٔ رسمی آسیای مرکزی بود، نمایانگر امید به آینده است. امید به ساختن آینده‌ای که در خلوص ایمان جای دارد و باید ارزشهای اساسی و قومیِ سیاست برمبنای آن شکل گیرد. به‌نظر می‌رسد، بدون وجود یک بُعد دینی یا در صورت سوءِ استفاده از اسلام به‌عنوان ابزاری برای به‌کارگیری قدرت، چشم‌انداز روشنی برای تشکیل حکومتی دادگر و مطلوب در پیش‌رو نباشد.

الگوی سابقِ سازمان ملل یا کنفرانس امنیت و همکاری اروپا به‌هدف اقدام برای حفظ استقرار صلح، در اصل فقط به درگیریهای بین دولتی مربوط می‌شود و از این رو برای جنگهای داخلی، مثل جنگ تاجیکستان، تنها به‌طور محدود می‌تواند مثمرِثمر باشد. الگوی رایجِ «حفظ صلح» با توافق طرفین ستیزه‌جو، آن بود که ابتدا با ایجاد یک مرز قابل‌شناسایی یا با ایجاد خطِ آتش‌بس آنها را از هم جدا کنند. در این راستا تصورِ حاکم آن است که قدرتهایی که به سیاست «حفظ صلح» می‌پردازند، تنها به اعتبار و حیثیت سازمان خود، منطقی و برحق محسوب می‌شوند و نوعی «منطقهٔ حائل» بین طرفهای ستیزه‌جو به‌وجود می‌آورند.

در اوضاع پس از جنگ داخلی، مثل شرایط حاکم در تاجیکستان، وظیفهٔ جداکردن طرفین اصولاً به نسبت دشوارتر است، زیرا سکنهٔ همان روستاها به جنگ با یکدیگر برخاسته‌اند. اوضاع یوگسلاوی سابق که مشابه وضع امروز تاجیکستان است، شاهدی براین مدعاست. بدینسان واقعاً مسأله به جداسازی مربوط نمی‌شود، بلکه وظیفهٔ اصلی را باید بیشتر در صلحِ ملی جمع‌بندی کرد، صلحی که بازگشت دوبارهٔ پناهندگان و امکان زندگی آنان را در کنار یکدیگر میسر سازد.

تندیس لنین در پارکها

تاجیکستان طی فرایندِ گذار، از نظام مارکسیسم ـ لنینیسمِ اتحاد شوروی به یک نظام لیبرالی جدید گام می‌نهد. معلوم نیست این راه دقیقاً به کجا می‌انجامد. هنوز تصویرهای لنین و گاه استالین به دیوار همهٔ دفاترِ مهمِ وزارتی و اتاق کار مقامهای مسئول منطقه‌ای است. تندیس لنین، زینت‌بخش پارکهای همهٔ شهرها و بخشهای بزرگ است. بین ساختمانهای وزارت امنیت (کاگ‌ب سابق)، وزارت کشور و دفتر سازمان امنیت فدرال روسیه، مجسمه‌ای از فلیکس چرسینسکی[1]، مؤسس کا گ ب نصب شده است. برخی از قدرتهای سیاسی اشتیاق وافری به بازگشت دوران اتحاد شوروی دارند.

درواقع هنوز تشکیل و ساخت مؤسسه‌های دموکراتیک آغاز نشده است. «سند گردهمایی کپنهاگ در زمینهٔ بُعد انسانی کنفرانس امنیت وهمکاری اروپا» در ۱۹۹۰، خط‌مشیهای مطلوبی برای این اقدام محسوب می‌شود. در این لحظه نکتهٔ حائز اهمیت برای حکومت، حفظ قدرت است. شاهد این مدعا نیز تسلیم سریع یک قانون اساسی است که جناح مخالف امکان اعمال‌نظر در آن را نیافت و تنظیم آن، نه به صورت فدرالیستی که به طور متمرکز صورت گرفت و هم از این روست که اوضاعِ کاذب و ناصوابی برای کشور پدید می‌آید. در آخر نیز قرار نیست، تصویب این قانون اساسی به‌دستِ گروهی قانونگذارِ برگزیدهٔ مردم صورت گیرد، بلکه سرهنگان مقام‌دارِ اتحاد شوروی این کار را انجام می‌دهند.

به نظر بسیاری از ناظرانِ اوضاع تاجیکستان می‌توان با قاطعیت گفت که اوضاع کشور در مفهومِ «تشکیل دولت» تعریف می‌شود. این نظر نمی‌تواند درست باشد. بیشتر، اعتبار و حیثیت دولتی است که مورد نفرت است و مسئول قتلهای روزانه شناخته می‌شود. از این‌رو در هنگام ادامهٔ پرداخت دستمزد و مستمریِ مربوط به دوران شوروی (حتی با مبالغ بسیار ناچیز) که تقریباً به همهٔ شهروندان شاغل در کارخانه‌ها، کُلخوزها یا هرجای دیگری تعلق می‌گرفته است، بیشتر تاجیکان مایلند دولت، کمتر برایشان دردسر درست کند.

ایفای یک نقش مثبت، زمانی میسر خواهد شد که دولت، نظامی مطابق قانون برپاکند. در این زمینه کنفرانس امنیت وهمکاری اروپا می‌تواند به سهم خود به این امر کمک کند. این

1. Felix Dschersinsky

کنفرانس با توجه به تعهد برای احترام به حقوق بشر تاکنون پیشرفتهایی داشته است که به هرحال گواه نیات مثبتِ گروهی از مسئولان حکومتی است. البته سالهای زیادی لازم است تا دولتی باثبات و به‌واقع دموکراتیک در تاجیکستان به‌وجودآید.

برای مدتها مسألهٔ تعیین‌کننده در رخدادهای تاجیکستان، سیاست روسیه خواهد بود. روسیه با حدود ۱۶ هزار سرباز جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (شامل سربازان روس و نیز سهم نیروهایِ مسلحِ دیگردولتهای آسیای مرکزی و همچنین حدود ۱۴ هزار مرزبان روس) حضور دارد. ارتش تاجیکستان فقط دارای حدود شش هزار سرباز است.

روسیه در تاجیکستان دارای سلطهٔ نظامی، اقتصادی و سیاسی است. این اوضاع هر لحظه فرصتهایی را برای نفوذ در حکومت فراهم می‌آورد. روسیه در مقام عضو کنفرانس امنیت و همکاری اروپا به موفقیت کار کنفرانس برای تحکیم اوضاع کشور علاقه‌مند است. ایجاد چنین استحکامی بر اساس گزارش پایانِ دور دومِ مذاکرات بین دولت و جناح مخالف که در پایان ژوئن ۱۹۹۴ در تهران برگزار شد، فقط پس از ایجاد حکومتی انتقالی و با دخالت جناح مخالف، یعنی پس از توفیق سیاست استقرار صلح ملی میسر خواهد شد. سمت و سوی تحولات آتیِ تاجیکستان نیز باید همان قاعدهٔ کلی باشد که به‌تازگی خبرنگاری در یک‌کشور دیگر آسیایی در مقابل غرب بیان کرده است: «مانفرین شده‌ایم، نه به‌دلیل وجود استبداد، بلکه چون تهیدستیم و چون آسیایی هستیم». منظور از غرب در مورد تاجیکستان، دقیقاً روسیه است.

ولفگانگ فُن‌اِرفا[1]

1. Wolfganga von Erffa, "Was Wird aus Tadschikistan?", in: Frankfurter Allgemeine Zeitung, Nr.239, 14. Oktober 1994, S.11.
«ولفگانگ فُن اِرفا» نمایندهٔ وزارت امورخارجهٔ آلمان بود که از مارس تا ژوئیهٔ ۱۹۹۴ به عنوان عضو هیأت کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در تاجیکستان مأموریت داشت(م).

۱



تاجیکستان در آستانهٔ جنگ داخلی

والنتین بوشکُف[۱]



فصل ۱

جامعه‌ای سنتی در بحران

حقایق جدید ژئوپولتیکی نیازمند تحقیق و پژوهش دقیقی درمورد مناطق مختلف، به‌ویژه مناطقی با مشخصهٔ اسلامی در قلمرو اتحاد شوروی است. جمهوریهای متحد سابق در آسیای مرکزی که هم‌اکنون مستقل شده‌اند، پس از اعلام استقلال خود در پاییز ۱۹۹۱، فعالانه وارد روابط بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شدند.

فرایندهای جاری در شرق جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع، در سیاست جهانی بسیار اهمیت دارند.

روسیه نیز دارای منافع خاص و دراز مدت در آسیای مرکزی است و از صدها سال پیش با جوامع این منطقه روابط فرهنگی و اقتصادی برقرار کرده است. در سالهای دهۀ ۱۸۶۰ بود که بزرگترین بخش آسیای مرکزی به امپراتوری روسیه پیوست. امروزه گروه عظیمی از جمعیت روس‌زبان در شرق اتحاد شوروی به سر می‌برند. این منطقه نقش اساسی در زندگی اجتماعی و اقتصادی جمهوریها ایفا می‌کند و در عین حال سرنوشت آن مبهم و نامشخص است.[1] در صورت بروز ترکیب نامطلوبی از رخدادها احتمال یک مهاجرت انبوه به روسیه وجود دارد. این رویداد در تحولات اقتصادی و اجتماعی روسیه و نیز منطقهٔ مبدأ تأثیر منفی خواهد گذاشت.

---

۱. طبق سرشماری سال ۱۹۸۹، ۱۳ میلیون نفر از مردم غیر مسلمان (۲۷٪ از جمعیت) که ۹/۵۲ میلیون نفر آنها روس بودند، در قزاقستان و آسیای مرکزی به سر می‌بردند.

در میان دولتهای آسیای مرکزی، جمهوری تاجیکستان به عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کشورِ یکدست و مسلمان در جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

تاجیک‌ها از نسلِ قدیمی‌ترین مردم آسیای مرکزی هستند. زبان و فرهنگ آنان شاخه‌ای از فرهنگ پارسی است که تأثیر زیادی نیز در کشورهای هم‌مرز خود در آسیای مرکزی به‌ویژه در ازبکستان داشته است. پیوندهای محکمِ قومی و فرهنگی، تاجیکستان را به همسایگان جنوبی خود، افغانستان، ایران و پاکستان مرتبط می‌سازد. این شرایط و نیز مشترکات مذهبی موجب علاقهٔ حیاتی این کشورها به تحکیم نفوذ خود در تاجیکستان شده است.

امروز میزان بسیار بالای موالید که بالاترین سطح آن در بین ملل جمهوریهای شوروی اعلام شده‌است، کمبود شدید آب و زمین، اوضاع به‌شدت ناپایدارِ محیط زیست، مشکلات دگرگونی اقتصادی و اجتماعی و فروپاشی حوزه‌ایِ پیوندها و ساختارها(۱)، اوضاع وخیم این دولت را آشکار می‌سازد. تحولاتی نیز که در دیگر بخشهای منطقهٔ آسیای مرکزی صورت می‌گیرد، در اینجا به شکلی مشخص و تا حدودی کلاسیک بروز می‌کند(۲).

در نیمهٔ دوم سالهای ۱۸۸۰ تحول در فعالیتهای جدید سیاسی و اجتماعی، در تاجیکستانِ دورافتاده نیز آغاز شد. پیش از این شکلهای مدرن آگاهی سیاسی ـ اجتماعی چندان تأثیری در تاجیکستان نگذاشته بود. این سیاسی‌سازی که در تاجیکستان نسبت به دیگر مناطق و ملتهای اتحاد شوروی اصولاً با سرعت کمتری به جریان افتاد، به آن تغییرات کلی پیوست که در حال تکوین در قلمرو وسیع اتحاد شوروی بود. درگیریهای اجتماعی و ملی رنگ سیاسی به خود گرفتند و این جریان غالباً ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود را پنهان می‌ساخت. نه فقط احزاب و جنبشهای جدیدی پا به عرصهٔ وجود گذاشتند، بلکه تقریباً همه مردم بر اساس عقاید، علایق و منافع خود از هم جدا شدند.

از این رو تحقیق در مورد وضعیت اجتماعی ـ سیاسی این کشور کوچک، اما بسیار مهم علاقهٔ بسیاری را به خود جلب کرده است. هدف از این پژوهش، دستیابی به برخی نکات مبهم ونادانسته در مجموعهٔ اطلاعات ما در مورد تاجیکستان امروزی است.[۱]

۱. اهم منابع اولیهٔ این تحقیق، سفری به تاجیکستان در ژانویهٔ ۱۹۹۲ است که در طیِ آن ملاقاتها و گفتگوهایی با شمار بسیاری از سکنهٔ کشور، از جمله با تاجیکان، ازبکان، روسها و... صورت گرفت. مصاحبه‌شوندگان، افرادی از اقشار و گروههای اجتماعی مختلف، از دانش‌آموختگانِ تندرو گرفته تا بخش تولید مادی، حوزه‌های خدماتی، کشاورزان و تاجران را دربرمی‌گرفت، از جمله می‌توان سیاستمداران، دبیران دبیرستانها، دانشجویان، باستان‌شناسان، تاریخدانان، شرقشناسان و نیز کارگران، کاردانان، بازنشستگان و افراد دیگر را نام برد. همچنین افرادی از طبقات سنتی و روحانی، سیدها، حاجیان، ایشان‌ها، رؤسای مساجد و شیوخ مورد مصاحبه قرار گرفتند. نویسندگان این پروژهٔ تحقیقی با رهبران جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی نیز دیدار کردند. بدین‌سان جمع‌آوری آرا و عقایدِ نمایندگان بخشهای مختلف مردم مقدورمان گردید.



فصل ۲

تاجیکستان، داده‌های کلی و فرایندهای اجتماعی ـ قومی

تاجیکستان[1] در اکتبر سال ۱۹۲۴ به‌صورت یک واحد ملی و منطقه‌ای بنیانگذاری شد. در آن هنگام "جمهوری سوویتی و خودمختار تاجیکستان" در جریان "مرزبندی ملی" آسیای مرکزی، به همراه جمهوری متحد ازبکستان تأسیس گردید. در پنجم دسامبر ۱۹۲۹ طی مصوبهٔ کمیتهٔ قانونگذاری مرکزی اتحاد شوروی، جمهوری متحد تاجیکستان از ازبکستان جدا شد. به‌این ترتیب تاجیکستان به صورت یک واحد دولتی و ملی درآمد.

تاجیکستان در جنوب شرقی آسیای مرکزی واقع شده است. از شمال و غرب به ازبکستان و از شمال شرقی و شرق به قرقیزستان و چین و از جنوب به افغانستان محدود می‌شود. مساحت کل تاجیکستان ۱۴۳/۱ کیلومتر مربع است. در اول ژانویهٔ ۱۹۹۰ جمعیت آن بالغ بر پنج میلیون و ۲۴۳ هزار نفر بود. طبق سرشماری سال ۱۹۸۹ ملیتهای زیر در این جمهوری زندگی می‌کردند:

---

۱. این کشور از ۱۹۹۱ به نام جمهوری تاجیکستان و تا پیش از این تاریخ به نام جمهوری سوسیالیستی سوویتیِ تاجیکستان خوانده می‌شد(م.).

اقوام‌بومی	درصد	تعداد(نفر)	اقوام غیرقومی	درصد	تعداد(نفر)
تاجیک	۶۲/۲۹	۳۱۷۲۴۲۰	روس،روس‌سفید،اوکراین	۸/۵۸	۴۳۷۱۰۳
ازبک	۲۳/۵	۱۱۹۷۸۴۱	تاتار	۱/۵۶	۷۹۴۴۲
قزاق	۰/۲۳۳	۱۱۳۷۶	کره‌ای	۰/۲۶۴	۱۳۴۳۱
قرقیز	۱/۲۵۳	۶۳۸۳۲	دیگر اقوام	۱/۸۹۵	۹۶۵۰۸
ترکمن	۰/۴۰۲	۲۰۴۸۷			

از جمله اقوام گروه آخر می‌توان موارد زیر را نام برد:

دیگر اقوام	تعداد(نفر)
آلمانی‌ها	۳۲۶۷۱
یهودیان	۱۴۷۶۶
اُسِت‌ها	۷۸۶۱
باشقیرها	۶۸۲۱
اَرمنی‌ها	۵۶۵۱

در سال ۱۹۸۹ اندکی بیش از یک‌میلیون نفر تاجیک در خارج از تاجیکستان به‌سر می‌بردند[۱].

در سال ۱۹۷۹ با وجود ۱۸ شهر[۲] و ۴۹ منطقهٔ مسکونیِ شهری و نیز ۳۹۲ دهکده و منطقهٔ مسکونیِ روستایی (قشلاق)، ۳۳۶۰ خانه در این جمهوری شمارش شد. شهر دوشنبه، پایتخت در سال ۱۹۸۹، ۵۹۲،۲۳۳ نفر سکنه داشت. در مجموع ۱/۶ میلیون نفر از سکنهٔ

۱. ۲۰٪ کل تاجیکانی که در مرزهای اتحاد شوروی اقامت داشتند(م.).
۲. در آغازِ سدهٔ بیستم فقط چهار شهر وجود داشت(م.).

تاجیکستان شهرنشین و ۳/۴ میلیون نفر آن روستانشین هستند. پر جمعیت‌ترین ناحیهٔ تاجیکستان حوزهٔ قُرغان‌تپه (۹۵ نفر در هر کیلومتر مربع) و کم جمعیت‌ترین بخش آن ناحیهٔ خودمختار بدخشان کوهستانی (۲/۵۸ نفر در هر کیلومتر مربع) است.

۹۳٪ اراضی این جمهوری کوهستانی بوده و فقط ۴۴/۳ درصدِ سطح آن مناسب کشاورزی است. اما تنها در ۱۹٪ اراضی، یعنی در درهٔ رودهای اُب و بوگارا می‌توان ساختمان‌سازی کرد. در خارج از تاجیکستان، تاجیکان به‌ویژه در افغانستان و در حقیقت در شمال این کشور و نیز در ازبکستان زندگی می‌کنند[۴].

همچون سراسر آسیای مرکزی مهم‌ترین فرایند اجتماعیِ تاجیکستان در این قرن انفجار جمعیت بود. این فرایند در همهٔ جنبه‌های جامعهٔ تاجیکستان تأثیر گذاشت و به صورت یک شرط، اساس بسیاری از فرایندهای دگرگونی را در عصر امروز و نیز فرایندهایی را به وجودآورد که بر جامعهٔ سنتی تاجیکستان نقش تخریبی دارند.

علل این انفجار جمعیت در ثبات نسبیِ سیاسی پس از الحاق آسیای مرکزی به روسیه، به‌ویژه در بالا بودن نسبیِ سطح انتظارات مردم از زندگی و بقای گروههای سنی مولد که سابقاً در ستیزه‌جوییها و شورشها از بین می‌رفتند و نیز واردات دارو از کشورهای اروپایی نهفته است.

در پایان قرن نوزدهم جمعیتِ مهم‌ترین واحدهای کشاورزی، از جمله در تاجیکستان نیز تا بیش از دو برابر افزایش یافت. در طی قرن بیستم میزان طبیعی رشد مرتب بالا می‌رفت و در سالهای ۱۸۸۰ به ۳/۳ تا ۳/۵ درصد (۴/۸ درصد استان لنین‌آباد) رسید. این فزونی سبب شد، رشد جمعیت تاجیکستان در زمانی کمتر از ۱۰۰ سال به ۱۰ تا ۱۲ برابر بالغ شود[۵]. این میزان رشد، برابر کل رشد جمعیت جهان از آغاز محاسبه زمان تا قرن نوزدهم، یعنی زمانی معادل ۱۹ قرن است[۶].

از ارقام بالا به دو جمع‌بندی زیر می‌رسیم:

۱. رشد جمعیت تاجیکستان از میزان رشد جمعیت در دیگر کشورهای آسیای مرکزی بالاتر است و رشد جمعیت این کشورها هم اساساً از میزان رشد بخش اروپایی اتحاد شوروی به علاوهٔ روسیه بالاتر است. ۲. در حالی‌که میزان رشد در ازبکستان، قرقیزستان و ترکمنستان پایین می‌آید، فرایند میزان رشد تاجیکستان چنین نیست. نوسانهای

داده‌های رشد در داخل مرزها همچنان‌که در قرن اخیر نیز مشاهده می‌شد، با "دور"های طبیعی مطابقت دارند.

همچنین باید توجه داشت که سیاست دولت در مورد مهاجرت داخلی تأثیر بسیاری در تحولات جاری جمعیت‌نگاشتی داشت. تبعید اجباری گروههای مردم (در طی سالهای ۱۸۳۰ از شمال تاجیکستان به جنوب و در دوران پس از جنگ از درهٔ فرغانه و برخی نواحی کوهستانی جنوب به استپ‌های فقرزده و پنبه‌زارهای جنوب) که اغلب بدون آمادگی صورت می‌گرفت و در محل، مردم را درگیر شرایط نامطلوب می‌ساخت، به تنشهای فزایندهٔ اجتماعی شتاب می‌بخشید. پژوهشهای تاریخی مردم‌نگاشتی نشان می‌دهند که جنبشهای مهاجری مردم در دوره‌های بحران اجتماعی به طور جهشی افزایش می‌یابند. تغییر اجباری محل اقامت، دهها سال است که مردم را در یک وضع فوق‌العاده و زیر فشار دایم نگه‌داشته‌است.

مهاجرت به شهرها بخشِ ویژه‌ای از مهاجرت است. طی دهها سال، صنعت آسیای مرکزی اصولاً با نیروی کار روسیه تأمین می‌شد. دلیل این مهاجرت تمرکز صنعت در شهر بود. بدین ترتیب با نگرشی کلی می‌توان از سیاست دوگانهٔ کار و مسکن سخن به میان آورد (مخالفان دوگانه)[۷]. در این مورد تضادهای اقتصادی در بین گروههای مردمی با اختلافهای قومی (بومی، مهاجر)، تضادهای سکونتی (شهرنشین، روستانشین)، مذهبی (مسلمان، غیرمسلمان)، حرفه‌ای- اجتماعی (کارگر، کشاورز) تضادهای مردم‌نگاشتی (الگوهای متفاوتِ توالد: در بین بومیان، خانواده‌هایی با فرزند زیاد و در بین دیگر اقشار، خانواده‌هایی با تعداد نسبتاً کم فرزند) و تضادهای مشروط‌به دانش‌آموختگی (مهاجرانی با سطح دانش‌آموختگیِ به مراتب بالاتر) به هم آمیخته‌اند. در این وضع همهٔ تضادها در قالب تضاد قومی جمع می‌شوند.

ظرف ۲۲ سال (۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱) بالغ بر ۲۳۵،۷۰۰ نفر از بخش اروپایی اتحاد شوروی در تاجیکستان اسکان داده شدند. هیچ شهری ممکن نیست در مقابل افزایش جمعیتی تا این حد فراوان تاب‌آورد و مسلماً کشوری تا این اندازه عقب‌مانده و به لحاظ اقتصادی ضعیف، همچون تاجیکستان نیز از عهدهٔ آن برنمی‌آید. کمبود آب و زمین که درست از آغاز قرن بیستم پدیدار شد، تا حد یک مصیبت واقعی پیش‌رفت. امروز کمبود سطح مفید کشاورزی به آستانهٔ ازهم‌پاشیدگی اجتماعی ـ اقتصادی رسیده است[۸].

در اینجا نمی‌توان از اقدامات اقتصادی ـ سیاسی که قدرت شوروی در تاجیکستان صورت‌داده‌است، هیچ‌گونه تحلیل جامعی ارائه کرد. اما باید دست‌کم به برخی نکات اشاره شود، زیرا این مطالب اصولاً به افزایش فرایندهای تخریبیِ روز در جوامع آسیای مرکزی کمک می‌کند.

از جملهٔ این نکات، مرزبندی دولتی ـ ملی در سال ۱۹۲۴ است که دهها سال با تبلیغات رسمی به عنوان یک فرجامِ نیک برای سیاست «ملیتِ» لنین از آن تجلیل می‌شد. چه بسا در کوتاه‌مدت این مرزبندی نتایج مثبتی به بار می‌آورد، اما در دراز مدت نظیر یک بمب ساعتی عمل می‌کرد. روابط سنتی ـ اقتصادی از هم گسست، مرزهایی، از جمله مرزهای ایدئولوژیکی ایجاد شد که مانع از بروز تحولات بکرِ اقتصادی بود. بدین‌وسیله زیربنای تلاشهای به‌حتم مهمِ بعدی، برای تجدید نظر در مورد اراضی جمهوریها از هم گسیخت[۹].

به هرحال سوگیریِ یک‌طرفه برای تولید پنبه در دراز مدت عواقبی بی‌نهایت نامطلوب به جای گذاشت. از منابع آب و زمین استفادهٔ کامل به عمل آمد، به این صورت که از سطح زمینهای کشاورزی کاستند، هم‌زمان چمنزارهای کوهستانی تخریب گردید و بدین‌سان از میزان خودکفاییِ غلات و گوشت کاسته شد. درست از صد سال قبل بود که نقاط حساسی از واحدهای آسیای مرکزی تحت تأثیر این جریانها قرارگرفت.

با در نظر گرفتن اوضاعِ به‌شدت ناهنجار اکولوژیکی، یعنی بهره‌برداریِ زیاده از حد از ذخایر آب[۱۰] می‌توان با اطمینان از بروز یک بحرانِ نظام‌مند در جامعهٔ آسیای مرکزی و به‌ویژه تاجیکستان سخن راند.



فصل ۳

جامعهٔ سنتی و نهادهای اجتماعی آن در شرایط کنونی

جدیدترین پـژوهشهای قـوم‌نگاشتی در مـورد مـلتهای آسـیای مـرکزی، بـه‌ویژه تـاجیکستان بـیانگر آن است کـه عـظمت بـنیادیِ اجـتماعی در ایـن مـنطقه، هـمچون گـذشته بـه دلیـل بخشی سنتی است که در طی دهها سال حکـومت کـمونیستی فـقط تـغییرات نـاچیزی در آن بـروزکرده‌است. ایـن بـخش در تـاجیکستان بـه نـام مـحله[1] یـا گُـذرَه[2] (بـه مـعنای بـخش مسکونی ـ اجتماعی) خوانده می‌شود. این بخش همچنان‌که شاخص روستاست، شاخص شهر نیز هست.

معمولاً محله را «مجموعه‌ای از هم‌ولایتی»ها تعریف می‌کنند. با وجـود تـناسب ایـن عنوان با ماهیت موضوع، پژوهش نشان می‌دهد که در تاجیکستان، همچون دیگر مناطق آسیای مرکزی علاوه‌بر این ارتباطها در جامعهٔ همسایگی، روابط نَسَبی نیز که بـراسـاس سـاختارهای خانوادگی یا قومی به‌وجودمی‌آید، دارای نقشی اساسی بوده‌انـد. ایـن روابـط بـر سـاختارهای خانوادگی، خویشی یا قومی استوارند.

1. mahalla
2. gusara

قوم که اصل و نَسَب آن از جانب پسر به هفت پشت می‌رسد تا به امروز به همان شکل حفظ شده و متشکل از «بزرگ‌خانواده‌های» به نسبت گسترده و امروزه نیز شامل خانواده‌های نسبتاً کوچک‌تر و متداول‌تری است(۱۱) که اغلب در یک حیاط یا زمین[1] در حیاطهای مجاور هم زندگی می‌کنند. چنین اقوام یا قبایلی *اولاد*[2] خوانده می‌شوند و در بین برخی گروههای دیگر دارای عناوین دیگری هستند[3]. این نظام روابط قوم و خویشی، شامل اولاد سببی[4] نیز می‌شود. باید توجه داشت که در اوضاع خاص تاجیکستان و در واقع به دلیل انزوای نسبی برخی قشلاقها (دهکده‌ها) و نیز به علت وجود بسیاری گروهها که به لحاظ قومی و اجتماعی در آنهاازدواج با خودی صورت می‌گیرد، چنین اقوام سنتی در واقع قوم و خویشِ خونی محسوب می‌شوند. سازمان روابط سنتی و قوم و خویشی دست‌کم به عنوان یک جزء ایدئولوژیکی، شامل نیاپرستی[5] بوده است و اینک نیز هست.(۱۲) بخشها به طور سنتی بر پایهٔ مالکیت جمعیِ ابزار تولید و در درجهٔ اول، زمین (*مُلک*)[6] عمل می‌کنند.

در زمان‌اتحاد شوروی در ماهیت روابط قومی و خانوادگی تغییرات بسیاری پدید آمد و این به‌ویژه به‌علت انفجار جمعیت از پایان قرن نوزدهم بود و در آغاز قرن بیستم به " انهدام" انبوه اراضی و *اولادها* منجر شد.(۱۳) از جمله عواقب دیگر می‌توان موارد زیر را ذکر کرد: مالکیت *اولاد* بر زمین، نه تنها با اقدامات حکومتی (ایجاد کُلخوز[7] و تغییر جهت کشاورزی به سوی کشت پنبه)، بلکه با افزایش مداوم و کنترل نشدهٔ جمعیت نیز لغو شد؛ بنیادی نو و اقتصادی به شکل صندوق کارمزدیِ مشترک ایجاد گردید که به‌وسیلهٔ رئیس اولاد[8] اداره می‌شد (۱۹۳۰-۱۹۵۰)(۱۴). تشریفات مذهبیِ خویشاوندی که *اولاد* در محدودهٔ آن و درمقابل دنیای خارج، به صورت یک کلِ بسته به شمار می‌رفت، اهمیت بیشتری یافت و این از دیگر نتایج نیاپرستی (۱۹۶۰-۱۹۸۰) محسوب می‌شود.

---

۱. به نامهای ...woh, ashgal, havli
۲. به زبان عربی به معنای "پسران/ فرزندان" است.
3. buna (بونه), hejsch (خویش), tojfa (طویفه), kaum (قَوْم).
۴. از طریق زنانی که با اعضای اولاد دیگر ازدواج می‌کنند.
5. arvochov
6. mulk
۷. استالین در ۱۹۲۶ با کولاک‌ها (کشاورزان صاحب زمین) به مبارزه پرداخت و نظام کشاورزی اشتراکی را به اجراگذاشت. در این نظام «کُلخوز Kolkhose» مزرعهٔ متعلق به مردم بود که میزان معینی از محصولات آن به دولت داده‌می‌شد و مازاد آن را افراد می‌توانستند به دیگران یا به دولت واگذارکنند. «سُوْخوز Sovkhose» مزرعهٔ متعلق به دولت بود و کشاورزان روی آن کار می‌کردند و کارمند دولت به شمار می‌رفتند. با وجود کیفیت بهترِ زمینهای «سُوْخوز»، بازده مزارع اشتراکی (کُلخوز) بیشتر بود.
8. koloni chona (کُلُنی خونَه), kalantari chona (کلانتری خونَه).

ستمهای استالین نیز به‌ویژه در مقابل نخبگان سنتی در تغییر اولاد فاقد اهمیت نبود. همهٔ این عوامل به ازهم‌پاشیدگی فرهنگی و مادیِ *اولاد* و روابط خویشاوندی منجر شد. برای مثال می‌توان از یک خانوادهٔ شاخص با سرپرست سوقلوم اولاد از خجند، مرکز ولایت (لنین‌آباد) یاد کرد. بنابه تقسیم‌بندی سنتیِ شأن و منزلت، این خانواده از طبقهٔ روحانی و ممتازِ خُجا است و از نسل چهار امام معصوم و خلیفهٔ بر حق (چهار جانشین اول پیغمبر به عنوان رهبر جامعهٔ مسلمانان) به شمار می‌رود. اینان و خانواده‌های مشابه در سالهای دههٔ ۱۹۳۰ زیرجور و ستم قرار داشتند، آنان اصل و نسب و بسیاری از آداب و رسوم خود را برای انجام وظایف روحانی ازیاد بردند و سنت آموزشی اسلام را ازدست‌دادند. به هرحال سرپرست خانواده هنوز به عنوان **حافظ** و **شیخِ** یک **مَزار** قدیمی (آرامگاه) در بخشی از شهر خجند مورد قبول است. **مزار**، مجموعه‌ای از ابنیهٔ مذهبی و قبور است. امروز پدر در این مکان، واجبات مذهبی را به جای می‌آورد. او آسانسورچی یک بیمارستان است و بر اساس مناسبات موجود در تاجیکستان در رفاه و آسایش نیست. مادر نیز از همان شأن و مرتبه، اما از قومی به نسبت اصیل و شریف و با داشتن تحصیلات دبیرستانی، معلم است. برادران این زن بر خلاف شوهرش هیچ رابطه‌ای با واجبات سنتیِ‌اجتماعی و مذهبیِ‌قوم ندارند و به خرید و فروش محصولات کشاورزی می‌پردازند، از این‌رو آنان از سوقلوم اولاد، پولدارتر و صاحب سه اتومبیل، سه‌کامیون و خانه‌ای گرانقیمت هستند. پسر وسطی سوقلوم اولاد، پدرش را مردی وامانده و ناتوان می‌داند و از این‌که آن‌قدر تهیدست است و مثل داییهایش حرفهٔ مهمی ندارد، از وی متنفر است. این جوان هیچ اهمیتی در **مزار** خانوادگی نمی‌بیند، بیشتر وقتش را با داییهایش می‌گذراند و هنگام رسیدگی به خودروها به آنان کمک می‌کند. مُشابه همین وضع، یعنی خودداری از پذیرش فرهنگ سنتی در بین دیگر نوجوانان ۱۵-۱۶ ساله نیز مشاهده می‌شود.

پدر نسبت به باجناق خود که متولیِ[1] جوان و موفقی در یکی از مساجد خجند است و او را آدمی خسیس، در خود فرورفته و بی‌توجه به آداب و رسوم سنتی می‌داند، حسادت می‌ورزد. این مرد جوان با او همچون آدمی نادان و تهیدست رفتار می‌کند. دشمنی میان اعضای خانواده به دلیل مسائل مادی اغلب به جنایت می‌انجامد.

۱. نمایندهٔ سرپرست مسجد (امام خطیب).

طی توقف کوتاهی که در سال ۱۹۹۲ در شهر خجند داشتیم، این دشمنی در یک قشلاق به درگیری میان دو خواهر انجامید و یکی از آنها با چاقو به قتل رسید. در *محله‌ای* که ساکن بودیم، مردی پس از کشمکش با برادرش بر سر یک قطعه زمین جان سپرد. در خانوادهٔ مزبور یکی از برادران سوقلوم اولاد، بخشی از املاک قوم را مطالبه می‌کرد. وی سعی داشت، شبانان ترک‌زبانی راکه در نزدیکی *مزار* سکونت داشتند، به سوی خود بکشد. به این ترتیب درگیری خانوادگی جنبهٔ بینِ قومی به خود می‌گرفت.

همهٔ این موارد، نخست به تنشهای اجتماعی، سپس به‌کمبود زمین و نیز به این موضوع اشاره دارند که حقّ میراثِ مرسوم در اتحاد شوروی، در آسیای مرکزی چندان تثبیت نشده‌است. در گذشته، آن زمان که توزیع زمین موروثی بود، زمین بنا بر احکام *عادت* (حقوق اُنس نَسَبی) و شریعت (حقوق اسلامی)، یعنی طبق موازینِ بی‌چون و چرا و ارائه شده از سوی خداوند تقسیم می‌شد. به این دلیل بروز چنین درگیریهایی بسیار نادر بود.

باوجود همهٔ نمودهای دگرگونی، روابط سنتی در جامعهٔ تاجیکستان همچنین ساختارها و نهادهای آن در آینده ایفاگر نقشی اساسی خواهند بود. چنین مؤسسه‌های سنتی که اهمیت خود را حفظ کرده‌اند، *اتحادیهٔ مردان* نام دارند. گردهمایی آنان براساس تشریفات مذهبیِ مشخصی برگزار می‌شد و تا امروز همچنان از ویژگیِ تقسیمات ارضیِ محله‌های شهری برخوردار است[۱۵]. وظیفهٔ اصلی این نهاد ارائهٔ اطلاعات اجتماعی نسلِ به نسبت پیر، به نسل نسبتاً جوان و نیز اداره و تنظیم زندگی اجتماعی به صورتی غیر رسمی و خصوصی بود که به نحوی خاص سازماندهی شده بود.

در سالهای اخیر محله‌های گردهمایی در بسیاری از محله‌های مسکونی شهرهای تاجیکستان عناوین رسمیِ مختلفی، از جمله گَپ، گَشتک، گَپْخُور، *شریفانه* و *توکما* دارند[۱۶]. به عنوان مثال در یک محلهٔ مسکونیِ شهر دوشنبه، ساکنان برخی از خانه‌های چندطبقه که در پیرامون یک حیاطِ مشترک بنا شده‌اند، آپارتمانی با چندین اتاق از دولت اجاره کرده‌اند. این آپارتمان به عنوان مرکز سنتی ـ اجتماعی؛ از جمله به عنوان مسجد، گَپخانه (اتاقی برای گردهمایی مردان)، مکتب (مدرسهٔ مذهبی) و به عنوان محلی برای انجام همه تشریفات مذهبی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این کانون مردانی از یک گروه سِنی، مرتب گردهم می‌آیند و هربار

به نوبت یک نفر پذیرایی را به عهده می‌گیرد. یکی از عناصرِ به‌نسبت جدید در این اجتماعات، آموزش به زبان و خط عربی و نیز بر پایهٔ دین اسلام است. این آموزشها به هزینهٔ یکی از اعضای عرب‌شناس انجام می‌شود. ویژگی این اجتماعات آن است که برخی از روسها که ساکن این محله و دانشجوی زبان‌عربی و اصول اسلامی هستند، در **گشتک** شرکت می‌کنند.

محله‌های دیگر شهرها نیز به شیوه‌ای مشابه بنا شده‌اند. در طی سال گذشته در شهر خجند محله‌ای با خانه‌های دو طبقه در مرکز شهر، واقع در خیابان لنین شماره ۴۰ ساخته شد. برنامهٔ رسمی "حزب اسلامی احیای نو"[1] در این *محله* با استفاده از گشتکی [اتاقی در زیر زمینِ یکی از این خانه‌ها (البته پس از تحویل در ۱۹۸۸) برای گردهمایی مردان] در سال ۱۹۹۰ آغاز شد. ساکنان این حیاط در سال ۱۹۹۰-۱۹۹۱ درمیان دوخانهٔ واقع در نبش خیابان با ابزار و وسائل خود مهمانخانه‌ای آجری به‌علاوهٔ دومیدان بتونیِ مُسقّف با آهن و تخته‌سنگ بنا کردند. پس از پایانِ‌کار بنا، مردانِ به نسبت مُسن جلسات خود را به مهمانخانه انتقال دادند و زیرزمین را برای جوانان گذاشتند. به این‌ترتیب مهماندوستیِ سنتی که ظاهراً به فراموشی سپرده شده بود، حیات دوباره یافت، زیرا مهمانان امکان اقامت در اتاقهای زیرزمین یا مهمانخانه را داشتند.

طی دهۀ گذشته (به‌ویژه ۱۹۷۰تا۱۹۸۰) در سازماندهی و همچنین در تعیین وظایف نهادِ کانون مردان که عموماً در جوامع آسیای مرکزی پراکنده هستند، تغییرات بسیاری به‌وجودآمد. بدین‌سان ظرف دو دهۀ اخیر تحولی در سازماندهی کلی و در روابط درونیِ کانون مردان پدیدار شد که به‌صورت دگرگونی از ساختارهای عمودی (بین نسلها) به افقی (در درون یک نسل واحد، یعنی در روابط دوستی، حرفه‌ای و همسایگی) بود. این دگرگونی نمایانگر ساختاری به‌نسبت پیچیده و اجتماعی است.

کانونهای مردان مدت چندان زیادی به وظیفهٔ سنتی خود، یعنی انتقال تجارب اجتماعیِ افرادِ به‌نسبت مُسن به جوان‌ترها عمل نکردند. پس این وظیفه برای ساختارهای خانوادگی و فامیلی باقی ماند. طولی نمی‌کشد که این ساختارها نیز نقش یک میانجیِ غیررسمی را بین خانواده و جامعه ایفا خواهند کرد. به این منظور وظیفه‌ای کلی و جدید به عهدهٔ این ساختارها گذاشته می‌شود، یعنی آنها روابط اجتماعی بین مشاغل مختلف (به‌ویژه در بخش

۱. ر.ک. به: زیرنویس ص.۷۷ در همین کتاب(م.).

تجارت) را در میان گروهها و اقشار اجتماعی حفظ می‌کنند. در برخی از جوامع این نهادها عملاً با شکست مواجه می‌شوند. در مواردی با وجود سیاسی‌سازیِ شتابزدهٔ جامعهٔ تاجیکستان از امکانات این کانونها برای تحققِ اهداف سیاسیِ سازمان استفاده می‌شود. گروههایی به وجود آمده‌اند که در آنها مردان براساس منافع و علایق سیاسی خود به یکدیگر پیوسته‌اند. (با باشگاههای سیاسی، مثل "روبه‌رو"، "تجدید" و نظیر آن اشتباه نشود.)

گشتک که در سنت اتحادیهٔ مردان رایج است، میان اعضای حزب *دموکرات تاجیکستان* و به‌ویژه حزب *اسلامی احیای* نو تشکیل می‌شود. **گشتکِ** مزبور ۱۲ عضو *شورای علمای* (دینی) نهضت اسلامی تاجیکستان را در قالب نوعی کمیتهٔ مرکزی گردهم می‌آورد. از آنجا که هریک از اعضای این شورا در بخشهای مختلف تاجیکستان زندگی می‌کنند، **گشتک** به‌شکل دوره‌ای سازماندهی شده است، یعنی مردم به عنوان میزبان، خود نزد هر عالم گردهم می‌آیند. گشتک یا گپ در سطوح به نسبت پایینِ سلسله‌مراتبِ حزبی، در حد یک محفل است. در همین راستا کارگزاران حزبیِ محفل، عضو کانون سنتی محل نیز هستند.

مشاهده می‌کنیم که سازوکار سنتیِ انتقال اطلاعاتِ اجتماعی، چگونه برای میانجیگری در اتخاذ مصوبهای سیاسی و گسترش مقاصد مشخص سیاسی به‌کار گرفته می‌شود و عملکرد آن برای ایفای این وظیفه، در حدی آرمانی قرار دارد.

یکی از مهم‌ترین عوامل زندگیِ اجتماعی در تاجیکستان چگونگی ساختار سنتی است. معروف است که نخبگان ملی ـ فرهنگی و هیأتهای حزب و حکومت، نیروهای خود رابه‌طورعمده از نسل جدید و فرزندان نخبگانِ به نسبت مسنِ اجتماعی و روحانی تأمین می‌کنند. در این میان *خُجا*[1]ها از موقعیت ممتازی برخوردارند. امروز نیز فرزندان *خُجا* و دیگر درجه‌های روحانی (سید، *ایشان*،...) مقامات مسئولیت‌داری را در دستگاه دولت به‌عهده گرفته‌اند و بخش عمده‌ای از نخبگان آموزش را تشکیل می‌دهند.

سرنوشت یکی از این دانشمندان جالب توجه است. پدر این دانشمند که پیش از انقلاب در شهر بخارا دانش‌اندوزی عالی خود را در رشتهٔ علوم دینی به پایان برد، از اولین کسانی بود که در تاجیکستان، کمونیست گردید و دراقدامهای سرکوبگرانهٔ دههٔ ۱۹۳۰ کشته شد. او باوجود

۱. خُجا: نام طایفه‌ای در تاجیکستان و به معنای سیدزاده است (م.).

مشکلهای فراوان در دوران کودکی و جوانی موفق شد، دورهٔ دبیرستان را به پایان رساند و نیز به پیشرفت و موفقیت علمی دست یابد. این پیشرفتها تنها دلیلی بر توانمندیهای فردیِ شخص نیست، بلکه از فعالیتهای سنتی و چشمگیر *خُجاها* و دیگر گروههای ممتاز جامعهٔ تاجیکستان سخن می‌گوید. این پیوندها اساس روابط مدل "پیر - مُرید" (استاد - شاگرد) را تشکیل می‌دهند که بر اساس سلسله مراتب، شامل برخی تفاوتهای جزئی است . برای مثال یک نفر با درجهٔ ستوان یکم ارتش در دهکدهٔ بوستون، واقع در ولایت لنین‌آباد زندگی می‌کند. وی نمایندهٔ سیاسی بخش داخلی حکومت و عضو طبقهٔ *تورا* است. توراها خود را از نسل تیمور می‌دانند. این مرد، مرتب صدقه دریافت می‌کند، آن هم از اقوام نَسَبی خود که در خاک ازبکستان به سر می‌برند. در شهر تاشکند، وکیلی ازبک، از طبقهٔ *ایشان* زندگی می‌کند. او هر دو سه سال یکبار به همهٔ دهکده‌های آبا و اجدادی خود سفر و *صدقه* جمع می‌کند. وی در تاجیکستان نیز به دهکده‌های اطراف خجند می‌آید.

در بین ساکنان بسیاری از مناطق، این تصور حاکم است که *ایشان‌ها* (رهبرِ برادریِ صوفی) قدرتهای ماوراءالطبیعهٔ خود را حفظ کرده‌اند، آنها می‌گویند ایشان‌ها ما را از ارواح خبیثه حفظ می‌کنند، قادر به پیشگویی آینده‌اند و تولد نوزادان را جلو می‌اندازند. همچنین نوعی قدرتِ مسلم برای پیشگویی نیز به آنان اعطا شده است. این طبقه، شهرت و اعتبار خود را از وجود چنین تصورهایی کسب کرده است.[1]

---

۱. داستانهای مشخصی در اثبات توانمندیهای ذاتی و خاص ایشان‌ها وجود دارد که با اختلافهای جزئی در سراسر تاجیکستان معروف است. معمولاً در این داستانها صحبت از افراد واقعی است و از آنها نام می‌برند. علاوه براین برای تأیید توانمندیهای ماوراءالطبیعهٔ آنان نام شاهدانی هم ذکر می‌شود.



فصل ۴

آگاهی اجتماعی: درگیریها و مخالفتهای قومی و منطقه‌ای

از زمان حکومت استالین، تاجیک‌ها ملتی سوسیالیست و سوویتی اعلام شدند. اما حاصل پژوهشهای عینی در عمل نشان می‌دهد که اینان پیش از این تودهٔ یکپارچه‌ای، شامل گروههای قومی، قوم‌نگاشتی و خویشاوندی بوده‌اند که وجه تمایزشان، نه به دلیل زبان که به علت فرهنگ و شیوهٔ اندیشهٔ آنان بوده است. باید تأکید کرد که هر گروه تاریخی وابسته به یک قلمروارضی خاص است و آگاهی منطقه‌ایِ ویژهٔ خود را دارد. این گروه در سطح مشخصی از دیگر گروههای منطقه‌ایِ تاجیک جدا می‌شود.(۱۷)

تاجیک‌ها به طور معمول به دو گروه اصلی شمالی و جنوبی تقسیم می‌شوند. جنوبی‌ها نیز خود تقسیم‌بندی کوچک‌تری، شامل مردم غَرم، قراتگین، کولاب و... دارند و همهٔ اینها به طور مشخص به اقوام پامیر تفکیک می‌شوند. در بین تاجیکانِ شمال می‌توان بر حسب منطقه، گروههایی شامل چینی، فَلغاری [فَرخار]، اوراتپه‌ای، اَسفَره‌ای [اَیْسْفَرَه‌ای] و یغنابی را مشاهده‌کرد. اعرابِ تاجیک، همچنین بر حسب تقسیمات قوم‌نگاشتی، گروه ویژه‌ای هستند که این اواخر لهجهٔ عربی خاصِ خود را به فراموشی سپرده و به زبان تاجیکی روآورده‌اند. برخی از گروههای این اعراب، خود را از اولین مسلمانانی می‌دانند که از قبیلهٔ قریش؛ یعنی

قبیلهٔ پیغمبر اسلام، حضرت محمد(ص) بوده‌اند و در آن زمان آسیای مرکزی را به تصرف خود درآوردند.

در خاک تاجیکستان، نژادهای متفاوت ازبک زندگی می‌کنند، از جمله نژاد ترک، بارلازی قره ـ قیتایی، قَرلوقی، موهاتاری، لوقاییزی، مَنغیتی، قِنه‌غِزی، قَتغَنی، یوزی، مینغی، توی‌آقلی، نعیمانی، قالتاتایی[1] و بسیاری نژادهای دیگر، همچون قرقیز که جمهوری آنان در مجاورت تاجیکستان است.

دشواری نامگذاری اقوام و گروههای مختلف تاجیکستان به این دلیل است که در دوران اقتداراتحاد شوروی اغلبِ سِمَتهای دولتی و حزبی را افرادی از تاجیکانِ شمال اشغال کرده بودند. این نکته را می‌توان چنین توضیح داد که شمالیها به طور سنتی از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر بودند، اما فرهنگ خُجندی‌ها از پویایی بیشتری برخوردار بود. بسیاری از خانواده‌ها از سالها پیش به تجارت می‌پرداختند، اماپیامدهای این کار برای روابط اجتماعی، منفی بود. گروههای به نسبت بزرگ با اهداف اجتماعی و منافع و مصالح ارضی خود از دخالت در روندهای تصمیم‌گیری محروم شده و بدین‌سان کمتر امکان حمایت از منافع و اهداف خود رادارند.

از سوی دیگر حکمفرماییِ یک گروهِ واحدِ قومی یا گروهی با موقعیت اجتماعی و ارضی، حیات سیاسیِ جامعه‌ای شرقی و سِمَتهای اداری را به عهدهٔ هم نژادها، خویشاوندان یا همشهریها گذاشته است و دولت، خود نمایانگر حکومت بر جامعه‌ای خوداجراست و این پدیده‌ای کاملاً عادی محسوب می‌شود. حکمفرماییِ خجندیان، نمایندگان دیگر گروهها را تحریک کرد. برخی از نخبگان تاجیکستان، به‌ویژه تاجیکان جنوب معتقد بودند که تهیدستی و تیره‌روزیِ جمهوری، ناشی از ریاست و تفوق خجندیان است. آنان از خودراضی‌اند و با دیگر تاجیکان برخورد بدی دارند. خجندیان هم متقابلاً به همین شکل واکنش نشان می‌دادند. به نظر یک خانم آموزگار خجندی، تاجیکان جنوب نیز؛ همچون پامیریان و یغنوبی‌ها، بدوی و کم‌فرهنگند.

تفاوتها و اختلافات فقط به مناطق مسکونی که مرکز تجمعِ این یا آن گروه بود، محدود نمی‌شد، بلکه در شهر دوشنبه، پایتخت نیز که کارگزارانِ منطقه‌ای در آن مشغول کار بودند، این

1. Turken, Barlasen,Kara_kitai, Karluki, Muhatari, Lukaizy, Mangyty, Kenegäsy, Kattagany, Jusy, Mingy, Tujakly, Naimany, Kaltataj, Kirgisen.

مسائل مشاهده می‌شد. در حال حاضر حتی مساجد شهر دوشنبه نیز به موازات *محله‌ها* برحسب کارگزاران هر منطقه به‌طور جداگانه ساخته می‌شوند.

در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۹۱ در منطقهٔ قبادیان، واقع در جنوبِ جمهوری یک درگیری، از سویی با اعرابِ تاجیکِ محل و از سوی دیگر با کوچندگان قراتگین، میان تاجیکان درگرفت.(۱۸) دراین درگیری، رسانه‌ها مانع از افشای دلیل واقعی و اصلی‌این تشنجات گردیدند. علت اصلی آن بود که تاجیکانِ قراتگین در دههٔ پنجاه مجبور شدند، محل سکونت خود را به پنبه‌زارهای جدیدِ قبادیان تغییر دهند و تااین زمان مردم محل، آنان را "کوچندگان" می‌نامیدند. از این رو آنان به سرعت سِمَتهای کلیدی را اشغال کردند. در این وقت با وجود آن که همه ساکنان قبادیان در بنای یک مسجد کمک کرده بودند، امام مسجد را از میان قراتگینی‌ها تعیین کردند. "ساکنان قدیمی" ضمن ابراز خشم و مخالفت دست به اعتراض زدند و گفتند که این کشور را آنان زنده کرده‌اند، نه کوچندگان. اعراب نیز با ارائهٔ دلیل مدعی شدند، آنان حامل اسلامِ ناب و خالص‌اند و با توجه به برتریِ مذهبی حق مطالبه با آنان است، درحالی‌که به جای اعادهٔ این حق مجبور شده‌اند، زیردستِ این اشخاصِ کم‌لیاقت باشند. این تضادها موجب شد که یک درگیریِ خشونت‌بار درگیرد. مقامات مسئول محلی، نیروهای امنیتیِ «اُمون»[1] را به کمک طلبیدند. هسته اصلی این نیروها را قراتگینی‌ها تشکیل می‌دادند. بنا به گفته‌های شاهدان عینی تک تک اعراب و ساکنان قدیمی قبادیان از طرف نیروهای امنیتی با برخوردی ناشایست در مورد اصل و نسبشان بازجویی شدند.

---

۱. OMON: «سازمان عملیات ویژهٔ پلیس» مستقر در وزارت کشور روسیه، یک نیروی شبه‌نظامی است. این واحد امنیتی در سال ۱۹۴۳ برای حفاظت از هیأت روسیه درکنفرانس تهران تأسیس شد. «اُمون» ابتدا زیر فرمان رئیس دفترِ مردمیِ امور داخلیِ روسیه (NKWD)، از جلوداران کاگ‌ب و بعدها زیر پوشش وزارت‌کشور شوروی و بعد از فروپاشیِ شوروی نیز زیر پوشش وزارت‌کشور روسیه قرار داشت. وظیفهٔ این سازمان حفظ نظم در گردهماییهای انبوه، مبارزه با جنایات سازمان‌یافته و انجام عملیات در بحرانهای داخلی روسیه است. شمار نیروهای این سازمان مشخص نیست، اما در هر شهرِ بزرگ یک یگان ۱۵۰نفری از این نیرو وجود دارد، البته شمار نیروهای آن در مسکو حدود ۲۰۰۰ نفر است. «اُمون» در جنگ چچن پشتیبان ارتش روسیه است و وظیفهٔ پاکسازی منطقه از تجزیه‌طلبان را انجام می‌دهد. «اُمون» در حین جنگهای داخلی به‌دلیل عدم‌آموزش برای مأموریتهای نظامی دچار خسارتهای شدیدی شد و بارها درکمینگاههای خونین گرفتار آمد. این نیروها بابت هر روز جنگ در چچن حق مأموریت ویژه‌ای با سقف بسیار بالا دریافت می‌کنند(م.).



فرهنگ سیاسی و تأثیر آن بر روابط بینِ قومی

در کار و فرهنگ سیاسیِ این جمهوری، فرایندهای منطقه‌ای و محلی به‌طور مشخص بر جریانهای ملی حکمفرماست. جریانهای سیاسی، خصلتی به‌وضوح منطقه‌ای داشته و به‌ویژه با سطوح منفرد مذهبی و گروههای منطقه‌ای مرتبط است . مردم، به‌خصوص روستاییان، به طور عمده نسبت به سیاست بی‌تفاوت‌اند. انتخاب عقاید و تعلقات سیاسی افراد، نه بر اساس آرای شخصی که بر حسب خویشاوندی یا تعلقات عشیره‌ای و نیز بر مبنای خاستگاه منطقه‌ایِ فرد صورت می‌گیرد. رئیس جمهور نبیِف که خود از اهالی شمال است، همچنین در میان قشرِ به ظاهر هماهنگِ روشنفکر در شهر دوشنبه، رُقبا و طرفدارانی دارد. در این میان مردم شمال یکصدا طرفدار و مردم جنوب -به‌استثنای کولابی‌ها- از مخالفان او هستند. کسی جانبداری خود را پنهان نمی‌کند، بلکه به صراحت آن را ابراز می‌دارد و در روابط شخصی خود بر آن پافشاری می‌کند. نهادهای سنتی و اجتماعی در نبرد سیاسی اغلب به خدمت اهداف شخصی درمی‌آیند.

بنا به اظهارات مصاحبه‌شوندگان، افراد سالخورده تنها به این دلیل که ملاها آنان را در صورت عدم شرکت در راهپیمایی به عذاب دوزخ تهدید کرده بودند، برای شرکت در تظاهرات سپتامبر ۱۹۹۱ که به وسیله جبههٔ مردمی "رستاخیز"، حزب دموکرات و نهضت اسلامی ترتیب

داده شده بود، از روستاها به حومهٔ شهر دوشنبه آمدند. به‌یقین کارگزارانِ این نهضت که در آن زمان با رستاخیز و حزب دموکرات هم‌پیمان شده بودند، در این جریان دست داشتند. ملاهای طرف نبیِف، رأی دادن به "خدانظرُف" راکه رقیب انتخاباتی وی بود، برای پیروانشان ممنوع کرده بودند. استدلال آنها این بود که وی؛ مثل دیگر ساکنان تاجیکستان، سُنی نیست، بلکه هوادار شیعیان است. خدانظرُف از نسل یکی از اقوام پامیر بود. این قوم به طور سنتی از اسماعیلیه، یکی از فرقه‌های شیعه پیروی می‌کرد.

از آنجا که آگاهی فردی در جامعهٔ تاجیکستان پایین است، گاه همهٔ گروههای منطقه‌ای، حتی اگر افرادی رأساً در مورد آن تصمیم‌گیری کرده و آن را به مرحلهٔ اجرا درآورده باشند، به عنوان مسئولِ این یا آن اقدام سیاسی وارد صحنه می‌شوند. به دلیل حمایت کولابی‌ها از نبیِف، منطقهٔ هم‌جوارِ قرغان‌تپه که طرفِ "خدانظرُف" بود، از قرار، ارسال مواد خوراکی را متوقف کرد. اگر چه احتمال تأیید رسمی این خبر نمی‌رود، اما این موضوع در فرهنگ سیاسی تاجیکستان به طور کامل تثبیت شده است.[۱۹]

در این‌مورد باید به یک ویژگی دیگر در فرهنگ تاجیکستان؛ یعنی استفاده از زبان شعر، برای تبلیغات و زندگی سیاسی توجه داشت. نوعی پرستش ادبی در تاجیکستان هست که ریشه در فرهنگ پارسیِ قرون وسطی دارد. شعر خوانی در گردهماییهای سیاسی و انتشار آن در مطبوعات نقش مهم و هیجان‌انگیزی ایفا می‌کند. "بازار صابر"،[۱] شاعر سیاسیِ اردوگاهِ دموکراسی با قرائت اشعار خود در تظاهراتی که به وسیلهٔ رستاخیز، حزب دموکرات و نهضت اسلامی بر ضد رئیس جمهور در ۱۲ ژانویه ۱۹۹۲ بر پا شده بود، با فروش آثارش به مردم محبوبیت فراوانی کسب کرد.

وضع تاجیکستان، نه فقط به دلیل تفاوتهای فرهنگی و محلی، بلکه به علت سکونت افرادی از اقوام دیگر در کنار ملتِ صاحبْ نام[۲]، بُغرنج شده است. در بین آنان گروه بزرگی که اساساً شهرنشین و صنعتکارند، با عنوان جمعیت روس‌زبان مشخص می‌شوند. اقوام روس، روس سفید و اوکراین، براساس سرشماری سال ۱۹۸۹، ۸/۶ درصد از جمعیت جمهوری را تشکیل می‌دهند.

---

۱. Bosor Sobir: وی در ۲۶ مارس ۱۹۹۳ دستگیر و زندانی شد(م.).

۲. مردمی که قوم آنان هم‌نامِ کشورشان است (م.).

پس از اعتراضِ جمعی برضد سیاست دولت در فوریه ۱۹۹۰ که با زد وخورد و تجاوز به جمعیتِ روس‌زبان همراه شد، بسیاری از روسها کشور را ترک کردند[۲۰]. سپس روابط تاجیکستان و جمعیت روس‌زبان به ظاهر، کمی آرام شد. تاجیکان احساس کرده بودند که با مهاجرت جمعیِ روسها بسیاری از شاخه‌های حیاتیِ تولید به یکدیگر پیوسته‌اند، زیرا ۶۳ درصد از شاغلانِ بخش صنعت و نیز اغلب پزشکان، معلمان و شاغلانِ حرفه‌های مشابه از اقلیت روس‌زبان بودند. اما این مهاجرانِ روس تأکید داشتند که تنشهای میان آنان و جمعیت تاجیک، رو به فزونی است و به‌طور مستمر در وسائل نقلیهٔ عمومی و مکانهای دیگر به روسها توهین می‌شود و آنها را متهم می‌کنند که از تاجیکستان بهره‌کشی کرده‌اند. مقامات مسئول محلی از توزیع کانتینرهای ویژهٔ مهاجرت به روسیه و نیز فروش و معاوضهٔ آپارتمان جلوگیری می‌کردند و هنگام توزیع کالاهای مصرفیِ روزانه میان جمعیت روس‌زبان تبعیض قائل می‌شدند. خانم کارمندی از بخش خدمات در روستای بوستون، واقع در شمال تاجیکستان می‌گفت، تاجیکان هر روز از وی می‌خواسته‌اند، پیش یلتسینِ خودش برود، زیرا یلتسین باید نان‌او را بدهد.

سیاست اصلاح رهبری روسیه که از شخص یلتسین پشتیبانی می‌کرد، به‌ویژه به دلیل افزایش قیمتها به ایجاد نارضایتی در تاجیکستان انجامید. بسیاری از کسانی که با آنان صحبت می‌کردیم، می‌پرسیدند، بالاخره چه وقت روسیه از دستِ اولین رئیس‌جمهور خود رهایی می‌یابد؟ دانشمندی مشهور که عضو فرهنگستان تاجیکستان است، معتقد بود، یلتسین باعث تحریک جناح مخالف، نه تنها برضد شخص خود که برضد همهٔ روسیه شده‌است. به‌نظر او روسیه در تاراجِ نظام‌مندِ تاجیکستان مقصر است. وی آیندهٔ کشور را در استقلال کامل و دگرگونی آن به شکل "سویس آسیا" با سرازیر کردن سرمایه‌های خارجی در آن می‌بیند. او به‌طور علنی هواخواه، هموطن، دوست شخصِ نبیِف، رئیس‌جمهور که در ۱۹۹۲ سرنگون شد و در عین‌حال مخالفِ دستگاه حزب است. بیانات وی تا جای ممکن بازتاب نظرهای اطرافیان رئیس‌جمهوراست.

برخی از هواخواهان احزاب مخالف رستاخیز، دموکرات و نهضت اسلامی؛ از جمله امامُف، نایب رئیسِ رستاخیز بر خلاف او از اتحاد تاجیکستان با مسلمانان این کشور[۱] و احیای دوبارهٔ مذهب در روسیه شادمان بودند.

---

۱. این مطلب براساس اظهارات یکی از معلمان مدرسهٔ خجند (از پیروان نهضت اسلامی) ارائه شده است.

علاوه بر عوامل عینی؛ نظیر اقامتگاه مشترک، تفاوت در سطوح اجتماعی و حرفه‌ای، تعلق به مذاهب و فرهنگهای مختلف و...، کلیشه‌های خودی و بیگانهٔ ریشه‌دارِ قومی نیز که موجب برخورد متقابلِ گروههای مردمی می‌شوند،از عواملی هستند که برقراری رابطه میان تاجیکان و روس‌زبانان را دشوار می‌سازند. از جمله کلیشه‌های تاجیکان می‌توان به اعتقاد منفی نسبت به یلتسین و این عقیده اشاره کرد که روسها تاجیکان را به تاراج برده‌اند و به این دلیل اوضاع آنان تا این حد نامطلوب است. مردم روس‌زبان، تاجیکان را قومی کاسب و سوداگر می‌دانند که گذران زندگیشان از راههای آبرومندانه صورت نمی‌گیرد. مبنای چنین تصوراتی این است که با وجود ساختارهای اقتصاد دولتی، روابط بازاری میان اقوام ساکنِ قلمرواتحاد شوروی هرگز از میان نرفته است و در نهان (در حیطهٔ داد و ستد بازار) و پنهان (در چارچوب مغازه‌هایی به شکل دولتی) همچنان وجود دارد. این موضوع برای اغلب روسهای آسیای مرکزی قابل درک و پذیرش نبوده است و امروز هم نیست.

با وجود اوضاع پرمشقت روسهای تاجیکستان و موجی از مهاجرت به خارج، جریان خفیفی از بازگشتِ دوباره به تاجیکستان مشاهده می‌شد. روسهایی که به‌تازگی تاجیکستان را ترک کرده بودند، بار دیگر به اینجا بازمی‌گشتند. این موضوع موجب احساس رضایت اخلاقیِ تاجیکان و تأکید آنان بر ناسپاسی مهاجران و بر وسعت نظرِ قوم تاجیک می‌شود. روسها در صحبتهای خود و در حضور ما شرح می‌دادند که بسیاری از آنان در طی سالهای دراز اقامت در تاجیکستان، از واقعیت روسیه، از شرایط زندگی آنجا و نیز از آب و هوای به نسبت سردِ روسیه فاصلهٔ زیادی گرفته‌اند.

در تاجیکستان، از جمله به دلیل اشغال جایگاههای خاصِ اجتماعی به وسیلهٔ افرادی از گروههای قومیِ منفرد و به دلیل انحصاری‌کردن شیوه‌های معیّنِ کسب و کار برای خود، برقراری ارتباط بین ملتها دشوار می‌شود. تضادهای اجتماعی دست به دست تضادهای قومی می‌دهند. جا دارد به عنوان مثال وضعیت شهرکی را که ساکنان آن اغلب "اروپایی"[۱]اند، توصیف کنیم. ساکنان حومه و قشلاقهای[۲] پیرامونی، ازبک هستند. هستهٔ اصلیِ ارتش محلی را ازبک‌ها تشکیل می‌دهند،اما رهبری آن را فردی تاجیک به عهده دارد. نمودهای فرهنگ مُدرن در زندگی

۱.منظور از "اروپایی"ها در اینجا به طور کلی "روس‌زبان"هاست.
۲. Kischlak: نام مناطق مسکونی تاجیکستان است (م.).

روس‌زبانان، از جمله دیسکوتِک‌ها موجب برآشفتنِ مسلمانان و ارتش می‌شود. به گفتهٔ برخی از نظامیان، دیسکوتک لانهٔ فساد است. برای مبارزه با این مکانها تنها راه‌حلی که به فکر نظامیان رسید، دستگیری و برخورد خشن با تک‌تک مراجعه‌کنندگان بود. روشن است که چنین اقدامهایی در روابط بینِ قومی و فرهنگی تنش‌آفرین است. البته چنین تنشهایی نیز بین گروههای مسلمان،به‌ویژه تاجیکان و ازبکان بروز می‌کند.

جامعهٔ تاجیکستان متأثر از کلیشه‌های ضدترکی و در نتیجه ازبک‌ستیز است. اکثر روشنفکران تاجیک، آسیای مرکزی را منطقه‌ای اساساً تاجیک و فارسی‌زبان می‌دانند که ترک‌ها آن را به اشغال خود در آوردند. الحاق سمرقند و بخارا به ازبکستان به هنگام اجرای سیاست اتحاد شوروی در مورد "مرزبندی ملی" غرور ملی تاجیکان را شکست. در آن زمان ساکنان اکثر نقاطاین مناطق به استثنای نواحی روستایی، تاجیک بودند. مسئول این جریان پان‌ترکیسم است که موفق شد رهبری شورویِ آن زمان را طوری تحت تأثیر قرار دهد که در تضاد کامل با منافع تاجیکان تصمیم‌گیری کند. رهبری ازبکستان متهم به اتخاذ سیاست میهن‌پرستانهٔ همانندسازی است. این رهبری، تاجیکان را وادار به استفاده از زبان ازبکی کرده، مدارس تاجیکی را بسته و به هنگام تنظیم گذرنامه و سرشماری جمعیت، خودسرانه، تاجیکان را ازبک ثبت کرده‌است. این اتهامات تا اندازه‌ای صحت دارند.[۲۱] نسبت به "شرف رشیدُف"، امیر ازبک که به گفتهٔ پزشکی از روستای «بوستون» «برای تاجیکستان خطرناک‌تر از تیمور لنگ» بود، تنفر خاصی وجود دارد. شبیه‌سازی تاجیکان به شکل ازبک در زمان حکومت وی، بسیار پویا انجام می‌شد. در عین حال برخی از شخصیتهای برجستهٔ ازبکستان همچنان جایگاه خود را در نزد تاجیکان قومی حفظ می‌کنند؛ به عنوان مثال در این مورد می‌توان به اسلام کریمُف، رئیس جمهور اشاره کرد که مادرش از قرار یک‌تاجیک و از اهالی سمرقند است. احساسات ضدترک از سویی سبب تقویت موضعگیری تاجیکستان به سوی ایران شده و از سوی دیگر نیز تاجیکستان را به سوی روسیه منحرف می‌کند، در حالی که یک چتر حمایتی برضد توسعهٔ ازبکستان به چشم می‌خورد.

حتی اگر اندیشمندان تاجیکستان مدعی شوند که نحوهٔ برخورد با اقلیت ازبک در این کشور با سیاست اجرایی ازبکستان نسبت به اقلیت تاجیک در آن کشور متفاوت است[۱]، باید

۱.چنان که می‌گویند: «آنجا که سه نفر ازبک سکونت دارند، یک مدرسه هست».

گفت که به‌هرحال جمعیت ازبک در تاجیکستان گاه در حقوق خود احساس محدودیت می‌کند. وقتی اندیشمندان تاجیک با زنان غیرتاجیک و از تبار آسیای مرکزی ازدواج می‌کنند، از طرف همکارانشان برای طلاق زیر فشار قرار می‌گیرند. نمونه‌هایی از این دست معروفِ همگان است. وجود تبعیض به انحاء مختلف در مسائل عادی زندگی گزارش می‌شود.

از طرف دیگر ازبکستان در بین جمعیت ازبکِ تاجیکستان تبلیغ می‌کند و براین موضوع تأکید می‌ورزد که ازبکان تاجیکی، بخشی از مردم ازبک محسوب می‌شوند. با وجود تسلط به دو زبان از ازبکان خواسته می‌شود که با تاجیکان به زبان تاجیکی صحبت نکنند. بیهوده نیست که اغلب درگیریهای بین ملتها برمبنای تضاد تاجیک - ترک اتفاق می‌افتد ، همانند درگیریهای "ناحیهٔ اِسفَره[اَیْسْفَرَه]" در سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ که بین تاجیکان و قرقیزان رخ‌داد، درگیریهای بین تاجیکان و یک گروه ترک‌زبان در منطقهٔ غانچا[1] ۱۹۸۹ و حادثهٔ نوامبر ۱۹۹۱ در منطقه پنجه‌کند[2] که در حین آن تاجیکان در بین خود و نیز با گروههای ترک‌زبان برخورد پیدا کردند.

این نشان می‌دهد که وضع نامطلوب اقتصادی و سیاسی ـ اجتماعی همچنین موجب گرم شدن رابطه میان اقوامی می‌شود که در این جمهوری زندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد تعلق ملیِ یک فرد در جامعهٔ سنتی نقش بسیار مهمی در روابط بین انسانی ایفا می‌کند و اقشار گستردهٔ اجتماعی را درگیر مشکلات ملی می‌سازد. آهنگری از اهالی خجند می‌گفت، در گشتک‌ها اغلب درمورد تبار و نژاد اقوام مختلف با دوستان خود بحث می‌کند. در جوامعی با آموزش سنتی و مذهبی که سنن قبیله‌ای در آنها به شدت جاافتاده‌است، تاریخ این یا آن قوم در قالب یک نسب‌شناسیِ افسانه‌ای توصیف می‌شود. البته با وجود آنکه می‌توان این نسب‌شناسی افسانه‌ای را به طور علمی حفظ کرد، مردم آن‌را به‌شدت تحریف می‌کنند. از این رو برای قانع کردنِ آن آهنگر باید زحمت زیادی کشید تا قبول کند که یهودیان و ارامنه با یکدیگر خویشاوندی نزدیکِ‌قومی ندارند.

1. Gantscha.

2. Pendschikand.



فصل ۶

فعالیت نیروهای اجتماعی پیشرو

جنبش سیاسی ـ مذهبی: بنیادگرایی و نهضت اسلامی

آن جامعهٔ سنتی که در تاجیکستان با آن سرو کار داریم، نوعی نظام ایدئولوژیکی پدیدآورده است که اعضای آن را تحت تأثیری ژرف قرار می‌دهد. *امت اسلام*، آن طور که علم نشان داده است، علاوه بر عناصر ناب اسلام که فاتحان عرب با خود به آسیای مرکزی آوردند، عناصر اعتقادی مسیحیت قدیم، مانی‌گرایی و دین زرتشت را نیز که در دوران پیش از اسلام در آسیای مرکزی گسترش فراوان داشت، دربرمی‌گرفت. مهم‌ترین شکل این نظام، شامل تقدس‌پرستی و مکانهای مربوط به آن، به‌ویژه حَرَمها (*مزار*) می‌شد و این به تاریخ پیش از اسلام بازمی‌گردد. در هر دهکده و حتی *محله*‌های واحد و به‌طور مشخص در مناطق مسکونی ـ سنتیِ تاجیک، صرف‌نظر از آسیبهای ویرانگری که در دههٔ اخیر به این لایه از فرهنگ قومی وارد آمد، *مزار* در عمل جایگاه عینی و ذهنی خود را همچنان حفظ کرد. در محیطهای شهری نیز این آیین دینی حفظ شده‌است.

یک نهاد دیگر در زندگی سنتی و اجتماعی – مذهبی که به شکلی ثابت همچنان در تاجیکستان باقی مانده، مسجد *محل* است که نه تنها مکان وعظ و خطابه، بلکه مرکز اجتماعی

و پاتوق مردان مسن نیز هست. اصولاً کسانی به‌عنوان شیخ (حافظ ونگهبان) یک مزار و امام مسجد تعیین می‌شوند که اجدادشان عهده‌دار همین وظایف بوده‌باشند. از مدتها پیش، دبستانی به نام مکتب در مساجد وجود دارد که *احادیث* (نقل گفتار و اعمال پیامبر) و آیات قرآن را با خط عربی به کودکان آموزش می‌دهد. در اتحاد شوروی با آنکه همهٔ اشکال مذهبِ قومی تحت پیگرد قرار می‌گرفت، اما سنت آموزش اسلامی حتی باوجود تحمل لطمه‌ها و زیانها، مخفیانه به حیات خود ادامه داده است. البته امروز آموزش علومِ مادی و دنیوی با حذف محدودیتهای زندگیِ مذهبی، این سنت را از میدان خارج کرده‌است. طی سه سال اخیر بیش از ۲۰۰۰ مسجد در تاجیکستان به ثبت رسیده است. بسیاری از آنها نیز نوسازی شده‌اند. در مساجد فعال نیز مدارس فعالیت قانونی دارند. معلمان با حق‌الزحمه‌ای که والدین می‌پردازند، استخدام و از طرف مدرسهٔ[1] محل به‌کار گماشته می‌شوند.

بنا به گفتهٔ مصاحبه‌شوندگان، جنوب تاجیکستان ازنظر سنتهای آموزش اسلامی نسبت به شمال وضع متفاوتی دارد. در دبستانهای اسلامیِ محل، امرِ آموزش به عهدهٔ صاحب‌نظرانِ روحانی و برجستهٔ دوران آموزشهای زیرزمینیِ گذشته، یعنی همان سالخوردگانِ فرقهٔ صوفی و شاگردان نسلِ گذشتهٔ دانش‌آموختگان مدرسه‌های بخارا[2] هستند. کم نیستند روستاییانی که یکی از فرزندان پسرِ خود را برای آموزش به چنین «ولیِ مقدسی» می‌سپارند. گاه خانواده‌هایی که خود، فرزند پسر ندارند، ولی می‌خواهند کار خیری *(ثواب)* انجام دهند، هزینهٔ آموزش یکی از پسران همسایهٔ خود را به‌عهده می‌گیرند. معلمان به دانش‌آموزان خود قرآن و حدیث آموخته و آنان را با شاعران پارسی و صوفی‌مَنشی، چون حافظ آشنا می‌سازند که اشعارشان حافظِ جوهرِ علوم اسلامی است. کسی که براین اشعار مسلط باشد، از احترام خاص و شهرتِ مسلمی در قوم خود برخوردار می‌شود.

آموزش در نظام اسلامی، یک فراگیری طولانی و پرمشقت است. به همین دلیل طی این آموزشها زندگی روحانیان محبوبِ مردم را شرح می‌دهند تا شاگردان متوجه زحمتها و تلاشهای شدید آنها بشوند. یک خانواده از ایشان‌ها در ناحیهٔ «ماچینسکر»[3] [مست‌چاه]، این تکلیفهای مشقت‌بار آموزشی را بین مردان خانواده تقسیم کرد. دو برادر که نفر بزرگ‌تر متولد ۱۹۵۴ بود،

---

۱. دبیرستان اسلامی.
۲. در اصل دانش‌آموختگان مدرسهٔ میر ـ عرب.
3. Mantschinsker Rajon.

دروس اسلامی را نزد پدر خود فرا می‌گرفتند. پدر آنان در این زمینه شهرتی به‌هم زده‌بود. برادر کوچک‌تر که امروز رئیس مسجد «محمد اقبال» است، برای آن که خود را به طور کامل وقف آموزش کند، بایدمدت هفت سال (عدد مقدس) در خانهٔ پدرش حبس شود و به‌شدت از زندگی روزمره کناره گیرد.به این ترتیب او ولی مقدسی می‌شود که تأثیر مرموزی براطراف خود خواهدداشت .برادر بزرگ‌تر چنین مرحلهٔ انزوایی را در پیش ندارد، از این رو دارای مقامی پایین‌تر و البته آموزشی، به کفایت آموخته خواهد شد تا برای آموزگاری آماده شود.او فعالیت سیاسی ـ اجتماعی دارد و نمایندهٔ شوروی و نیز دبیر (امین) سازمان محلی نهضت اسلامی است. در مجموع باوجود دهها سال فشار شدیدِ حزب کمونیست شگفت‌آور است که همچنان سنت انتقالِ صلاحیتهای مذهبیِ پدر به پسر، زیرنظر مراجع روحانی ـ سنتی در همه جا به‌طور عملی پیاده می‌شد.

مراجع سنتی ـ مذهبی، قشر وسیعی را دربرمی‌گیرند. برخی از آنان در زمان جنگ جهانی دوم، وقتی استالین در اتحاد جماهیر شوروی قسمتی از سازمانهای جمعیتهای مذهبی راکه پیش‌تر متلاشی شده بودند، به آنان بازگرداند[1]، این سازمانها به خدمت مدیریت روحانی یا مفتی آسیای مرکزی و قزاقستان درآمدند. مرکز سَدوم[2]، سازمانهای روحانی مسلمانانِ آسیای مرکزی و قزاقستان، تاشکند است. نماینده‌های علمای ازبک در این شهر مهم‌ترین سِمَتها را در اختیار دارند. شعبه‌های سَدوم (به اصطلاح قاضیات[3]) در تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و قزاقستان وجوددارد. حدود سه سال پیش قاضیات تاجیکستان از سَدوم جدا شد و اعلام کرد که نهادی مذهبی و مستقل است. بازتاب این عمل بی‌شک تعارض و اختلاف تاجیک – ازبک و تلاش تاجیکان برای کسب آمریت ملی بود. در حال حاضر تورَجانزاده ، متولد ۱۹۵۰ که از خانواده‌ای قدیمی و روحانی در جنوب غَرْم (در بخش تاجیک‌نشین است)، به عنوان *قاضی‌کلان* در رأس قاضیات تاجیکستان قرار دارد.[4] این ارتقاء شغلی را نمی‌توان تنها به حساب

۱.پس از استرداد، این سازمانها زیر نظارت دولت باقی‌ماندند.

۲. SADUM مرکز نهادهای روحانیت مسلمان و قزاق در تاشکند(م).

۳. قاضیات به زبان تاجیکی به معنای ادارهٔ روحانی است. توضیح آنکه در آن زمان، پس از پیوستن قاضی تورَجانزاده، رهبر ادارهٔ قاضیات به جناح مخالف اسلامی، نام ادارهٔ قاضیاتِ تاجیکستان را به‌صورت "ادارهٔ مفتیات تاجیکستان" تغییر دادند و در حال حاضر از همین نام استفاده می‌شود(م).

۴. با توجه به تحولات بعدی تاجیکستان و پیوستن قاضی تورَجانزاده به جناح مخالف، از سوی دولت تاجیکستان، فرد دیگری به نام مفتی حبیب‌الله شریف‌زاده به عنوان مفتی تاجیکستان انتخاب شد که چندی پیش در حادثهٔ ترور به قتل رسید(م).

توانمندیهای شخصی تورَجانزاده گذاشت، زیرا این پیشرفت متأثر از اصل و نَسَب و روابط خانوادگی او نیز هست. خواجه اکبر، پدر وی از خانواده‌ای بلندمرتبه و روحانی بود و آوازهٔ علم و تقوایش تا دوردستها پیچیده بود. وی همچنین از کارگزاران برجستهٔ قاضیات محسوب می‌شد. تورَجانزاده به عنوان فردی دانش‌آموخته و مدرن با دیدگاههای دنیایی شناخته شده است. وی علاوه بر شناخت دقیق مکتب تعصب‌آمیز اسلام که پس از پایان دانش‌اندوزی در دوشنبه با دانش‌اندوزی در مدرسهٔ میر ـ عربِ بخارا و نیز مرکز اسلامی البخاری در تاشکند آن را کسب‌کرد، در رشتهٔ حقوق نیز از دانشکدهٔ عمان در لبنان دانش‌آموخته شد و در مقام رهبر قاضیات، یک خط‌مشی سیاسی و مستقل از دولت درپیش‌گرفت. تورَجانزاده درعین حال به‌عنوان واسطهٔ میان نیروهای مختلف سیاسی؛ یعنی حکومت وقت، نهضت اسلامی تاجیکستان و حزب دموکرات، نقش ویژه‌ای ایفا کرد.

او به ابتکار عمل خود، یک مدرسهٔ رسمی در شهر خجند بنا کرد. این مدرسه دارای بالاترین درجهٔ مذهبی بود. در شهر دوشنبه یک مؤسسهٔ اسلامی زیر پوشش قاضیات است.

مدرسهٔ خجند، در ساختمانِ سابق موزهٔ وطن تأسیس شده است. در ۱۹۹۲ تعداد ۱۰۵ دانشجو از سراسر آسیای مرکزی در این مدرسه سرگرم دانش‌اندوزی بودند. برنامهٔ درسی این‌مدرسه شامل زبان و خط عربی، قرآن، علم حدیث، نظام حقوقی اسلام (فقه و شریعت)، تاریخ اسلام و دیگر رشته‌هاست. به گفتهٔ آموزگاران، هزینه‌های مدرسه از صدقات فردی تأمین می‌شود. از ظاهر مدرسه چنین برمی‌آید که از پشتوانهٔ مالی کافی برخوردار است. سرپرستی مدرسه موفق شده است، در اندک زمانی بنای ساختمان را تجدید و ترمیم کند.

قاضیات و مساجد وابسته به آن آموزشهای روشنگرانهٔ مذهبی را به‌طور گسترده دراختیار مردم قرار می‌دهند.در ژانویه ۱۹۹۲ اولین نسخهٔ روزنامه "منبرِاسلام"، از سوی ادارهٔ قاضیات به چاپ رسید. همچنین جزوه‌های متعددی در زمینهٔ ایمان و عبادتهای اسلامی منتشر شد. اما رهبری قاضیات به خوبی می‌داند که آموزش بسیار گستردهٔ هیأت مذهبی ممکن است به بروز برخوردهای سطحی میان قشرهای مختلفِ روحانیان که به‌هرحال ناهماهنگ هستند، منجر شود. از این‌رو قاضیات درصدد ترویج این اندیشه در میان دانشجویان برآمده است، زیرا آنان علاوه بر شناخت اسلام و کسب معارف اسلامی باید مشاغل مدرن مدنی را نیز فراگیرند. از اینجا

معلوم می‌شود که دست‌کم یک گروه از روحانیت کاتولیک به ضرورتِ مدرنیزه‌کردن جامعه، براساس الگوهای مسلمان خارجی پی برده‌است. به این ترتیب در دانشگاه الازهر مصر رشته‌های پزشکی، اقتصاد و تکنیک نیز درکنار رشته‌های مذهبی تدریس می‌شوند.

ادارهٔ قاضیات به رهبری تورَجانزاده مدعی است که نتایج کار آن از نظر همهٔ اقشار دارای اهمیت ملی است، اما قاضی کلان[1] اساساً به همشهریان غَرمی خود اتکا می‌کند و این به بروز ناخشنودی در میان دیگر تاجیکان انجامیده است و سبب می‌شود، در برخی محافل چنین ارزیابی شود که تورَجانزاده در میان مردم شهرت و اقتدار خود را از دست داده و شایستهٔ این سِمَت نیست. می‌گویند در منطقهٔ کولاب رئیس مسجدِ جامع از قاضیات جدا شده است و اختیارات خود را مستقیماً از "سَدوم" در تاشکند دریافت می‌کند.

نیروی دیگر سیاسی مذهبی؛ یعنی، *نهضت اسلامی تاجیکستان* نیز در زندگی اجتماعی تاجیکستان اهمیت فزاینده‌ای پیداکرده است. این حزب به جنوب؛ یعنی، مناطق غَرْم، قراتگین، قُرغان‌تپه و کولاب متکی است. محمدشریف همت‌زاده، خود اهل غَرْم و نمایندهٔ وی، "دولت عثمان" از اهالی کولاب است. دولت عثمان می‌گوید، زیربنای *نهضت اسلامی* اساساً گسترش یافته و پایه‌های این حزب علاوه بر جنوب، در شمال جمهوری نیز تحکیم شده است.

تاکمی قبل، مطبوعات تاجیکستان و روسیه اعضای آن حزب را "وهابی" می‌خواندند. این عنوان نام یک خط‌مشیِ به‌شدت تندرو در اسلام است که به رهبری محمدبن عبدالوهاب در قرن هیجدهم و در شبه جزیرهٔ عربستان شکل گرفت و هنوز هم ایدئولوژی رسمی عربستان سعودی محسوب می‌شود. در واقع این عنوان، نسبتِ صحیحی نیست.خط‌مشیهای نهضت اسلامی اساساً به تلاشهای بنیادگرایانه‌ای پیوست که با بحران جامعهٔ سنتی در بسیاری از کشورهای اسلامیِ مشرق زمین شکل گرفته بود.

وجود چنین مناسبتهایی، از جمله تجدید سازمان و فروپاشی اجتماع سنتی و روابط خویشاوندی، به حاشیه و به تهیدستی کشانیدن شمار بسیاری از مردم، به‌علاوهٔ مهاجرت به شهرها بیانگر آن است که نهضت‌اسلامی ترجیح می‌دهد در شرق اتحاد شوروی و تاجیکستان گروههای بنیادگرا تشکیل دهد. بنا به گفته‌های رهبران نهضت

۱. کلان در زبان تاجیکی به معنای "صاحب‌منصب" است و "قاضی کلان" در اینجا اشاره به حاجی‌اکبر تورَجانزاده دارد(م.).

اسلامی، در این جمهوری دسته‌بندیهای بنیادگرا در سال ۱۹۷۷ به‌وجود آمد. احتمالاً در آن زمان جوانانی گرد هم آمدند که خانواده‌هایشان روابط خود را با ساختارهای سنتی ـ اجتماعی و قبیله‌ای قطع کرده بودند، در همین زمان در آنجا مدارس غیرقانونی هم برای دانش‌اندوزیِ زبان عربی، قرآن و حدیث ساخته شد. نمایندگان گروههای حاشیه‌ای که درابتدا هدایت نهضتهای بنیادگرا را به عهده داشتند، به هدف انتقال معارف مذهبی، خود، نظامی مستقل از روحانیان سنتی و رسمی تشکیل دادند. در همین زمان بسیاری از آنان سعی داشتند به مشاغل دنیایی نیز دست یابند. به این ترتیب دولت عثمان، نمایندهٔ رئیس نهضت اسلامی که در ۱۹۵۷ درکولاب متولد شد، ابتدا در مؤسسهٔ پلی‌تکنیکِ شهر دوشنبه به دانش‌اندوزی پرداخت، سپس دانش‌آموختهٔ رشتهٔ حقوق از دانشگاه دولتی شد. دیگر اعضای نهضت اسلامی در تولید مادی و در زمینهٔ خدمات به عنوان مکانیک، تکنسین و... فعالیت داشتند. کار در مشاغل مدرن، خاصِ دیگر سازمانهای بنیادگرای کشورهای خاور نزدیک و آسیای مرکزی نیز هست. این کار نشان می‌دهد که زیرساخت نهضتها علاوه بر روابط اجتماعیِ سنتی ،گروههای اجتماعی را هم در بر می‌گیرد.

در بدو امر عملکرد نهضت بنیادگرا در تاجیکستان به نسبت افراطی‌تر از امروز بود. در اصل این نهضت به خط‌مشیهای ایدئولوژیکیِ برادران مسلمان، یعنی به الگوی کلاسیک ایدئولوژیِ بنیادگرانه اقتدا کرده بود، از این رو در صدد تلاش برای پیاده کردن موازین و قوانین اسلامی در زندگی مسلمانان برآمد، به همان صورتی که در میان امت پیامبر و چهار امام معصومِ (خلفای برحق) پس از وی وجود داشت. پیروان این نهضت، قرآن و سنت، یعنی آن قسمت از روایات مقدس راکه اکثریت علما صحتشان را تأیید کرده بودند، تنها منبع واقعی و نابِ زندگی مذهبی، اجتماعی و اخلاقی انسان می‌دانستند. از نظر آنان علاوه بر نظام اجتماعی موجود و قدرت سیاسی، مُلاهایی نیز که زیرنظارت دولت فعالیت می‌کردند و نیز مقامات شریف جامعهٔ سنتیِ آسیا، همگی در عصر "جاهلیت"، یعنی در جهل کفرآمیزِ دوران پیش از اسلام به سر می‌بردند. به این ترتیب بود که در پایان دههٔ ۱۹۷۰ و آغاز دههٔ ۱۹۸۰ گروههای مختلف بنیادگرا حتی در مرزهای اتحاد شوروی در تاجیکستان از مدرن‌سازی جامعهٔ سنتی با استفاده از زور پشتیبانی کردند.

در حدود ۱۹۸۳ گروههای مختلف بنیادگرا سعی داشتند، فعالیتهای خود را در چارچوب جمهوری، هماهنگ و یکپارچه سازند. در آن زمان با چاپ نشریهٔ "هدایت"، نخستین رسانهٔ نوشتاری بنیادگرایان به‌وجود آمد. امروز نهضت اسلامی، روزنامهٔ "نجات" و دولت عثمان نیز روزنامهٔ خود را با عنوان "پیام حق" به چاپ می‌رسانند. مدتی بعد نمایندگان اقوام روحانی، مسن و صاحب نفوذ، به‌ویژه افرادی از خانواده‌های *ایشان*[1] دست به اقداماتی زدند تا رهبری گروههای بنیادگرای تاجیکستان را به عهده گیرند. از جمله این افراد می‌توان همت‌زاده، رهبر نهضت‌اسلامی، فاضلُف، *امین* سازمان محلی خجند و سرپرست مسجد مرکزی خجند را نام برد.

اهداف، متعادل شده‌اند. با این که براساس برآوردهای نهضت اسلامی، فعالیتهای روحانیان سنتی مطابق موازین واقعی اسلام نیست، اما این حزب دیگر با آنها مبارزه نمی‌کند، زیرا از یک‌سو تودهٔ انبوه مردم، مقامات روحانی ـ سنتی را رهبر خود می‌دانند و از سوی دیگر با وجود عدم انطباق نوعِ آموزشِ روحانیان با اسوه‌های اسلام قطعاً عملکرد آنان توأم با زهد و پرهیزگاری و دینداری است. البته برخی از شعبه‌های این نهضت بنیادگرا با این سیاست موافق نیستند. به عقیدهٔ یکی از کارگزاران نهضت اسلامی که در ادارهٔ آبِ روستای بوستون کار می‌کند، شایسته است مسلمانان فقط به اولاد پیامبر احترام گذارند، اما امروز دیگر اولاد آن پیامبر نیستند و اکثر آنان به دست حاکمان ستمگر به شهادت رسیده‌اند. آنان معتقدند، *سادات*[2] که امروز خود را بازماندهٔ پیامبر می‌دانند، ادعای کذب می‌کنند و به همین دلیل شایستهٔ این احترام نیستند. احتمالاً این نظریه بیانگر نارضایتی از قشر روحانیان مسنّی است که به طور کلی در جامعه و به‌خصوص در این حزب وجود دارند.

همچنین روابط نهضت اسلامی با قاضیات بهبود یافته است. روابط شهروندی و گروهی میان همت‌زاده، رئیس حزب و تورَجانزاده ، قاضیِ ارشد نقش حائز اهمیتی در این وضع ایفا می‌کند. همت‌زاده در اولین شمارهٔ روزنامهٔ قاضیات، "منبراسلام" مقاله‌ای به چاپ رساند که حاکی از نزدیک‌شدن نظرهای دو طرف است.

اگر قبلاً گروههای بنیادگرای تاجیکستان از ایدئولوژی و عمل "برادران مسلمان" پیروی می‌کردند، حال پیش از هر چیز به ایدئولوژی و الگوی عملیِ ایران، یعنی به میراث آیت‌الله

۱. ایشان به‌معنای رهبریِ سازمانهای صوفی است.
۲. اولاد پیامبر.

خمینی [ره(م.)] اقتدا می‌کنند. برخی از خط‌دهندگان نهضت‌اسلامی در بیانات خود تأکید می‌کنند، تنها کشوری که یک نظام اسلامیِ ناب پیاده کرده، ایران است. البته نظر دیگری هم هست که می‌گوید، باید در آنجا بود تا بتوان درست قضاوت کرد.

تضادهایی از این نوع بازتابی از وجود اختلاف در دوگروه همفکرِ نهضت اسلامی است. کنترل یکی به دست اقوام روحانی سنتی است و دیگری به وسیلهٔ شعبه‌های فرعی اداره می‌شود. هر گاه این اختلاف تأیید شود، ممکن است شکافی در حزب پدید آید و آن را به دو گروه مستقل و در رقابت با یکدیگر تقسیم کند.

روابط نهضت اسلامی با کشورهای اسلامی؛ همچون عربستان سعودی، پاکستان و لیبی کاملاً متفاوت است. نهضت اسلامی با وجود تأکید رهبری این دولتها بر ضرورت وجود ارتباطات نزدیک و یاری رساندن به مسلمانان آسیای مرکزی، نظامهای حاکم در این کشورها را مبتنی بر یک "اسلام ناب" نمی‌داند. یکی از فعالانِ نهضت که در تابستان ۱۹۹۱ برای انجام مراسم حج به مکه رفته‌بود، معتقد است، شاهِ سعودی اسلام را به خدمت اهداف سیاسی خود گرفته‌است، اما زندگیِ خودش توأم با ریاکاری است. کمکی که عربستان سعودی به مسلمانان آسیای مرکزی می‌رساند (در قیاس با امکانات یک کشور نفت‌خیز) ناچیز و ترحم‌آمیز است. وی عربستان سعودی را به جامعهٔ مرفه و مستمری‌بگیری توصیف‌کرد که از درآمد حاصل از فروش نفت و نظارت بر مکانهای مقدسِ اسلامی روزگار می‌گذراند و مهاجران غیرقانونی در آن مشغول به کارند. برعکس، نمایندگان روحانیان کاتولیک خجند، خود با شهروندان تاجیکستان و خجند که در عربستان سعودی به سر می‌برند، ارتباط برقرار کردند. میلیونری که اصل و نسبش تاجیک و اهل سعودی است، روی طرح توسعهٔ خجند و نواحی اطراف آن کار می‌کند. گسترش موفقیتهای تمدن غرب در جامعهٔ عربستان سعودی مورد پسند حجاجِ تاجیکستان قرار گرفت. به باور کارگزارانِ نهضت اسلامی نفوذ غرب در تاجیکستان باید به‌همین حوزهٔ اجتماعی محدود شود.

برای تبدیل جامعهٔ تاجیکستان به یک نظام اسلامی، نهضت اسلامی با سرعتی متوسط دست به اقدامهایی صریح و روشن زده‌است. اولویت با کارهای روشنگرانه و تربیتی، به‌ویژه برای تربیت اسلامی جوانان است. قرار است برای انجام این وظیفه ضمن استفاده از تجربه‌های غنیِ صوفیگری، عملکرد امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) الگو قرار گیرد. انتخاب

حضرت علی (ع) که در سنت شیعی از اهمیت بسزایی برخوردار است، به‌طور مشخص نمایانگرِ گرایش به ایران‌است.

نهضت اسلامی برای نظارت بر مساجد بزرگی که زیر نفوذ قاضیات هستند، هم‌اکنون سعی دارد از روابط خود با قاضیات بهره‌مند شود. بسیاری از معاونان[1] (*متولی*) این مساجد عضو پویای نهضت اسلامی هستند. در این میان از طرف قاضیات دستورکاری آمده است که بر اساس آن امامان مساجد حق ندارند، عضو رسمی حزب باشند.

نهضت اسلامی دارای ساختار بسته‌ای است. با استفاده از روشهای سنتیِ انتقالِ اطلاعاتِ اجتماعی در جامعهٔ تاجیکستان، نظیر انجمن مردان، این حزب به سطح بالایی از نظارت و تظم دست می‌یابد.

در جامعه برداشتهای متفاوتی از فعالیت نهضت اسلامی وجوددارد. باید پذیرفت که‌بسیاری از مؤمنانِ ساده از برنامهٔ این نهضت پشتیبانی می‌کنند. ظاهرِ مرتاضانهٔ اعضا و نیز رهبران حزب، در آنان تأثیر می‌گذارد و احترامشان را برمی‌انگیزد. دیگران اهداف نهضت را هراس‌آور می‌دانند. بسیاری از زنان، به‌ویژه زنانِ شهری از این می‌ترسند که در جریان قدرتیابیِ حزب، بار دیگر مجبور شوند چادر (**پارانچا**) سرکنند. یکی از روحانیان برای فرونشاندن این هراسها تأکیدکرد که در اسلام ناب، سرکردن چادر اجباری نیست. وی از زنان خواست که فقط از روسری استفاده کنند.

بسیاری از افراد مسن و در نتیجه مسلمانان جوان از این بیم‌دارند که بازیگران حزب برضد آداب و رسوم سنتیِ آنان وارد صحنه شوند. یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گفت، وقتی یکی از همسایه‌ها که عضو نهضت‌اسلامی بود، از شرکت در مجلس ترحیم پدرم خودداری کرد، احساس کردم به من توهین شده‌است. برای مسلمانان مؤمن و متعصب تفسیر عقلیِ این نهضت در مورد عملکرد پیامبر، بیگانه به‌نظرمی‌رسد. به‌ویژه مؤمنانِ جنوب کشور، اعضای نهضت‌اسلامی را مسلمان حقیقی نمی‌دانند، زیرا ازنظر آنان اعضای حزب واقعاً به حضرت محمد(ص) اعتقاد ندارند.

در روابط میان سازمان تاجیکی نهضت اسلامی و ساختار فرامنطقه‌ای حزب، اختلاف‌نظر آشکاری به چشم می‌خورد. رهبران مسلمانان تاجیکستان معتقدند که دربین

1. mutawali.

کشورهای مستقل مشترک‌المنافع قوی‌ترین گروه‌بندی در این خط‌مشی به آنان تعلق دارد. آن‌طورکه دولت عثمان می‌گوید، حتی اندیشهٔ تأسیس سازمانی متشکل از اتحادیه‌های نهضت اسلامی نیز از تاجیکستان بوده‌است. در گردهمایی آنان در ۱۹۹۰ که برای تأسیس اتحادیه‌های حزب برگزار شد، از قرار ۶۰٪ اعضا، اهل تاجیکستان بوده‌اند. نهضت اسلامی تاجیکستان، حتی اگر روابط مشخصی را با سازمان اتحادیه‌های نهضت اسلامی حفظ کند، روزبه‌روز بر استقلال خود خواهد افزود. رهبر نهضت‌اسلامی مسکو از اکتبر ۱۹۹۰ و از زمان برگزاری کنفرانس منطقه‌ای تاجیکستان، حزب تاجیکستان را شعبهٔ منطقه‌ایِ ساختاری می‌داند که در سراسر قلمرواتحاد شوروی گسترده شده است. بنا به گفتهٔ ریاست شورای علما و "زادور[سلطان حَمَدُف]"[1]، سخنگوی مطبوعاتی نهضت‌اسلامی می‌توان روابط میان نهضت‌اسلامی مرکزی و نهضت‌اسلامی تاجیکستان را با روابط نهضت کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست تاجیکستان مقایسه کرد.

اختلافات ایدئولوژیکی نیز از جمله تناقضهای موجود میان این دو شعبهٔ حزبی است. نهضت‌اسلامیِ فرامنطقه‌ای اصولاً مرکب از اهالی شمال قفقاز و تاتارهای قازان است که با اصول "برادری مسلمان" پیش می‌روند. مسلمانان تاجیکستان کاملاً این اصول را کنار گذاشته‌اند. چنین تناقضهای ایدئولوژیکی موجب تشدیداختلاف میان سازمانهای حزبی تاجیکستان و ازبکستان می‌شود.

در سطح محلی، به هرحال نهضت اسلامی یکی از قوای پیشرو تاجیکستان است. این نهضت در پی قدرت است و در آینده نیز سعی خواهد کرد، جامعه‌ای اسلامی براساس موازین نهضت و "مطابق اسوه‌های اسلامی" بنا کند.

جنبش رستاخیز و حزب دموکراتیک: ناسیونال دموکرات‌های تاجیکستان

ملی‌گرایی سکولار یکی دیگر از خط‌مشیهای زندگی اجتماعی ـ سیاسی و مدرن است. نمایندهٔ این خط‌مشی جنبش رستاخیز است که در ۱۹۸۹ تأسیس شد، رئیس آن "جبّارُف" و حزب وابسته به آن، حزب دموکرات است که در ۱۹۹۰ به صورت یک شعبه از رستاخیز جداشد. به

1. W.G.Sador [احتمالاً "ستّار" یا «صدور» است (م).]

گفتهٔ "شرف‌الدین امامُف"، معاون رستاخیز اصولاً این جنبش، نخبگان را متحد ساخته است و رسالت خود را در این می‌داند که "احیای ملی"[1] را به‌ویژه در مورد زبان تاجیکی گسترش دهد و اقتصاد جمهوری را بر اساس کثرت‌گرایی زنده سازد. "امامُف" تأکید کرد که رستاخیز، حقوق بشر و حقوق مردم روس‌زبان را حفظ و از آن پشتیبانی خواهد کرد.

بدیهی است که تحلیل گفته‌های رهبریِ حزب رستاخیز، اولویت خواسته‌های ملی‌گرایانه بر دموکراتیک را روشن می‌سازد. نظریه‌ها و تصورهای پان‌ایرانیسم دربارهٔ پیشینهٔ درازِ قومِ تاجیک برمبنای چنین خواسته‌هایی شکل می‌گیرد. به این صورت "امامُف" براساس دانش‌اندوزیِ علمی و حرفهٔ خود (شرق‌شناسی)، تاجیکان را بنیانگزارِ امپراتوری هخامنشی در ایران باستان می‌داند. اما در واقع نمی‌توان از تاجیکان به‌عنوان مبنای اندیشهٔ شهری در این بُرهه یاد کرد. سرزمین مورد نظرِ آنان در آن دوره فقط شامل بخش کوچکی از امپراتوری هخامنشی بوده است.

در "چراغ‌روز"، "سخن"، "سامان" و دیگر نشریه‌های دوره‌ای، در حالی‌که رستاخیز و حزب دموکرات به هم نزدیک می‌شدند، به‌طور مداوم در مورد عظمت و شوکت فرهنگ ایرانی، آسیای مرکزی (منطقهٔ مرکزی و تاریخی سکونت ایرانیان) و جداسازی ناعادلانهٔ سمرقند و بخارا (دو شهر بزرگ فارسی‌زبان) از تاجیکستان مقاله‌هایی به چاپ می‌رسید.

از نظر رهبریِ حزب رستاخیز، تهدید اصلی برای تاجیکستان آن است که شماری از دولتهای ترک‌زبان، کشور را احاطه کرده‌اند. از این رو تاجیکستان باید با ایران و پاکستان، همسایگان جنوبی خود روابط صمیمانه‌تری داشته‌باشد. حوادث فوریهٔ ۱۹۹۰ در شهر دوشنبه نقش عمده‌ای در ایدئولوژی و تبلیغات ناسیونال‌دموکرات‌های تاجیکستان ایفا کرد.

به باور آنان، محافل احزاب دولتی و مافیای مرتبط با آنان برای آن‌که نهضت دموکرات را بی‌اعتبار کنند، این کشمکشها را سازماندهی کردند.

بیشتر رهبران نهضت ناسیونال‌دموکرات اهل مناطق جنوبی هستند و برضد قدرت برترِ شمال و منطقهٔ خجند (لنین‌آباد) مبارزه می‌کنند. رهبر کمونیست تاجیکستان و رژیم کنونی از این منطقه نیرو می‌گیرند. آنان برای شرکت در تظاهرات، روستاییانی را که گاه حتی نمی‌دانند

---

۱. در تاجیکستان به طرفداران مدرن سازی جامعه، "جدیْد" می‌گویند(م.).

رهبران شهری چه انتظاری از آنان دارند، به عنوان هوادار بسیج می‌کنند. با وجودگرایشی که به سوی جنوب وجود دارد، سازمانهای محلیِ شمال نیز در اختیار ناسیونال‌دموکرات‌هاست. از این رو "نهضت اسلامی خجند" به حزب رستاخیز پیوست.

با این وصف نهضت ناسیونال‌دموکرات تاجیکستان در مجموع، نیرویی سیاسی با سازماندهی ضعیف و نظرهای ایدئولوژیکی مبهم است. باید پذیرفت که با سیاسی‌سازی مترقیِ جامعه و تقویت اوضاع سیاسی، اسلام‌گرایان، مهم‌ترین قدرتِ مخالف دولت را به‌وجود خواهند آورد. پایه‌های اجتماعی آنان نسبت به ناسیونال‌دموکرات‌ها گسترده‌تر، سازمانشان قوی‌تر و ایدئولوژی‌شان برای مردم قابل‌فهم است.

در تاجیکستان علاوه‌بر مسلمانان و ناسیونال‌دموکرات‌ها برخی سازمانهای سیاسی نیز در یک محدودهٔ کوچک محلی وجود دارند. این سازمانها اصولاً فاقد اهمیت ملی هستند و در جوِ سیاسی تاجیکستان تأثیر عمده‌ای ندارند.

ساختارهای حکومت: پیروان نبیف، رئیس جمهور و حزب کمونیست تاجیکستان

تا ۱۹۹۲ دولت در یدِقدرت رئیس جمهور، نبیف و دستگاه حزب کمونیست که از خود او تأسی می‌کرد، قرارداشت. این دستگاه بیشترِ نیروهای خود را از منطقهٔ شمال تأمین می‌کرد. ناسیونال‌دموکرات‌ها و مسلمانان (مخالفان نبیف) او را متهم می‌کردند که با اتکا به ساختارهای احیا شدهٔ حزب، رژیم کمونیستی را بازسازی می‌کند. درواقع روابط نبیف و حزب کمونیست پیچیده‌تر از اینهاست. به گفتهٔ اطرافیان او، نبیف سعی دارد از این حزب جدا شود، زیرا در دههٔ ۱۹۸۰ که وی در راس حزب قرارداشت و همسو با منافع تاجیکستان می‌خواست سیاستی را مبنی بر استقلال هر چه بیشتر از مسکو و اتحاد شوروی، اجرا کند، این حزب مزاحمتهای بسیاری برایش فراهم آورد. نبیف در ۱۹۸۵ از کار برکنار شد، اما بعد از اوت ۱۹۹۱ باوجود لغو دستگاه حزب کمونیست همان ایدئولوژی سابق همچنان بدون تغییر در تاجیکستان باقی ماند. همچون گذشته نمادهای نظام شوروی به نمایش در آمد.

همان شعارهای قبلی در خیابانها و میدانها به چشم می‌خورد و برای تعالی هر چه بیشترِ خجند همچنان شُعارِ "به افتخار اتحاد جماهیر شوروی" از همه جا مشاهده می‌شد. بخش عمدهٔ

دستگاه دولتی پشتیبانِ بازسازی بود و در استدلال آن می‌گفت، قدرت شوروی، "دولت ملی" و مبنای صنعتی به تاجیکستان بخشیده‌است.

نبیف نیز در دورهٔ دشوار انتقال، همچون همکاران اداری خود در دیگر جمهوریهای اتحاد شوروی، واقع در آسیای مرکزی سعی داشت ضمن ایجاد ثبات سیاسی ـ اجتماعی و بازاری مهارپذیر، نیازهای اولیهٔ زندگی مردم را تأمین کند. او می‌خواست در روندی بسیار تدریجی هم‌زمان با تأمین نیازهای مردم با محافظه‌کاری، سیاست مُدرن‌سازی و دگرگونی را پیاده کند.

در این میان کلیشه‌های کمونیستی برضد کارخانه‌داریِ آزاد تکمیل‌شد. به این ترتیب رسانه‌هایی که زیر نظارت دولت بودند، اعلام کردند که ادارات دولتی برضد رشوه‌خواریِ شرکتهای تعاونی دست به مبارزه زده‌اند و طی آن کالاهای احتکاریِ بسیاری مُصادره شد. جناح مخالف، رئیس جمهور و دولت را به تحریف حقایق متهم کرد، که هر نشانه‌ای از کارخانه‌داری به دست آنها سرکوب و از اصلاحات اقتصادی جلوگیری می‌شود.

از سوی دیگر هیأتهایی برای برقراری روابطِ بعدی با غرب تشکیل شد. نظرهایی برپایهٔ احیای اقتصاد تاجیکستان به کمک سرمایهٔ غرب، رئیس جمهور را احاطه کرده‌بود. دولت از ایجاد جامعه‌ای انگلیسی‌زبان در تاجیکستان پشتیبانی می‌کرد.

نتیجه‌گیری

روند سیاسی‌سازی که در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ تاجیکستان را نیز فراگرفت، با بحرانی ژرف در نظام جامعهٔ تاجیکستان روبه‌رو شد.

اگر تغییراتی که با برنامهٔ پِرِستروئیکا[۱] در اتحاد شوروی به جریان افتاد، دلیلِ ظاهری این روند باشد، تضادها و درگیریهای موجود در جامعهٔ تاجیکستان، در مقام دلیلهای اصلیِ این روند،نه فقط ژرف‌تر از جامعهٔ روسیه‌اند، بلکه چگونگی و نوع آنها نیز متفاوت است.

این موضوع، نخست به تغییرهای ساختاری خودِ جامعه مربوط می‌شود. مؤسسات سنتی، نظیر انجمن مردان یا *محله* و نیز مراکز عمومیِ وابسته به آنها بر اثر شرایطی ظاهری و

۱. Perestroika: (برنامهٔ سیاست بازسازیِ گورباچُف) پِرِستروئیکا عنوانِ سیاست تغییر برنامه‌ریزی‌شدهٔ نظام‌سیاسیِ اتحادشوروی با توجه به استقرار دموکراسی در زندگی عموم مردم و اقتصادی توانمندتر در چارچوب سیاستِ اصلاحاتِ گورباچُف بود که با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ به شکست انجامید(م).

متغیر، ناگزیر از دگرگونی‌اند. ویژگیهای درونی این مؤسسه‌ها و رابطهٔ میان آنها تغییر می‌کند. درعمل رابطه‌های مُدرنِ افقی، جایگزین رابطه‌های عمودی خواهدشد. این رابطهٔ عمودی خاص جامعهٔ سنتی است. مؤسسات‌سنتی در صدد اقداماتی برمی‌آیند تاآنان هم در روندهای مُدرن سیاسی نقشی ایفا کرده‌باشند.

این دگرگونیها اساساً تحت تأثیر عوامل ظاهری، از جمله موقعیت زیست‌محیطی و فقدان آب و زمین، عوامل آماری، ساختار جمعیت و ... قرار می‌گیرند و جامعه در هستهٔ خود سنتی می‌ماند. به این طریق، ترکیبی از سیاسی‌سازیِ مُدرن و مؤسسات سنتی، از نظر اجتماعی به ویژگیهایی می‌انجامند که برای یک اروپایی قابل درک نیست.

در این میان باید به یک ویژگی مهم جامعه، یعنی دلبستگی مردم به اسطوره‌ها توجه داشت. اعضای جامعه و در حقیقت آحاد گروهها و اقشار، چندان تابع نظرهای علمی و منطبق با حقایق موجودنیستند، آنها پیرو اسطوره‌های صدساله و کلیشه‌های اجتماعی ـ قومی‌اند. خودِ رسانه‌های تاجیکستان (به‌خصوص مطبوعات) از این لحاظ ویژگی خاصی دارند و به اشاعهٔ کلیشه‌های اساطیری کمک می‌کنند. تاکنون جوامع سنتی ، شخصیتهای مذهبی و نخبگان سنتی به‌عنوان انتقال‌دهندگانِ اصلیِ دانسته‌های اجتماعی حفظ شده‌اند، در حالی‌که مردم فکر می‌کنند، این دانسته‌ها واقعیت دارند.

روندهای سیاسی از خصوصیات منطقه‌ای و قومی ـ فرهنگی، روحیهٔ هماهنگ تاجیکان با این خصوصیات، روابط دائم و نیمه دائم و نیز منافع تأثیر می‌گیرند. نخبگان دولت و حزب کمونیست که از میان نخبگان سنتی جذب می‌شدند و بنابر اصول منطقه‌ای تشکیل می‌یافتند، اینک در برابر یک نهضت گستردهٔ مردمی قرارگرفته‌اند. اما این نهضت در اصل مخالف دولت نیست، بلکه مخالف هیأت حاکمه[1] است. اصول حکومت استبدادی دراصل با اوضاع جامعهٔ شرقی مطابقت دارد.

جناح مخالف به سه بخش اصلی تقسیم می‌شود:

۱. جنبش"رستاخیز : پایه و اساس این نهضت را اندیشمندان ملیِ تاجیکستان تشکیل می‌دهند. ویژگی آن در تمام‌ملی‌بودن آن است، زیرا دیگر گروه‌بندیهای مشابهِ آن، به صورت

1. Nomenklatura (=نومنکلاتورا)

انجمن منطقه‌ای و گروههایی از این قبیل‌اند و هدفها و وظیفه‌هاشان محلی و نزدیک به یکدیگراست. با وجود این ویژگیِ کاملاًغربی، این جنبش از مسلمانانی تشکیل شده‌است که براساس موازین خود عمل می‌کنند، مراسم مذهبی خود را اجرا می‌کنند و در عین حال طرفدار مدرن‌سازی جامعه‌اند. البته روش و چارچوب این مدرن‌سازی مشخص نیست. غلبهٔ عناصر ملی‌گرا را می‌توان در ایدئولوژی جنبش رستاخیز مشاهده کرد.

۲. **حزب دموکراتیک تاجیکستان** که در ۱۹۹۱ از رستاخیز جدا شد، یک موضعگیریِ دموکراتیکِ ثانویه و پایه‌هایی سست در اجتماع دارد. بنیان حزب دموکرات همان ملی‌گرایی است که در ورای شعارهای دموکراتیک پنهان شده است.

۳. **نهضت اسلامی تاجیکستان** دارای خط‌مشی مذهبی است و در موضعگیری خود بر اساس گروه‌بندیهای اسلامی، از ایران جانبداری می‌کند. این حزب از پشتیبانی گستردهٔ مردم برخوردار است و از درون، همهٔ ویژگیهای جامعهٔ سنتی، یعنی شناخت منطقه‌ای دربارهٔ مقامات و گروههای مذهبی، کاربرد ساختارهای سنتی جامعه و ... را داراست. می‌توان دو سوگیریِ مختلف در حزب اسلامی مزبور را از یکدیگر تمیز داد. نخستین سوگیری به گروههای حاشیه‌ایِ نسبتاً جوان تکیه دارد. این گروهها برای مدرن‌سازی جامعه از *قاضی* جانبداری می‌کنند. اما در واقع فقط در پی آن‌اند که از مراسم مذهبی بکاهند و دستاوردهای غرب را وارد زندگی روزمره کنند. دگرگونیهای اجتماعی یا فرهنگی طبق الگوی غرب مدّنظر آنان نیست.[1]

۱. پیش از فروپاشی شوروی (۱۹۹۱) حزب نهضت اسلامی در تاجیکستان با عنوان «حزب اسلامی عمومی اتفاق» عمل می‌کرد و تا پیش از آزادی تشکیل احزاب در تاجیکستان (۲۶ اکتبر ۱۹۹۱) فعالیت آن به صورت زیرزمینی و در واقع وابسته به حزب نهضت اسلامی اتحاد شوروی بود. اما در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۱ با ظهور گرایشهای پان‌ترکیسم در این حزب، شاخهٔ تاجیکستان با عنوان حزب «نهضت اسلامی تاجیکستان» در این کشور تشکیل شد. البته در زمان جنگ داخلی تاجیکستان این حزب منع فعالیت گردید. در سپتامبر ۱۹۹۸ دانش‌آموختگان و روشنفکران تاجیکستان «حزب رستاخیز» را تشکیل داده‌بودند، اما نتوانستند در منطقهٔ مست‌چاه به این حزب تشکل بخشند. بنابراین مذهبیان این منطقه که در مناطق مرزی افغانستان و ولایت بدخشان کوهستانی مشغول مبارزهٔ مسلحانه با رژیم کمونیستی بودند، شاخه‌ای از حزب نهضت اسلامی را به رهبری محمدیوسف فاضل، امام جمعهٔ مسجد اقبال در ناحیهٔ مست‌چاه تشکیل دادند. مردم و دولتیان به این سوگیری از نهضت اسلامی تاجیکستان، نام خاصی نداده‌اند و در منابع موجود نیز نامی قید نشده بود. طی مصاحبه‌های حضوری با شخصیتهای سیاسی و نظامی تاجیکستان نیز نام مرسوم و مشخصی آشکار نشد. البته سوگیری مزبور در متن آلمانیِ این مقاله، «حزب تجدید حیات اسلامی» یا «حزب اسلامیِ احیای نو» IPW: Die islamische Partei der Wiedergeburt خوانده شده است. شایان ذکر است که تقریباً در همهٔ قسمتهای متن آلمانی فقط از «حزب اسلامی احیای نو» سخن به میان آمده و با توجه به آنکه مردم، آنرا به‌نام شاخهٔ اصلی، یعنی «نهضت اسلامی تاجیکستان» می‌شناسند، از نام «حزب اسلامی احیای نو»، صرف‌نظر و تقریباً در همه جای کتاب، این سوگیری با نام «نهضت اسلامی تاجیکستان» درج شده است(م.).

سوگیریِ دوم توسطِ مقامات نخبهٔ سنتی اتخاذ شده است. مردم به‌ویژه در روستاها از آنان پشتیبانیِ گسترده‌ای به عمل می‌آورند.

تحولات سیاسی در جامعه‌ای رخ می‌دهد که به‌شدت درگیر مسائل قومی است و شمار کثیری از نخبگان در این جامعه جایگاههای تثبیت‌شده‌ای پیدا کرده‌اند. تعارض میان بومیان و اقلیتهای روس‌زبان به‌گونه‌ای ژرف در جامعه ریشه دوانده و تنش‌آفرین کرده‌اند.

سه عامل اصلی، اوضاع کنونی تاجیکستان را شکل می‌دهند، الف) بحران جامعهٔ سنتی، ب) روند سیاسی‌سازی که در جریان پیدایش گروههای مختلف سیاسی و بر بنیادهای سنت‌گرایانه بروز می‌کند و در آخر، ج) وضع بغرنج سیاسی ـ قومی که با ترکیب این عوامل امید چندانی برای تثبیت روند سیاسی ـ اجتماعیِ تاجیکستان در آیندهٔ نزدیک باقی نمی‌ماند.

پی‌نوشت:

1. Buschkow, Walentin, Tadschikistan vor dem Bürgerkrieg - Eine traditionelle Gesellschaft in Krise, in: BIOst, Nr. 26, Köln 1993.

2. V.I. Buskov, Tadzikskij avlod tysjaceletija spustja, in: Vostok, 5 , 1991; L. F. Monogarova, I. Muchitdinov, Sovremennaja sel'skaja sem'ja tadzikov, in: Materialy k serii "Narody Sadruzestva nezavisimych gosudarstv", vypusk 8, Tadziki, c.1,2,M.1992.

۳. در مورد درگیریهای بین قومی در تاجیکستان خصوصاً ر.ک. به:

I. Buskov, O nekotorych aspektach meznacional'nych otnosenij v Srednej Azii, Dokument Nr.9, Institut Ethnografii i Antropologii (IEiA) AN SSSR, M. 1990; S. N. Abasin, V.I. Buskov, Socialnaja naprjazennost' i meznacionalnye konflikty v severnych rajonach Tadzikistana, Dokument Nr. 24, IEiA, M. 1991.

۴. اطلاعات آماری این قسمت و قسمتهای بعدی از منابع زیر تهیه شده‌اند:

Cislennost', sostav i dvizenie naselenie SSSR. Statisticeske materialy, M. 1965; Cislennost' , sostav i dvizenie naselenija SSSR v 1971 godu. Statisticeskij sbornik, M. 1972, c.1. ; Narodnoe chazjajastvo Tadzikskoj SSSR, Dusanbe 1984 (und folgende Jahre); Strany i narody. Sovetskij Sojuz. Respubliki Srednej Azii i Kazachstana,M. 1984, t.19.

5. V.I. Buskov, Naseleni Severnogo Tadzikistana, M.1988, S.158; derselbe, Formirovanie sovremennoj etniceskoj situacii v Severnom Tadzikistane in: Sovetkskaja Etnografija, 2/1990, S. 37.

6. S.I. Bruk, Naselenie mira. Etnodemograficeskij spravocnik, M, 1986. S. 16.

۷. همانجا، ص. ۳۹.

8. V.I.Buskov, Naselenie,S. 183.f.; ders.,O nekotorych aspektach, S. 3-8; T.Gajratov, Delo o cesti, in: Komsomol skaja pravda, 21.11.1989.

در سال ۱۹۸۹ به هر نفر سکنهٔ تاجیکستان ۲/۶ هکتار زمین می‌رسید. در ولایت لنین‌آباد هر نفر از سکنه ۱/۶ هکتار، در منطقهٔ اَسفَره[اِیْسْفَرَه] فقط ۰/۵۲ هکتار سهم می‌برد. سطح مفید کشاورزی در اینجا تنها ۰/۱۶ هکتار برای هر نفر از سکنه بود.

9. I. Rotar', Izderki sovestkoj kartografii (mina zamedlennogo dejstvija dlja Srednej Azii)و in:Nezavisma gazeta, 25.2.1992.

10. Aral' skij krizis (istoriko-geograficeskaja retrospektiva), M. 1991

۱۱. طبق جدیدترین تحقیقاتِ بسیار سودمندِ I., Muchitdinov L.F. Monografova تعداد بزرگ‌خانواده‌های جنوب تاجیکستان بین ۱۴/۳ درصد تا ۳۹٪ است و به طور متوسط ۲۱٪ کل خانواده‌های کشور را تشکیل می‌دهند. به‌علاوه بسیاری از خانواده‌هایی که ظاهراً کوچک محسوب می‌شوند، به همراه دیگر خانواده‌ها، یک **اولادِ** واحد اما بخش بخش را می‌سازند. در شهرها که شمار بزرگ‌خانواده‌ها بین ۱۰/۳ درصد تا ۱۹/۵ درصد است، وضع فرق می‌کند، ر.ک.به:

Monografova, Muchitdinov, S.60; Monografova, S.45; Buskov, Tadzikzkij avlod , S.74.

12. Buskov, Ebenda, S. 80.

13. Ebenda, S. 86f.

14. L.F. Monografova, Izmenenie semejnogo uklada pripamiskich narodnostej za gody socialisticeskogo stroitel'stva, IX Mezdunarodnyj kongress antropologiceskich i etnograficeskich nauk. Doklady sovetskoj delegacii, M. 1993, S.14.

۱۵.مقایسه کنید با: R. Rachimov, Muzskie doma v rtradicionnoj kulture tadzikov, L. 1990

۱۶. منابع اولیهٔ کارهای حوزه‌ای را که بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ جمع‌آوری و بار دیگر آنها را در سفر خود طی سالهای ۱۹۹۰ بازبینی کردیم، ما را در مقابل نظریهٔ برخی محققان قرار می‌دهد که می‌گویند: " درعمل دههٔ ۱۹۳۰، نه تنها در بین تاجیکان که در میان دیگر ملتهای آسیای مرکزی نیز آخرین دورهٔ «کانونهای» پویای «مردان» بود." (همانجا، ص.۶. R.Rachimov)

۱۷. از این رو ساکنان پامیر از یک هویت سه لایهٔ قومی برخوردارند، اینان در بین خود یکدیگر را با نامگذاریِ اصلی‌شان "اغامیق"، "چونغی" و ... می‌نامند و درمقابلِ این نامگذاریِ سه‌تایی، به طور کلی نام "پامیری" را بر خود دارند، به طوری که در دیگر مناطق تاجیکستان نیز آنان را به همین نام می‌خوانند. تنها در خارج تاجیکستان است که به آنان "توجیک" (تاجیک)، می‌گویند. ر.ک.به: Monografov,a.a,O.,S.16f.

18. Leninabadskaja Pravda, 2.8.1991.

۱۹. با وجود آن که مردم کولاب جنوبی‌اند، از رئیس جمهوری، "شمالی" پشتیبانی می‌کردند. دلیل این امر آن بود که ص. کنجایف، سخنگوی پارلمان، اهل کولاب بود. کولابی‌ها با حمایت از نبیف به‌خصوص از نمایندهٔ خودشان در رأس قدرت پشتیبانی می‌کردند. این موضوع، زمانی که هواداران کنجایف در گردهمایی حکومت‌طلبان شرکت کرده بودند، به هنگام درگیریهای مسلحانهٔ دوشنبه در مه/ آوریل ۱۹۹۲ به‌وضوح معلوم شد، ر.ک.به: Nezavisimaja gazeta u. Izvestija, 7.5.1992.

20. M. Medvedev, Prazdnik obscej bedy,in: Druzba narodov, 8, 1990.

21. Reinharde Eisener, Auf den Spuren des tadschikischen Nationalismus. Ethnizität und Gesellschaft, Occasional Papers Nr.30, Leverkusen 1991.



تنش در مرزهای افغانستان ـ تاجیکستان و مدیریت روسیه در بحران

آسترید فُن بُرکه(۱)



بحران در سیاست امنیتی روسیه:
حادثهٔ مرزی ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۹۳[1]

تحولات افغانستان از زمان عقب‌نشینی نیروهای شوروی[2] از کانون حوادث بین‌المللی به سطح یک جنگ داخلی و به‌ظاهر کاملاً محلی در یک کشورِ دور نزول‌کرده و به‌ندرت مورد توجه مردم جهان قرارگرفته‌است. یلتسین که برخلاف گورباچُف به‌سادگی خود راکنار کشیده‌بود،[3] در ابتدای کار ضمن نشان‌دادنِ یک روحیهٔ شبهِ اسلاوگرایی با کمال میل از کل منطقه کناره‌گیری کرد. به‌طورکلی اصلاح‌طلبان این مسأله را ردمی‌کنند که روسیه در آینده نیز "بارِ امپراتوری" را به دوش بکشد و یا این کار را دنبال کند، زیرا آنها هزینهٔ چنین اقدامی را به حفظ دورنمای ملیِ کشور در

۱. اسامی و اصطلاحات روسیِ متن به صورت زیرنویسهایی با علائم آوایی و نیز نقل‌قولهای مستقیم از زبان روسی، به‌صورت برگردانِ علمیَ و از زبان فارسی، به صورت برگردانِ آوایی ارائه خواهند شد.

۲. این عقب‌نشینی تا پایان فوریه ۱۹۸۹ خاتمه یافت.

۳. علاوه بر روسیه و امریکا (البته به‌جز دیگر دولتهای دنیای اسلام، به‌ویژه در منطقهٔ خلیج‌فارس!) که از اول ژانویهٔ ۱۹۹۲ هیچ سلاحی به افغانستان ارسال نکردند، مسکو نیز که خود با مشکلات فزایندهٔ اقتصادی دست به گریبان بود، ارسال سوخت و موادخوراکی را به نشانهٔ عقب‌نشینی قطع کرد.(V.Skoure, in: Izvestija, 2.1.1992) البته نجیب‌الله حق داشت که در دسامبر ۱۹۹۱ هشدار داد: یا روسیه افغانستان را با نفتِ گاز و سوخت مورد نیازِ هواپیماهایش تأمین می‌کند و کشور به حیات خود ادامه می‌دهد، یا آن‌که از این کار دست برمی‌دارد و البته "در این صورت دیگر کشوری وجود نخواهد داشت." (Nezavisimaja gazeta, 30.4.1992) عقب‌نشینی روسیه به فروپاشی اقتصادِ افغانستان و درنتیجه، رژیم نجیب‌الله منجر شد، زیرا برای سقوط نجیب الله که به‌واقع در ادامهٔ زندگی سیاسی هنرمند بود، یک دلیل تعیین کننده وجود داشت. وی دیگر نمی‌توانست حقوق هوادارانش، به‌ویژه شبهِ نظامیان را بپردازد.

درواقع طرحِ بسیار دقیقِ سازمان ملل نیز به بروز عدم ثبات کمک کرد، زیرا پس از عقب‌نشینی شوروی، ابتدا تعادلی نو درکشور پدید آمده‌بود و رژیم نجیبُ‌الله برای حفظ آن، عامل تعیین کننده‌ای محسوب می‌شد. پس از آن‌که نجیب‌الله زیر فشار خارج و سازمان ملل، سرانجام آمادگی خود را برای عقب‌نشینی اعلام کرد، پیروان وی با سنت کامل افغانی و با شتاب هرچه تمام‌تر از وی کناره گرفتند و کابل در پایان آوریل ۱۹۹۲ قربانی مجاهدین و هرج و مرج شد.

آینده اختصاص خواهند داد. البته تا تابستان ۱۹۹۲ این نکته کاملاً در مسکو جاافتاد که روسیهٔ جدید نیز به‌سختی قادر خواهد بود، خلأ سیاستِ قدرت در آسیای مرکزی را پرکند، زیرا در اینجا حلقه‌ای از قدرتهای منطقه‌ای، به‌ویژه ایران، ترکیه و عربستان سعودی[1] به‌سرعت درصدد برمی‌آیند که خود را به عنوان قدرت برتر مطرح کنند.

جنگ داخلی تاجیکستان نقطهٔ عطفی بود که موجب شد روسیهٔ جدید اقداماتی صورت دهد تا خواه ناخواه بار دیگر "بارِ امپراتوری" را در منطقه به عهده گیرد. آثار این جنگ نیز، دیگر دولتهای آسیای مرکزی راکه از استحکام کمی برخوردار بودند و به این دلیل پشتیبانیِ مجدد از مسکو را می‌خواستند، بی‌درنگ تهدید کرد. به‌علاوه عدم ثبات در این منطقه به معنای بروز خطر هرج و مرجِ مداوم در افغانستان[2] و نیز درگرفتنِ جنگ داخلی در تاجیکستان بود که به طور مستقیم کاملاً تحت تأثیر تحولات افغانستان قرار داشت و دیر یا زود کشورهایی با مرز مشترک و نیز مستقیم یا غیرمستقیم، خودِ روسیه و حتی کشورهای آن‌سو را نیز، از ایران و هند گرفته تا چین به همدردی و تفاهم وامی‌داشت.

رخدادهای تاجیکستان اساساً از درون، مشروط بودند و در بدو امر فقط با تأثیرهای ناشی از سقوط رژیم "کمونیستیِ" نجیب‌الله (که به‌شدت مخالفِ اسلام‌بود) در افغانستان، ارتباط مستقیم داشتند. مسلماً پیروزی مجاهدین باید نیروهای مخالف را در جمهوریهای شوروی (و سرانجام نیز در دیگر دولتهای آسیای مرکزی) دست‌کم به حرکتی موهوم وامی‌داشت و قدرتهایی راکه کم‌وبیش به همان صورتی که هستند، مورد پذیرش رژیمهای کمونیستی قرار گرفته‌اند، ناامن می‌ساخت[3]. از مه ۱۹۹۲، آن زمان که مجاهدین، شهر کابل را به تصرف درآوردند و رحمان نبیف، رئیس‌جمهور تاجیکستان و رئیس سابقِ حزب کمونیست زیر فشار تظاهرات عظیم شهر دوشنبه با توزیع سلاح در بین طرفداران خود جنگ داخلی را به کشور همسایه نیز کشاند،(۲) یک جنگ کوچک در منطقه روبه گسترش بود. تا دسامبر ۱۹۹۲ جبههٔ مردمی

---

۱. عربستان سعودی نمی‌خواست میدان را برای رقیب اصلی خود، ایران خالی کند.
۲. در درجهٔ نخست این خطر برای کابل مطرح بود، زیرا عملاً در دیگر بخشهای کشور، با وجود آنکه همهٔ آنها در حوزهٔ عمل شش فراکسیون "مجاهدین" قرار گرفته بودند، دیگر جنگی برپا نبود.
۳. شاید اگر اتحادهایی راکه تاکنون درواقع حاکم بوده‌اند و نیز روابط قدرت و پشتیبانی راکه بر اساس همان اتحادها پایه‌ریزی شده‌اند، اساساً "کمونیستی" بدانیم، فرض نادرستی باشد، زیرا تأثیر سازنده و شکل دهندهٔ همین اتحادها بر کمونیسمِ اتحاد شوروی در آسیای مرکزی، از تأثیر کمونیسم بر این اتحادها کمتر نبوده است.

کولاب[1] با پشتیبانی ازبک‌ها[2]، مخالفان دموکرات - اسلامی[3] را طی درگیریهای خونین سرکوب کرد. در این زمان بود که این جنگ کوچک بازهم شدت‌گرفت.[4] هزاران نفر از تاجیک‌ها گریختند و از رودخانهٔ پنج[5] در افغانستان به برادران هم‌نژاد و ایمانی خود پناه بردند (برحسب برآورد بین ۹۰,۰۰۰ و حدود ۱۰۰,۰۰۰ نفر(۳)).

بدین ترتیب، وقتی رابطه‌ها شکل ناملموسی به خود گرفتند، شمال افغانستان در خطر بی‌ثباتیِ هر چه بیشتر واقع گردید.[6] برای فراریان و پناهندگان، اردوگاههایی در افغانستان فراهم شد و در اندک زمانی نیروهای تندرو، با توجه به نبرد بر ضد رژیم "نئوکمونیستی" در شهر دوشنبه، اقدام به سربازگیری کردند. البته اغلب شهرها در آسیای مرکزی هدفهای کافی برای این موضوع داشتند.

در تابستان گذشتهٔ تاجیکستان پس از چندین ماه زدوخورد، شامل ۸۰ درگیری، حادثهٔ بسیار سنگینی رخ داد که بر اثر آن تنشهای مرزهای افغانستان بُعد تازه‌ای به خود گرفت. به‌نظر می‌رسید جنگی مشابه جنگ روسیه - افغانستان دربگیرد. از شب ۱۲ تا ۱۳ ژوئیه حدود ۲۰۰[7] یا همان‌طور که سرانجام روسها اعلام کردند، در مجموع هزاران مبارز تاجیک به رهبری مجاهدین افغانستان که از خاک افغانستان به این سو با آتش توپخانه پشتیبانی می‌شدند، به نقطهٔ ۱۲ مرزبانی در منطقهٔ "میدان مسکو"، واقع در جنوب شرقی شهر دوشنبه یورش بردند. ۲۵ نفر

---

۱. این جبهه با نبیف و خجند، یعنی پایهٔ قدرت نبیف، هم‌پیمان بود. شایان ذکر است که خجند مرکز ولایت لنین‌آباد است و لنین‌آباد ولایت شمالی و اصلی تاجیکستان محسوب می‌شود(م.).

۲. در واقع با پشتیبانی ارتش روسیه که عقب‌تر از محل درگیری، مستقر شده بود و در ابتدا بی‌طرف عمل می‌کرد، گسترش جنگ به کشور همسایه عملی شد. ارتش روسیه ابتدا هیچ دستورکاری از مسکو دریافت نکرد و در هر زمان ناگزیر بود، خود در مورد مسائل بحرانی تصمیم‌گیری کند.

۳. درواقع این جناح نمایندهٔ تهیدست‌ترین مناطق جنوب و شمال تاجیکستان بود که تا این زمان به گونه‌ای نظام‌مند توسط طبقه نومنکلاتور خجند و کولاب دستشان از قدرت کوتاه شده بود. شیعه‌های اسماعیلی علاقه‌ای به بنیادگرایی نداشتند و به همین دلیل خود را "دموکرات" می‌خواندند.

۴. بر اساس آمارهای رسمی طی این سرکوبگری ۲۰,۰۰۰ نفر از بین رفتند. منابع غیررسمی شمار بسیار بالاتری را عنوان کردند. افسران روسیه از حدود ۸۰,۰۰۰ کشته صحبت می‌کنند.

5. Pands'ch.

۶. شمال و شرق افغانستان زیر نظارت اتحادیهٔ مسعود، موسوم به "شورای نظر" است. ستاد فرماندهی این شورا در تالقان قراردارد. این شورا حاصل اتحاد اقلیتهای قومی است که تا بهار ۱۹۹۲، ۱۳ مورد از ۲۹ استان را زیر فرمان خود داشت. تا بهار ۱۹۹۲ عبدالرّشید دوستُم ازبک، توانمندترین رئیس شبه نظامیان نجیب‌الله بر شهر "مزارشریف" (که ترقی کرده و به صورت "پایتختِ مخفی" درآمده است) و نیز استان بلخ به‌علاوهٔ پنج استان دیگر حکومت می‌کند. نادری، رهبر اسماعیلیانِ ولایت بدخشان و نیز برخی فرماندهان محلی را نیز باید به این مجموعه افزود.

۷. به‌سرعت تصریح شد که اینان یک گروه هزارنفری(۴)، چند هزارنفری یا اصلاً شامل هزاران پارتیزان(۵) بوده‌اند.

از یک پُستِ(۶) بی‌نهایت کم سربازِ ۴۸ نفری به قتل رسیدند. علاوه بر این اجساد آنها با بی‌رحمی قطعه قطعه شد.[1] در همین زمان مبارزان مخالف تاجیکستان به روستای سَریقُر[2]، در همان حوالی حمله بردند و ۲۵ خانواده درمجموع حدود ۲۰۰ نفر، شامل زن، کودک و افراد سالخورده را قتل‌عام کردند. سپس، دهکده پس از غارت به آتش کشیده شد.

ظاهراً چنین "حملهٔ تحریک‌آمیز و متهورانهٔ بی‌نظیری"(۷) در یک نقطهٔ مرزبانی، هرگز در طول جنگ افغانستان رخ نداده بود. این قتل عام تأثیری، همچون اولین آزمایش عملیاتیِ ائتلاف جدید نظامی (بین مخالفانِ مسلح تاجیکستان با مجاهدین افغانستان) به جای گذاشت. همچنین «کنستانتین کوبِتْش[3] [کابِتْش]»، نمایندهٔ وزیر دفاع بلافاصله پس از حمله به پارلمان روسیه(۸) هشدار داد که ظرف روز بعد و در صورت امکان، چند ساعت بعد انتظار حملهٔ دیگری می‌رود، زیرا حدود ۳۰۰۰ نفر در مرزها متمرکز شده‌اند(۹).

---

۱. در این عمل وحشیانه، مثلاً سر یک جوان پس از جدا شدن از تن، جلوی لانهٔ سگها پرتاب می‌شد.

2. Sarigor.

3. Kobez.



واکنشهای اولیهٔ یلتسین و اقدامات نظامی روسیه

رژیم یلتسین (با موضعگیری به سوی غرب) و کوزیرِف[1]، وزیر امور خارجهٔ وی (که به دولتهای حوزهٔ اقیانوس اطلس تمایل داشت) زیرفشار رهبری آسیای مرکزی و ضمن ابراز یک تمایل شدیدِ "اروپا – آسیاییِ نو" نسبت به کشور خویش، به‌منظور تکیه بر منافع ژئوپلتیکیِ ابرقدرتِ روسیه[۱۰]، «از سیاست» غفلتِ بی‌خطر[2] در مقابل منطقهٔ آسیای مرکزی صرف‌نظر کرده بودند. روسیه با پیمانهای تاشکند در ۱۵ مه ۱۹۹۲، مسکو در ششم ژوئیهٔ ۱۹۹۲ و تاشکند در ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۹۲ در خدمت امنیت جمعی جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع و نیز در خدمت دفاع از مرزهای جنوبی خود، باردیگر در اینجا حاضر شده بود و این اخطاری بی‌پرده به قدرتهای همجوار محسوب می‌شد. در ۲۵ مه ۱۹۹۳ مسکو توافقنامهٔ دیگری مبنی بر دوستی، همکاری و کمکهای دوجانبه با تاجیکستان، این کشور در خطر افتاده، به امضا رساند. تا حدود زیادی می‌شد پیش‌بینی کرد که مسکو در برابر یک پیش‌آمد نامطلوب در مرز افغانستان ـ تاجیکستان چه واکنشی از خود نشان می‌دهد.

---

۱. در این بین حتی اگر نشانه‌های بروز دگرگونیِ موضع کوزیرف درمقابل غرب پدیدار می‌شد، بازهم رقبایش او را فردی کاملاً غربی، با تمایلات بسیار ضعیف نسبت به منافع ویژهٔ روسیه محسوب می‌کردند.

2. benign neglect.

در مورد حملهٔ غافلگیرانهٔ ۱۳ ژوئیه، دوشنبه از یک "جنگ اعلان‌نشده" سخن گفت. درست همین چند ماه قبل، حکومت تاجیکستان هشدار داده بود که اگر بنا باشد تجاوزهای افغانستان به این سو همچنان ادامه یابد، ناگزیر از حمله به اردوگاههای کشورِ همسایه خواهیم شد.(۱۱) واکنشی که رئیس جمهور و وزیر امور خارجهٔ وی[۱] نسبت به پیش‌آمد ۱۳ ژوئیه از خود نشان دادند، با برخورد برژنف در مقابل گزارشهای این چنینی در سال ۱۹۷۹ چندان اختلافی نداشت. "ویاچسلاو کوستیکُف"، سخنگوی یلتسین اعلام کرد، "مرزهای جنوب روسیه" و امنیت ملی جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع به مخاطره افتاده است و هشدار داد که باید از "منافع ملی و ژئوپلتیکی روسیه و متحدانش" دفاع کرد.(۱۳) به دستور رئیس‌جمهورِ روسیه به‌منظور انجام اقداماتی برای متعادل‌سازی درگیری، بار دیگر از "تهدید منافع حیاتی و امنیت روسیه" سخن به میان آمد.(۱۴) در ۱۵ ژوئیه[۲]، یلتسین دستور انجام "همهٔ اقدامات ضروری برای تدارکات" را به ارتش داد تا قدرت مبارزه خود را در منطقه تقویت کند.(۱۵) حکومت روسیه قول کمکهای نظامیِ اضافه بر سازمان را به دوشنبه داد. پارلمان که دیگر با رئیس جمهور در ستیز بود، در ۱۴ ژوئیه به حکومت مأموریت داد تا برای حفاظت از نیروهای مرزی از "امکانات متناسب" استفاده کند و بدین‌وسیله همان‌طور که ژنرال کوبِتْش[کابِتْش] پیش‌بینی می‌کرد، "راه آزاد برای استفادهٔ رزمیِ سربازان روس مهیا شده بود.(۱۶)

ژنرال "پاول گراچِف"، وزیر دفاع روسیه که خود دست‌کمی از افغانان ندارد، پس از حادثه، از ۱۶ تا ۱۸ ژوئیه نخستین وزیری بود که شخصاً به منطقهٔ بحران رفت و با کمال تندی گفت، که می‌خواهد "شغالها و راهزنان" را مجازات کند.(۱۷) او همچنین از یک "جنگ اعلان نشده" برضد روسیه از سوی گروههای مبارزصحبت کرد و گفت: "من نمی‌گویم از کجا"(!!)(۱۸) باید در صورت تکرارِ یک تحریکِ آنچنانی، طوری ضربه بزنیم که دیگر افغان‌ها نتوانند "دست روی روسها بلند کنند".(۱۹) این جمله فقط می‌توانست به این معنا باشد که نظامی روسیه روستاهای مرزیِ افغان‌نشین را بمباران کند. در این حین تخار، ولایت شمالی افغانستان از ۱۴ ژوئیه به مدت دوهفتهٔ کامل زیر آتش

---

۱. ملامت محافظه‌کاران مبنی‌بر عدم‌اتخاذ هیچ‌نوع سیاستی درمقابل آسیای‌مرکزی(۱۲) چندان هم بی‌ربط نبود.
۲. در همین روز بازهم به یک پست مرزی در مرزهای تاجیکستان ـ افغانستان حمله شد.

توپخانه و موشک قرار داشت.[1] این اقدام به انتقاد ناظران [2] آشکارا غیرقانونی بود. به نظر می‌رسید نظامی روسیه در صورت لزوم، آمادگی انجام عملیات نظامیِ مستقیم بر ضد کابل را داشت.(۲۰)

لشکر پشتیبانی موتوریزهٔ ۲۰۱ که فقط با نیمی از نیروی مجاز خود در تاجیکستان مستقر شده بود، تقویت گردید.(۲۱) تا آغاز ماه اوت شمار سربازان روس از ۵،۰۰۰ به ۱۵،۰۰۰ نفر افزایش یافت. یک واحد ویژه به رهبری شُکْلُف[ساکُلوُف] تشکیل، مرزها مین‌گذاری و پیگردِ دوبارهٔ پارتیزان‌ها با چرخبال آغاز شد.

کم‌کم یک آموزهٔ جدید نظامی بر پایهٔ آمادگی بیشتر برای مداخله در مناطق بحرانِ جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع، شایدهم[3] با تمایل به بازگشت به امپراتوری گذشته آشکار شد. به‌ویژه به نظر می‌رسید روسیه در آستانهٔ جنگ جدیدی مشابه افغانستان قرار گرفته است و این بار ممکن بود، سراسر آسیای مرکزی را در برگیرد و این تحولی بود که احتمال می‌رفت، پیامدهای نامحدودی به جای گذارد.

۱. کابل مرگ ۳۰ نفر را گزارش‌داد. احشام بسیاری از بین رفت و محصولات در این منطقهٔ گرسنه در خطر نابودی قرار گرفتند.
۲. به‌طور مشخص دلیل عدم انکار کاملِ گلوله‌باران از سوی ارتش (برخلاف سرویس امنیتی) همین امر بود.
۳. هراس برخی از ناظران داخلی و خارَجی به همین سبب بود.



فصل ۳

اوضاع بسیار وخیمِ مرزبانی روسیه

تحلیلگران شرق و کارشناساس نظامی، کوتاه‌زمانی پیش از ۱۳ ژوئیه یادداشتی به محافل حکومتی تسلیم کردند که حامل پیش‌بینی یک حملهٔ هماهنگ‌شده بود. حتی نام پُست مرزی شمارهٔ ۱۲ هم در آن عنوان شده بود[۲۳]، البته ممکن است شمارهٔ دیگری بوده‌باشد. افزون بر این، کارشناسان[۱] یادآورشده بودند که انتظار می‌رود، تهاجم اصلی به مرزهای افغانستان ـ تاجیکستان در ماه سپتامبر و پس از برداشت محصول صورت گیرد.[۲۴] شاید اوضاعی وخیم‌تر از آن در پیش بود. خبر دریافت این پیام به‌سرعت در همه جا پخش شد.

حضور روزنامه‌نگاران در محل، درواقع از اوضاع هراسناک مرزبانی در مرز افغانستان ـ تاجیکستان که مرز جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع اعلام شده بود، پرده برداشت. درواقع گاه این وضع نمونه‌ای از رژه‌های سرهم‌بندی شده و نامرتب اتحاد شوروی ـ روسیه بود. اخطارهایی صورت می‌گرفت که نقشه‌های دشمن را دربارهٔ اقدام به یک حملهٔ بزرگ افشا می‌کرد، اما توجهی به آنها نشد و هیچ نوع اقدام پیشگیرانه‌ای صورت نگرفت.

---

۱. همان‌طور که محافل سازمان امنیت شایع کرده بودند.

فرماندهٔ پُست مرزیِ شمارهٔ ۱۲ "واسیلیچ ماتیوک"[1] گفت، سرهنگ "ماجبرودا"[2]، رئیس او شب گذشته در ساعت ۱۸:۱۵ بعدازظهر او را از خطر وقوع حمله آگاه کرده‌است.(۲۵) اما در آن لحظهٔ حساس و بحرانی، پس از آغاز حملهٔ پارتیزان‌ها از سپیدهٔ صبح که دیگر سربازان بسیاری ازبین‌رفته و نیروهای مرزی یک بار بیشتر به سراغ انبار مهمات[3] نرفته بودند، این انبار بر اثر انفجار مین نابود شد. در اصل مهمات این انبار باید از مدتها قبل بین آنها توزیع گردید.(۲۶)

مشکل اساسی آن بود که ایستگاههای فرعی پلیس مرزی در دره قرار داشتند و این از لحاظ نظامی، امرِ دفاع را در مقابل حملهٔ مجاهدین از جانب کوه، به‌شدت دشوار می‌ساخت. درضمن مجموعهٔ کاملی از مسامحه‌کاریهای اجتناب‌ناپذیر نیز مزید بر علت بود، به این نحو که راههای "مخفیِ" مال‌رو و کاملاً شناخته‌شده برای پارتیزان‌ها مین‌گذاری نشده بودند. چند شب پیش از آن روزِ سرنوشت‌ساز، جاسوسان را از قلهٔ کوهها و خیابانها خارج کردند. ایستگاههای فرعیِ پُست‌های مرزبانی، کاملاً قدیمی است و تقریباً " از زمان وُرُشیلُف"[4] به جای مانده‌اند. هیچ‌گونه ابزار دیده‌بانی حتی مین‌های هشداردهنده برای شب، در اختیار مرزبانان نبود. مجاهدین می‌توانستند ظرف چند دقیقه خط تلفن را قطع کنند.[5] در این موقع انفجار یک نارنجک، ایستگاه رادیویی را نیز ویران کرد و ژنراتورهای دیزلی را از کار انداخت. به این ترتیب ارتباط پُست مرزی با دنیای خارج قطع شد. برعکس، پارتیزان‌ها بی‌هیچ مشکلی با ستاد خود ارتباط رادیویی داشتند و حتی امواج رادیویی روسیه را نیز دریافت می‌کردند.

یک پایگاه مرزبانی درصدد بود تا برای کمک به آنها بپیوندد، اما چون به میدان مینِ مجاهدین برخورد کرد، به‌موقع نرسید. هیچ‌گونه ابزار مین‌یابی، حتی سگهای تربیت‌شده در اختیار روسها نبود. ارتش که نیروی بسیجی، گروه رزمی ـ زمینیِ ارتش و چرخبالِ لازم برای دفاعِ مؤثر در اختیار داشت، مداخله نکرد. حدود یک‌سومِ مرزبانان را سربازانِ "سبز" تشکیل می‌دادند که به‌تازگی احضار شده بودند. سردستهٔ آنان تازه ۲۳ ساله شده بود. در زمان حمله، همهٔ آنان به تمامی کشته شدند. این پایگاه احتمالاً در همان ده پانزده دقیقهٔ اول سرنگون شد. این خبر بر

---

1. Wasilij Matjuk.   2. Majboroda

۳. درِ این انبار همیشه قفل بود.

۴. Klimenti Efremovich, Voroshilov (1818-1951) از زمان مرگ استالین در ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۶۰ رئیس جمهور شوروی بود (م.).

۵. تنها تلفنِ موجود یک دستگاه،‌آن‌هم با شماره‌گیرِ گردان بود.

اساس اطلاعاتی است که از منابع آگاه وزارت دفاع کسب شده است. گزارشها پس از ۱۱ ساعت مبارزهٔ جوانمردانه ارسال شد.(۲۷) مراحل آغاز تا پایان عملیات به دست مجاهدینی تعیین می‌شد که در سالهای دراز جنگ، حرفه‌ای شده بودند. بنابراین احتمالِ این که بگویند، حوالی ساعت ۲۰ در روز ۱۳ ژوئیه "به منظور نابودسازیِ نیروهای اصلی دشمن"، یک عملیات نظامی با موفقیت به پایان رسیده است، بسیار کم بود.(۲۸) برعکس، طبق گزارشی که آناتولی آدامیشین[1]، نمایندهٔ وزیر امور خارجه پس از دیدار از منطقه ارسال کرد، تسلیحات دشمن کاملاً بر تجهیزات جنگی روسها برتری داشت و گذشته از این، منطقه در دست پارتیزان‌ها بود.

مرزبانی روسیه که از تابستان ۱۹۹۲ مسئول رسمیِ حفظ امنیتِ مرز دولتهای مستقل مشترک‌المنافع بود، درعمل از مدتها پیش نظارت مرزها را از دست داده بود. پارتیزان‌ها از طریق همین مرزها سلاح، مواد مخدر و خرابکاران را قاچاقی به تاجیکستان می‌فرستادند. حتی گاهی مرزبانان روسیه، خود در معاملات سیاه با افغان‌ها شرکت داشتند و سوخت محدود(۲۹) خود را به آنها رد می‌کردند. اینان مجبور بودند برای گشتِ مرزی (که به دلایل امنیتی فقط با ماشینهای زرهی صورت می‌گرفت) با همان میزان سوخت، سر کنند. از این رو پلیس مرزی به نحو بسیار نامطلوبی فقط به دفاع از خود می‌پرداخت. در حقیقت مرزبانان، گروگانِ پارتیزان‌ها شده بودند. به‌علاوه در این هنگام روسیه به‌دلیل مسائل مالی و هزینه‌های موجود، چهار نقطه از پنج ناحیهٔ کنترل هواییِ پامیر را منحل کرد و به همین دلیل از نظارت هوایی به کلی صرف‌نظر شد.(۳۰)

اوج دیوانسالارانهٔ فاجعه

پس از ویرانی و سوختن پایگاه، افسر ارشد "ولادیمیر شلیاختین"، سرپرست نیروهای مرزی از محلِ واقعه دیدار کرد و مقرر داشت، به‌دلیل مسائل سیاسی و روانی پایگاه مرزی شمارهٔ ۱۲ درست در همان محل قبلی و با همان میزان سرباز، یعنی ۴۸ نفر(۳۱) از نو برپا شود.

چنین مناسباتی در مرزهای افغانستان - تاجیکستان حتی به سوداگری و سفته‌بازی برای دسیسه‌ها و دوزوکلکهای پشت پردهٔ رهبریِ روسیه یا "وزارتخانه‌های صاحب‌قدرت" منجر می‌شد. به‌طوری که به نظر یک نمایندهٔ مجلس حتی شمار ایستگاههای فرعیِ پُست‌های مرزی

1. Anatolij Adamischin.

را به‌عمد تا پایین‌ترین میزان کاهش داده‌اند تا برای عقب‌نشینی از منطقه، بهانه‌ای به دست ارتش و حکومت روسیه داده باشند.[۳۲]

برخلاف تصور آنها، دست‌کم یک ناظر غربی پی برد که فرمانده ارتش روسیه برای مشروعیت‌بخشیدن به مداخله و حضور نظامیِ روسیه به‌طور هدفمند برانگیخته شده بود تا نبردی برپا کند.[۳۳] دموکرات‌های روس نیز همچون وی مشکوک بودند و ظنشان بر این بود که ارتش در تلاشِ ایجاد "مأموریتی" آنچنانی است تا باز هم به بهای اجرای اصلاحات آزادیخواهانه جایگاه ممتازِ دیرین خود را در نظام به‌دست آورد.



وزارتخانه‌های صاحبْ قدرت و حادثهٔ مرزی

شش روز پس از حادثه، "ویکتور بارانیکُف"، وزیرِ ذی‌صلاحِ امنیتِ نیروهای مرزی به همراه گراچُف به منطقه رفت (این سفر از قرار، زیرفشار بسیار شدیدِ رهبری[۳۴] انجام شد.) همچنین وی در سخنان خود تاجیکستان را به‌عنوان " زمینه‌ای که مستقیماً همسو با منافع ملی ماست" مطرح کرد.[۳۵] البته وی علت دیدار خود را فقط آن حادثهٔ مرزی که به دلیل یک "عملیات تروریسم بین‌المللی"[۳۶] رخ داده بود، اعلان نکرد. وی گفت، منافع ملی روسیه فقط به مرزها محدود نمی‌شود، بلکه تضمین امنیت مردمِ روس‌زبان در تاجیکستان نیز مطرح است.

بارانیکُف هشدار داد، ما دست به اقدامات پیشگیرانه خواهیم زد."ما نمی‌توانیم اجازه دهیم، راهزنان در مرز رفت‌وآمد کنند." یک سخنگوی وزارت امنیت بی‌پرده و با صراحت کامل گفت: روسیه هم‌اکنون حق دارد به درون افغانستان پیشروی کند.[۳۷] البته وزیر امنیت ادعای وجود "برخی واسطه‌ها" را رد کرد و گفت، مسکو درفکر حمله‌های موشکی به کابل است.[۱] روسیه نیز حضور عمومی و نظامی خود را تقویت نخواهد کرد. البته بارانیکُف،

---

۱. هیچ‌کس دیگری به‌جز کوزیرِف تهدید به حملهٔ موشکی نشده بود. در این مورد ر.ک.به: بخش III همین مقاله به آلمانی (از انتشارات مؤسسهٔ فدرال BIOst).

همچون فرماندهیِ ارتش تأکید کرد: "من قاطعانه معتقدم که ما با پشتیبانی از بخش تاجیکی مرزها، حملهٔ استراتژیک به ستون فقرات روسیه را دفع خواهیم کرد.(۳۸)

در ۲۲ ژوئیه از طرف شورای امنیت روسیه، مأموریتِ رهبریِ استراتژیکِ اقدامهای متقابلِ نظامی به گراچُف،(۳۹) وزیر دفاع داده شد. این کمیته درپی مرخصی یلتسین با قدری تأخیر تشکیل شد (موضوعی که به هیچ‌وجه از چنگ انتقادگران رهایی نیافت). به لحاظ اداری انتصاب گراچُف همچون پیروزی فرماندهیِ نظامی، در سازمان امنیت تأثیر می‌گذاشت. یلتسین به فرماندهی نظامی اولویت می‌داد، زیرا سازمان امنیت چندان محبوبِ وی نبود. اما فرماندهی نظامی اساساً به خودداری یلتسین ـ کوزیرِف در آسیای مرکزی به دیدهٔ تردید می‌نگریست. در سال ۱۹۹۲ ستاد کل براساس طرح جدید آموزهٔ نظامی روسیه به‌وضوح خطر اصلی برای آیندهٔ کشور را (با وجود اشارهٔ مداوم به ناتو [۱]) در جنوب می‌دید.[۲] حتی ارتش درصدد بود تا به عنوان سنگرِ اصلی برضد بنیادگرایی اسلامی که به‌شدت مشکوک به نظرمی‌آمد، مطرح شود.(۴۰)

با توجه به حادثهٔ مرزی ژوئیه، یلتسین ابتدابه‌طور نامحدود حفاظت نظامی را به عهده گرفت. وی همچنین در اجلاس شورای امنیت ملی، مرزهای تاجیکستان - افغانستان را "مرز روسیه"(۴۱) خواند و بدین‌سان خشم و انزجار مردم افغانستان را برانگیخت. روسیه ابتدا واکنش نظامی نشان داد، اما یلتسین آشکارا می‌خواست یک راه‌حل دیپلماسیِ آنچنانی را تحمیل کند. به این ترتیب شورای امنیت ملی هم‌زمان در ۲۲ ژوئیه تأکید کرد که در ادامهٔ پیشنهاد برای راه‌حل درگیری در مرزهای تاجیکستان - افغانستان، باید "راه‌حلهای سیاسی" در اولویت قرارگیرند.او همچنین خواستار برقراری مناسبات با " همهٔ دولتهای درگیر" شد.

با اتخاذ این سیاستها معلوم شد که در آینده به هرحال آسیای مرکزی باید در انتظار تعهداتی باشد که بیشتر روسیه متقبلِ آنها خواهد شد.با بروز حادثهٔ مرزی ۱۳ ژوئیه انگیزهٔ همکاری نظامی در دولتهای مستقل مشترک‌المنافع نیز که در ابتدا تاآن حد بی‌تمایل به نظر می‌رسیدند، ایجاد شد.(۴۲)

---

۱. این طرح جدید با توجه به کشورهای حوزهٔ دریای بالتیک به ناتو اشاره دارد.
۲. آموزهٔ نظامی جدید امریکا نیز امکان بروز یک درگیری نظامی در آسیای جنوب‌غربی است.



برکناری بارانیکف: عقب‌کشیدن سازمان‌امنیت

در جلسهٔ ۲۲ ژوئیهٔ شورای‌امنیت روسیه، به‌طوری‌که در اخبار آمده‌است، احتمالاً برضداعتراض بارانیکُف[۴۴] بود که افسر ارشد "ولادیمیر شلیاختین"،[۴۳] سرفرماندهٔ نیروهای مرزی از سمَت خود برکنار شد. «آندره نیکولایِف»، ۴۴ ساله، افسری با سابقهٔ درخشان در ارتش (و نه در بخش پلیس مرزی[۴۵]) جانشین شلیاختین شد و بدین وسیله فاصلهٔ سازمان امنیت از ارتش[۱] بازهم بیشتر گردید.

بارانیکُف، وزیر امنیت به‌دلیل سهل‌انگاری در رهبریِ سپاهیان مرزی از سوی سازمان‌امنیت[۲] توبیخنامه‌ای تشریفاتی دریافت کرد. در این حال به‌طور مشخص کل

---

۱. این دو دستگاه اداری از آغاز دوران اقتدار شوروی با یکدیگر رقابت می‌کردند.

۲. ساختار جدید این هیأتِ مشورتی نخستین‌بار در ۲۰ مه ۱۹۹۲ تشکیل شد. مؤسسه‌ای که "دفتر سیاسی" (Politbüro) خوانده‌می‌شود، تحقق آرزوهای خود را در پیوستن به گنادی بوربولیس می‌دید. شورای امنیت با استناد به قانون اساسی روسیه و قانون "دربارهٔ امنیت" تأسیس شد. اساسنامه آن طی ابلاغیهٔ یلتسین به تاریخ سوم ژوئن ۱۹۹۲ تصویب گردید.

قرار بود وظیفهٔ شورای امنیت، تنظیم و نظارت‌بر اهمِ تصمیمهای "وزارتخانه‌های صاحب‌قدرت" (دفاع، امنیت و امورِ خارجه)، همچنین پیش‌بینیِ بحران و تهدید در داخل و خارج کشور باشد. اولین دبیر این شورا نایبِ بارانیکُف، یعنی یوری سکوکُف، مدیر سابق اتحادیهٔ تحقیق و تولید کوانت (Kvant) (یک شرکت تسلیحاتی) بود. وی از ماه مه ۱۹۹۱ مشاوریلتسین در مسائل امنیتی بود. "سکوکُف"، مردی ملاحظه‌کار اما بسیار آگاه از قدرت، تا تابستان ۱۹۹۲ درعمل به صورت یلتسینِ "شمارهٔ دو" درآمده بود. وی در مقام سرپرستِ کمیسیونِ تأئید با نظارت بر انتصاب رؤسا در وزارتخانه‌های دفاع و امنیت، همچنین تصمیمهای راهبردی را ⟸

سازمان‌امنیت‌فدرال به‌طورکامل از این انتقاد درامان ماند. روزنامه‌ها (به‌ویژه روزنامه‌های "محافظه‌کار") در انتقاد از این عمل نوشتند، یلتسین و مشاورش می‌خواهند بارانیکُف را سپربلاسازند، باوجود این‌که درواقع رهبری ارتش کمترین مسئولیتی در این‌مورد ندارد.(۴۶) البته بارانیکُف شخصاً می‌توانست به یادداشتهای خود به یلتسین اشاره کند. وی در این یادداشتها وقوع چنین رخدادهایی را پیش‌بینی کرده و خواستار انجام اقدامهای فوری برای تشدید امنیت مرزها شده بود.(۴۷) بارانیکُف نیز سرانجام سکوتی را که در ابتدا به‌دلیل برکناری‌اش اختیار کرده بود، شکست و ضمن توجیه مسأله با تأکید گفت، نیروهای مرزبانی برنامهٔ پیچیده‌ای را که از سوی شورای امنیت روسیه تکمیل شده بود، در کمترین زمان و به‌طور صحیح اجرا کردند. یلتسین از این مسأله اطلاع دقیق داشت و گفت: "برای آنان بیش از یکی دو سند ارسال شد."(۴۸) نظر به نبرد سازمان‌یافته‌ای، همچون نبرد ۱۳ژوئیه که برای انجام آن حتی یک ایستگاه مرزی هم تجهیز نشده بود، باید لشکر پشتیبانی و موتوریزهٔ ۲۰۱ مستقر در تاجیکستان دخالت کرده باشد. انتقادگران تأکید دارند، اینان در وهلهٔ نخست باید در خدمت پشتیبانی و حفاظت از مرزها باشند. آنان درمورد نیروهای مداخلهٔ سریع که از سوی شاپوشنیکُف (در زمان سرفرماندهی‌اش بر نیروهای مسلح جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع) و گراچُف (وزیر دفاع) تقدیر شدند، سکوت کامل اختیار می‌کنند.(۴۹) یلتسین که از زمان تجارب ناگوارش با کاگ‌ب و پس از بی‌مهریِ سیاسی گورباچُف در ۱۹۸۷(۵۰) با بی‌اعتمادی شدید در مقابل دستگاه امنیت ایستاده و اصلاحات افراطگرایانهٔ این دستگاه یکی از خواستهای اصلی وی به هنگام آغاز خدمت بوده است، در مخالفت با آن، رابطهٔ به نسبت خوبی را با ارتش برقرار کرده بود. او، اگر چه پس از حادثهٔ مرزی ۱۳ ژوئیه از رهبری ارتش(۵۱) نیز انتقاد کرد، ولی این مسأله را طوری مطرح کرد که به پیامدهای شخصی ـ سیاسی،

⇐ درسیاست داخلی و خارجی برای رئیس جمهور مهیا می‌کرد.
سکوکُف (با پشتیبانی بارانیکُف و گراچُف)، با موضع امپراتوری و ضدامریکایی (دست‌کم در آغاز) حریف قدرتمندِ کوزیرف، وزیر امور خارجه بود. کوزیرف از سیاستی به‌شدت غربی پیروی می‌کرد. سکوکُف خود را دشمن اصلی اقتصاد بازار در رژیم یلتسین نشان می‌داد و محافظه‌کارانِ مخالف در دسامبر ۱۹۹۲ گفتند که او را نخست‌وزیر جدید می‌دانند.
سکوکُف (همچون بارانیکُف) به‌دلیلِ خودداری از تشکیل یک "رژیم جداگانه" با بی‌مهریِ یلتسین روبه‌رو گردید. وی در مه ۱۹۹۳ "به کار دیگری" گماشته شد.

همچنان‌که در وزارت دفاع رخ‌داد، منجر نشود.[۱] او در نشست شورای امنیت فقط نبودِ هماهنگی در بین سه وزارتخانهٔ مسئولِ امنیت ملی، یعنی دفاع، ارتش و وزارت امور خارجه را یادآوری‌کرد.

به‌طور غیرمنتظره[۲] تنها یک روز پس از نشست شورای امنیت روسیه در ۲۲ ژوئیه، بارانیکُف که شخصاً فردی امین و شرافتمند بود، به‌دلیل " هتک حرمتِ موازین قومی"[۳] و با اشاره به حادثهٔ مرزی ۱۳ ژوئیه ازکار برکنارشد.[۴] بدین‌سان بارانیکُف، وزیر دفاع درکوران حادثهٔ مرز افغانستان ـ تاجیکستان در ۱۳ ژوئیه (دست‌کم به‌ظاهر) موفق‌نشد، در عملکرد اصلی خود بار دیگر نیروهای مرزی را تسلیم سازمان امنیت کند.(۵۲) ریاست این نیروها پس ازکودتای اوت ۱۹۹۱ درکوران اصلاحات "باکاتین" (۵۳) با هدف "جداسازی نیروها" و "متمدن‌ساختن" سازمان امنیت ابتدا به‌عهدهٔ وزارت دفاع گذاشته‌شد. بارانیکُف اعلام‌کرد، البته "بدیهی‌بود که جداشدن نخستین جبههٔ امنیت کشور (مرز) از بخشهای اصلی آن، یعنی بخش ضدجاسوسی، بخشهای فرعیِ مبارزه با تروریسم، قاچاق و بزهکاریِ اقتصادی درحدود استراتژیک، کاری عبث است."(۵۴)

دلایل محدودی که رسماً در استدلال سرنگونی بارانیکُف ذکر شد، به طور کلی چندان قانع کننده نبود. در خود سازمان امنیت فدرال نیز برکناری وی به ایجاد رعب و وحشت انجامید و موجی از سفسطه در رسانه‌ها بالا گرفت. به‌سرعت بیش از یک دوجین تئوری(۵۵) در باب علت این امر پدیدار شد و حادثهٔ مرزی به صورت مسأله‌ای جانبی درآمد. قانع‌کننده‌ترین دلیل آن بود که بارانیکُف عملاً با موفقیتِ بسیار سازمان امنیت راکه یلتسین می‌خواست اصلاحات شدیدی در آن اعمال کند، با همان ترکیب قدیمی‌اش حفظ کرده‌بود.(۵۶) دیگر آن‌که رئیس

---

۱. البته پس از افشای رسانه‌ها، نمایندگان دادستانیِ ارتش به تاجیکستان اعزام شدند. در این فاصله، از وقتی معلوم شد، گورباچُف در روزهای بحرانی سوم و چهارم اکتبر دچارتردیدی گذرا شده‌بود و این موضوع حتی انتقاد کاملاً شخصی یلتسین را نسبت به وی برانگیخت. دیگر او هم از موقعیّت چندان ایمنی برخوردار نبود.
۲. البته برخی ناظرانِ آگاه احتمال تعویض سمَت بارانیکُف را داده بودند، از جمله "مارک گالهاوتی" طی مقاله‌ای برای Janés Intelligence Review می‌نویسد، جابه‌جایی سکوکُف در بهار ۱۹۹۳ یک هشدار بود. خود بارانیکُف معتقد است، زمینه‌سازی برای سرنگونی وی در همان پاییز ۱۹۹۲ آغاز شده بود.
۳. وی متهم بود که برای همسر و دوست همسرش، خانم سکوکُف (همسرنایب وی در شورای امنیت) یک سفر تفریحی (رایگان) را به سویس ترتیب داده است. در واقع این مسأله در حیطهٔ بوروکراسی گستردهٔ روسیه امری رایج است. البته گویا این خانمها نیز بابت خرید بسیاری کالاهای لوکس از زوریخ صدهاهزار دلار خرج کرده‌بودند.
۴. خود بارانیکُف پس از آغاز خدمت در بهار ۱۹۹۲ به دلایل مشابه، گروه رؤسای کاگ‌ب را پاکسازی کرده بود. در مجموع این اقدام یک پاکسازی کامل نبود، زیرا ۶۰ نفر ازکارگزاران اصلی سازمان کاگ‌ب سابق مقام خود را حفظ کردند.

سازمان‌امنیت ملی با اعلام حالت فوق‌العاده که مشاوران یلتسین بارها خواستار آن شده‌بودند، درصدد مخالفت برآمده بود. بدین‌سان بارانیکُف، نه‌تنها بر سر راه دموکرات‌های تندرو قرار گرفت، بلکه نوع برخوردش آشکارا تردیدهای جدی در مورد وفاداری مداومِ وزیر امنیت نسبت به شخص وی ایجاد کرد.(۵۷) به‌طوری که آمده، بارانیکُف تا این زمان بااو حتی رابطهٔ دوستی داشته است. مشخص است که یلتسین وادار خواهدشد، پارلمان[۱] را که حاصل انتخابات نیمه آزاد بوده و به‌طور فزاینده‌ای سد راه سیاست است، منحل، و بدین‌وسیله قانون اساسیِ[۲] حاضر و به‌جای‌مانده از زمان برژنف را (که قانع‌ترین وکیل مدافع(۵۸) را برای خود، بارانیکُف می‌دانست)، زیر پا گذارد، زیرا آخرین وسیله برای حکومتِ دوباره برکشور، تصویب یک قانون اساسی جدید خواهد بود.

در جریان این درگیریها بارانیکُف به‌شدت به محافظه‌کاران نزدیک‌شد،تا حدی که زمزمهٔ یک دیدار سرّی با روسلان خاسبولاتُف، رقیب یلتسین و رئیس پارلمان، و الکساندر روتسکوی، معاون وی در یک خانهٔ ییلاقیِ روسی (داچا) واقع در نزدیکی مسکو[۳] در میان بود.

بارانیکُف به‌عنوان وزیرکشور سابق به‌زحمت، مقبولِ همهٔ "گِه‌بیستِن‌ها" (کارمندان امنیت دولت) بود. البته در صورت لزوم همین موضوع می‌توانست مسائلی را فاش کند، زیرا سرانجام حتی کریوچکُف، رئیس سابق کاگ‌ب ضمن تأیید بارانیکُف گفت، وی کار خود را با موفقیت انجام داده است.(۵۹) اما بارانیکُف به فساد مالیِ نزدیک‌ترین همکار یلتسین و نیز به میخائیل پولتورانین، وزیر سابق مطبوعات و اطلاعات که در این بین عهده‌دار سِمَت مدیریت مرکز اطلاعات فدراسیون شده و تا آنجا پیش رفته‌بود که حتی دفترش نیز مورد بازرسی قرار گرفت، مشکوک بود.

این موضوع به‌نظر یلتسین مشابه ضرب المثل "قطرات آخر" بود، زیرا او و مشاورش نیز در معرض حمله قرارگرفته‌بودند. به طور خلاصه، نقش حادثهٔ مرزی در برکناری بارانیکُف را

---

۱. پارلمان به انبار اعتراض تبدیل شده بود. این اعتراضها ناشی از دشواریهای ناهنجارِ حاصل از دگرگونیِ ایجاد شده در نظام بودند.

۲. در این هنگام ۳۰۰ ماده تغییر یافت که به‌خودی خود به‌هیچ‌عنوان تغییرات مناسبی نبودند، اما سرانجام نیروهای محافظه‌کار و مخالفِ اصلاحات نتوانستند پشت سنگر قانون اساسی جبهه بگیرند.

۳. واردکردن چنین اتهاماتی به «وادیم باکاتین» نامربوط بود. وی پس ازکودتای اوت ۱۹۹۱ به ریاست موقتِ امنیت گماشته شد. او اصلاح طلب بود، زیرا بارانیکُف در مقام وزیر امنیت به‌دلیل سِمَتی که داشت، موظف بود به روتسکوی، معاون ریاست جمهور (که خودِ یلتسین، مبارزه با فساد مالی را به وی محول کرده بود)، به رئیس پارلمان اطلاع دهد.

تقریباً می‌توان با پیاده‌شدن "ماتیاس روست[۱]" از هواپیمای ورزشی خود در میدان سرخ مقایسه کرد، زیرا گورباچُف از این اتفاق برای ازمیان‌برداشتن مارشال "سرگئی سُکولُف"، وزیر دفاع سابق استفاده کرد(۶۰) و ابلاغیهٔ مناسبی را برای یک بلوای سیاسی (که در اصل از مدتها پیش برنامه‌ریزی شده بود) صادر کرد.

اما چنان‌که گفته‌شد، یلتسین پس ازکودتای اوت ۱۹۹۱ اصلاحات افراطیِ تشکیلاتی را که ناشی از اِعمالِ سیاست شخصیِ سازمان امنیت بود، یکی از اهداف منطبق با برنامه می‌دانست(۶۱) و تأکید کرده بود که در سمَتِ حساسِ وزارت به یک همفکرِ نزدیک نیاز دارد. واضح است که او قادر نبود به‌عنوان کارشناسِ خبرهٔ جنگ(۶۲) با اقداماتی محتاطانه، فوری سازمان امنیت را "گردن بزند."(۶۳) "نیکولای میخائیلویچ گولُوشکو" که به‌عنوان نخستین نمایندهٔ وزیر امنیت(۶۴) از نظر ترتیب بوروکراسی، کاندیدای شناخته شدهٔ جانشینی(۶۵) و کارمند باسابقهٔ کاگ‌ب(۶۶) بود، در ۲۸ ژوئیه جانشین بارانیکُف شد. وی بیش از کریوچکُف یا اساساً بارانیکُف، به "آندرُپُف" و "فیلیپ بابکُفِ" [پاپکُف] بدنام که در زمان وی سرپرست مستقیم او به‌عنوان رئیس ادارهٔ مرکزیِ پنجم بود، نزدیک شد. با شرح مزبور دیگر سطح روابط او با یلتسین(۶۷) مشخص است.

گولوشکو ابتدا به سِمَت اداری وزیر امنیت منصوب شد و قرار بود، این انتصاب همچون راه‌حلی انتقالی عمل کند. اما بعد به‌سرعت(۶۸) به سِمَت جدید ریاست امنیت ارتقای مقام یافت. گولوشکو که خارج از حوزهٔ قدیمی و بی‌واسطهٔ "گه‌بیستن"[۲] در مسکو، مدتها در اوکراین خدمت کرده بود، برای یلتسین پذیرفتنی به نظر می‌رسید.(۶۹) این انتصاب در عین حال به آرام کردن دستگاه امنیت که همچنان خطرآفرین بود، می‌انجامید.

انتصاب گولوشکو (عملی ساده‌لوحانه (۷۰)) دقیقاً به‌مفهوم صرف‌نظرِ آگاهانهٔ یلتسین از انجام اصلاحات در کاگ‌بِ سابق تعبیر شد.(۷۱) به هرحال انتصاب گولوشکو (دست‌کم عجالتاً) نشانهٔ "ثبات" بوروکراسی و حفظ ساختارهای کنونی سازمان امنیت بود. گولوشکو بنا بود، در آینده حتی به ایفای نقشی مهم‌تر بپردازد، زیرا پس از رخدادهای اکتبر[۳] باید احزاب سیاسی را نیز

۱. Mathias Rust خلبان ۱۹ سالهٔ آلمانی که در ۲۸ مه ۱۹۸۷ با هواپیمای یک موتورهٔ خود از هلسینکی تا مسکو پرواز کرد و بدون ممانعتِ دفاع هوایی در میدان سرخ، کنار کاخ کرملین فرود آمد(م).
۲. مشتق از GB به معنای "امنیت دولت" Gosudarstvennaja besopanost یک واژهٔ روسی است (م.).
۳. این اقدامات سرّیِ روشنگرانه و نیز آگاهانیدنِ پیش از موعد، هنوز به انجام نرسیده، ناکام تلقی شدند.

که براساس اعلام وی به افراطگرایی مشکوک بودند، آگاه می‌ساخت. با این انتخابِ به‌شدت "محافظه‌کارانهٔ" یلتسین به‌نظر می‌رسید، بارانیکُف در مبارزه با دموکرات‌ها بر سر آیندهٔ خدمات سیاسی پیروز شده‌باشد. برای یلتسین اتخاذ این سیاستِ محتاطانه در آغاز اکتبر و در نبرد با پارلمان، باز هم به‌زحمتش می‌ارزید[1]، زیرا وقتی پارلمان پس از "کودتای سردِ" یلتسین در ۲۱ سپتامبر و در اوجِ شورش وی در سوم و چهارم اکتبر می‌خواست باراتیکُف را باردیگر به سِمَت وزیر امنیت و همچنین "ولادیسلاو دونایِف" راکه به وی نزدیک شده‌بود، به‌جای "ویکتور یِرین" منصوب کند و سِمَت جدید وزیر دفاع را به‌جای گراچِف که تااین‌زمان به‌طور قانونی در مقابلِ یلتسین قرار داشت، به "ولادیسلاو آچالُف" بدهد، هر سهٔ آنها این سِمَتها را پذیرفتند. بنابراین با جدایی یلتسین از این افراد معلوم شد که او "چه خوب طرف مشورت بوده‌است."(۷۲)

پس از پیروزی انتخاباتی "ولادیمیر ژیرینوفسکی" (مردی که دست‌کم در بدو امر امکان برقراری ارتباط نزدیک با کاگ‌ب را داشته است) یلتسین در ماه دسامبر تصمیم علنیِ خود را گرفت تا دست به اقدامی افراطی بزند، یعنی سازمان امنیت فدرال قدیمی را با آن تشکیلات خودکامه‌اش منحل سازد.[2]

۱. به گزارش د.وُلکوگونُف، اگر هم دستگاه امنیت در کار خود متزلزل می‌شد (همچنان‌که رهبری ارتش نیز به نوعی دقیقاً این‌چنین عمل کرد) در شب سوم اکتبر ناگزیر از حمایت از رئیس جمهور می‌شد. سرانجام نیز فقط برخی از گه‌بیستن‌های کهنه‌کار و بازنشسته و نیز برخی از کارگزاران کاگ‌ب در منطقه به شورشیان پارلمان می‌پیوستند. اما رهبری دستگاه در این هنگام مصالح سازمانی خود را اغلب در پیوند با رژیم یلتسین می‌دید.

۲. معلوم نیست در دراز مدت جایگزینی این سازمان با یک سازمان ضدجاسوسی تا چه اندازه آغازی نو و حقیقی خواهد بود و در واقع باید ماجرا را در عمل دنبال کرد. گولوشکو (عجالتاً؟) بر سر کار ماند. به هرحال بنا بر این است که کارمندان سازمان با "گواهی پزشک" تحت آزمایش قرار گیرند و شمار آنان تا ۴۶٪ ظرفیت کنونی کاهش یابد، همچنین دستگاه باید انجام برخی وظایف را، از جمله تشریفات بازجویی مقدماتی در دادستانی، مبارزه با فساد مالی به‌جز در بالاترین سطوح دولتی و بازپرسی در زندان Lefortowo (در وزارت کشور)، کنار بگذارد. نیروهای مرزی باردیگر به صورت یک واحد نظامی مستقل در آمدند و واحدهای ویژهٔ "آلفا" و "وُمپل" (همچنین نیروهای «یگان پلیس برای عملیات ویژه» = OMON) مستقیماً زیر نظر رئیس جمهور قرار گرفت و این به‌معنای از کف‌دادن آشکار قدرت در وزارت دفاع و هم‌زمان ادامهٔ تقویت دستگاه ریاست جمهوری بود.



فصل ۶

استعفای شاپوشنیکف

حملهٔ ۱۳ ژوئیه از نقطه ضعفهای وخیمی در ساختار امنیتی روسیه پرده برداشت. البته درست است که به هیچ عنوان نمی‌شد، مرزی را با امکانات کنونی (که به خودی خود مسأله ساز بود) حفظ کرد، اما واکنشهای امنیتی ـ سیاسی ضعیفِ مسکو و به‌خصوص وجود ضعف در روند تصمیم‌گیری آن، دست‌کم در برابر برخی انتقادها در بدو امر، دلیل عمدهٔ این مطلب است. بوروکراسی که از زمان اقتدار اتحاد شوروی به‌شدت، تثبیت و حتی در این فاصله تشدید هم شده‌بود، یک عامل مسأله‌ساز محسوب می‌گردید. به‌علاوه مبارزهٔ مداوم قوای مجریه و قانونگذاری بر سرقدرت نیز مطرح بود. هر وزیر یا اداره در گفتگوی سیاسیِ عمومی برای پیوستن به یک دسته‌بندیِ سیاسی به‌شدت زیر فشار قرار می‌گرفت. از این رو ایجاد هماهنگی گسترده بازهم دشوارتر می‌شد.

حادثهٔ مرزی ۱۳ ژوئیه بحران کاملی در سازمان امنیت ایجاد کرد، زیرا این سازمان مسئول مستقیم نیروهای مرزی بود. رهبری ارتش و نیز وزارت امور خارجه که به تأیید انتقادگران (اغلب محافظه کار) چندان نگران جهان اسلام و آسیای مرکزی نبودند، درصدد انتقاد برآمدند.

حتی اگر انتقادگران بخواهند ادعا کنند که این سخنان سراپا بهانه است،[۱] تردیدی وجود ندارد که اوضاع نابسامان و توجه‌برانگیزی در پلیس مرزی حاکم بوده است، به طوری که به خودی‌خود نمی‌توان ماجرای برکناری بارانیکُف را از حادثهٔ ۱۳ ژوئیه جدا دانست. با وجود آن که یلتسین ارتش را از پیامدهای دشوار سیاسی و شخصی مُعاف کرد، اما مردمِ آگاه نیز از انتقاد نسبت به این بی‌عدالتی دست برنمی‌داشتند. حاصل کلامِ "ولادیمیر دودنیک" را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: "ارتشِ ما دست‌کم در وضعی نیست که جنگهای محلی را مهار کنند و وارد درگیریهای منطقه‌ای شود، زیرا چنین اقدامهایی آموزش داده نشده‌اند."(۷۳) وی در ادامه می‌افزاید، درسهای حاصل از جنگ افغانستان هنوز هم وارد آموزشهای نظامی و رهبری ارتش نشده‌است، و این اظهار نظر در حالی بود که "افغانان[۲]" (همان کهنه‌سربازهای جنگ افغانستان در سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹) سِمَتهای کلیدی وزارت دفاع روسیه را اشغال کرده‌بودند.

اما در این انتقادها این موضوع از قلم افتاده بود که پایان اقتدار شوروی ناگزیر به بروز بحرانی در خود ارتش می‌انجامید[۳]. "گراچُف" به هنگام آغاز به کار در سِمَت وزیر دفاع اعلام کرد، من احساس کسی‌را دارم که در یک خانهٔ ویران باشد.(۷۴) کمبود شدید کارکنان، بحران را تشدید می‌کرد و این به خسارات و ضایعات ناشی از تصور دشمن، اخلاق و وجوه مالی نیز بستگی داشت.

اندک زمانی پس از حادثهٔ مرزی، مارشال "یِوْگنی شاپوشنیکُف"، دبیر شورای امنیت روسیه از این سِمَت(۷۵) کناره‌گیری کرد. در این مورد که احتمالاً خیلی مستدل و قانع‌کننده نیست، نظر بر این بود که چه‌بسا کناره‌گیری شاپوشنیکُف اعتراضی به برکناریِ "بارانیکُف" بوده‌است (البته اگر شورای امنیت بر سازمان امنیت نیز نظارت داشت)(۷۶). یک دیدگاه به‌نسبت مهم نیز در مورد شاپوشنیکف مطرح شد. یک ناظر براین عقیده بود که در حقیقت انتخاب منطقی برای

---

۱. گراچُف درمقابل محافظه‌کاران و بارانیکُف مقاومت می‌کرد. آنان قصد داشتند، وزارت دفاع و ارتش را مسئول ناکامی و شکست در مرز افغانستان قلمداد کنند. وی در آغاز سپتامبر باردیگر سرفصل اتفاقهایی راکه از دید وی درواقع رخ‌داده بود، چنین جمع‌بندی کرد: رهبری وزارت امنیت (زیر نظر بارانیکُف) و نیروهای مرزی در انجام وظایف خود که شاملِ تدارک کلیهٔ ملزومات برای مرزبانان بوده‌است، اهمال‌کاری شدیدی (chalanto) به خرج داده‌اند، در حالی که آنان از طریق نظام اطلاع‌رسانی خود خیلی خوب می‌دانستند که جناح مخالف با استفاده از توپخانهٔ سنگین آمادهٔ انجام یک حملهٔ مسلحانه است.

۲. در روسیه به سپاهیان شوروی که نزدیک به یک دهه در افغانستان جنگیدند، «افغانان» می‌گویند(م).

۳. مقامات عالی‌رتبه ادعا کرده بودند که این حکومت دارای هیچ‌گونه "مجتمع نظامی ـ صنعتی" نیست، بلکه خودِ آن نظام، یک چنین مجتمعی است.

ایفای نقش هماهنگ کنندهٔ اقدامات نظامی در تاجیکستان، نه گراچُف، رقیب شاپوشنیکُف، بلکه خود شاپوشنیکُف(۷۷) بوده‌است. تحولات سیاسی و شخصی به رهبری یلتسین به‌نظر گروهی اصولاً مبهم، سردرگم و منحرف می‌آمد.[۱] اما دلایل این وضع البته عمیق‌تر از این صحبتها بود. شاپوشنیکُف که پیش از این از اوت ۱۹۹۱ مدت کوتاهی عهده‌دار سِمَت وزیر دفاع و آنگاه سرفرماندهٔ قوای نظامی جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع بود، افسری است که آمادهٔ انجام اصلاحات است. او برای اجرای سیاستی وارد آسیای مرکزی شد که بنابود، بیشتر منطبق با سنت امپراتوری روسیه باشد(۷۸) او می‌خواست برای همکاریهای دیگر و سرانجام همکاری نظامی در جامعهٔ مزبور به کار گماشته شود. حادثهٔ مرزی و واکنشی که نسبت به آن نشان داده شد، به‌نظر می‌رسید برای تصمیم او آخرین دلیلِ تعیین‌کننده بوده‌باشد،(۷۹) به‌خصوص که این تراژدی برایش کاملاً غیر منتظره بود. رحمان نبیِف، رئیس سابق دولت و حزب تاجیکستان همین اواخر برای رویارویی با مخالفانِ مسلح از وی تقاضای کمک کرده بود.(۸۰) اما با وجود موافقتنامه‌های تابستان ۱۹۹۲ که به‌منظور هماهنگ‌ساختنِ همکاریِ نظامی بین دولتهای جدید منطقه با روسیه به امضا رسید، معلوم شد که سازوکار جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع کارایی ندارد. شاپوشنیکُف علاوه براین با انتقاد از بی‌برنامگیِ اصولیِ سیاست امنیت گفت، روسیه هنوز هیچ نظر جدیدی در مورد منافع بنیادین خود مطرح نکرده‌است.(۸۱)

---

۱. شاپوشنیکُف، که پس از کناره‌گیری به عنوان سفیر زلاندنو در نظر گرفته شده بود (ناگفته خود پیداست که هدف از این جابجایی احتمالاً دورکردن وی از نبردِ مرکز، برسر قدرت بود)، پس از وقایع اکتبر به خواست یلتسین به عنوان مشاور شخصیِ او انتخاب و در این هنگام عهده‌دار ریاست مجتمع اقتصادی دولت، ویژهٔ صدور تجهیزات شد.

پی‌نوشت

1. Borke, Astrid von, Spannungen an der afghanisch - tadschikischen Grenze, Teil I, in: BIost, Nr.16.u. 26, Köln 1994.

2. Izvestija, 17.7.1993.

3. Izvestija, 26.3.1993.

4. Izvestija, 17.7.1993.

5. Generalmajor Dudnik, in: Moskovskie novosti, 8.8.1993.

۶. ر.ک.به : V. Dudnik، همانجا، یک مرزبان از دوران خدمتش در زمان حاکمیت شوروی و در حالی که در مرزهای چین درحال آمادگی کامل بوده‌اند، می‌گفت: «در هر پُست ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر خدمت می‌کردند. ما پیشرفته‌ترین تجهیزات فنی را در اختیار داشتیم».

۷. Besprecendento po svoej derzosti i vyzovu napadenie، جمله‌ای است از سخنانی که در مرکز مطبوعات وزارت دفاع روسیه به‌چاپ رسید. (Krasnaja zvezda 15.7.1993.)

۸. در این بین استفاده از نیروهای دولتی روسیه در خارج منوط به رضایت پارلمان بود. لشکر پشتیبانی ۲۰۱ مستقر در تاجیکستان قرار بود، به طورکامل تا سرحد نیروی مجاز خود تجهیز شود و اجازهٔ دفع حملهٔ مجدد "با همهٔ امکانات" (و با بهره‌گیری از نیروی هوایی توسط موشک و نیروهای آمادهٔ رزمِ دولتی) به آن داده شود.(Izvestija,15.7.und 17.7.1993.)

9.The Guardian, 15.7.1993.

۱۰. نگاه کنید به مقالهٔ برجستهٔ محی‌الدین مصباحی با عنوان:

Russian Foreign Policy and Security in Central Asia and the Caucasus, in: Central Asian Survey, Number 2, 1993, S.181-275.

این جریان در جناح مخالف ملی ـ محافظه‌کار (به نمایندگیِ رئیس سابق پارلمان، روسلان خاسبولاتُف)، در ارتش (از جمله وزیر دفاع، پاول گراچُف) و در سرویس اطلاعات خارجی، Sluschba wneschnej razwedki با مدیریت یوگنی پریماکُف، مبارزان قدرتمندی داشت. با توجه به هوشیاری مسلمِ امریکا و غرب که ناشی از هجومِ انتظارات به سوی آنها بود و نیز یادآوری منافع متقابلِ سنتیِ دولت خود، طبق همهٔ احتمالات می‌شد پیش‌بینی کرد که این تمایل در سال آینده حرف اول را خواهدزد.

وامهای سیاسی یلتسین وقتی‌که در درگیری سوم و چهارم اکتبر ۱۹۹۳ پس از پیروزی بر رئیس محافظه‌کارِ پارلمان، ارتش را رهبری می‌کرد، سبب خواهد شد اقدامات و منافع نظامی (به‌ویژه آنچه به بحرانهای منطقه‌ایِ جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع مربوط می‌شود) در آینده بازهم اهمیت بیشتری پیدا کنند.

11. Nezavisismaja gazeta, 20.7.1993.

12. Aleksej Malašenko, in: Nezavisismaja gazeta, 21.7.1993.

13. Fernseh- / Hörfunkspiegel Ausland, 26.7.1993, S. 8.

14. Krasnaja zvezda, 30.7.1993.

15. Frankfurter Allgemeine Zeitung, 17.7.1993, Die Welt, 17.7.1993.

16. Frankfurter Allgemenie Zeitung, 16.7.1993.

17. Le Monde, 22.7.1993.

بوریس گرومُف، نمایندهٔ وزیر دفاع که در زمان خود سرفرماندهیِ نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان را به

عهده داشت و در این بین یکی‌از برجسته‌ترین مردان فرماندهی ارتش روسیه بود، آن زمان که گفت، باید "یکی به پوزهٔ" افغان‌ها بزنیم، در واقع تندروی کرد. (اشپیگل، ۹۳/۳۰، ص. ۱۲۰) البته در عین حال تأکید کرد که با قدرت نظامی نمی‌توان به هیچ راه‌حلی دست یافت. او از بروز جنگ جدید افغانستان جلوگیری کرد.

18. International Herald Tribune, 17.7.1993.

به هنگام تعیین مسئولان اصلی حملهٔ ۱۳ ژوئیه سرانجام در افغانستان، مجموعهٔ کاملی از گروههایی که متقابلاً با یکدیگر در ستیزبودند و بر سر قدرت دولت مبارزه می‌کردند، پدیدار شد. جادارد این عقب نشینی که به طور کلی حتی از طرف رسانه‌ها نیز بررسی شد، به‌طور جامع مورد توجه قرار گیرد. در مورد روابط پشت پرده ر.ک.به: بخش دوم همین پژوهش از انتشارات مؤسسهٔ فدرال BIOst آلمان.

19. Nezavisismaja gazeta,20.7.1993.

گورباچُف فاش نکرد که این اقدامات چطور باید در مرزی به طول ۱۰۰۰ کیلومتر و در منطقهٔ کوهستانی ممکن شود. مرکز مطبوعات‌نیروهای مرزی روسیه در تاجیکستان نیز صریحاً اعلام کرد، روسیه در وضعی نیست که به‌طور مؤثر مرزها را ببندد.

20. International Herald Tribune, 16.7.1993.

21. Neue Züricher Zeitung, 16.7.1993.

در این بین ۲۵۰۰۰ نفر از "نیروهای حافظ صلح" جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک المنافع نیز اضافه بر سازمان، در تاجیکستان استقرار یافتند.

22. Neue Züricher Zeitung, 20.7.1993.

23. Generlmajor Vladimir, Dudink in: Moskovskie novosti, 4.8.1933.

24. Vadim Belych, in: Izvestija, 22.7.1993.

25. Izvestija, 17.7.1993.

26. V. Litovkin, in: Izvestija, 8.9.1993

۲۷. اولین خبرها به‌همان صورتِ مرسوم در اتحاد شوروی، شامل شاخ و برگهای بوروکراسی بود. ر.ک.به: مقالهٔ الکساندر کوریُف و ویکتور لیتوفکین، در: Izvestija, 15.7.1993

28. Izvestija, 15.7.1993.

29. Le Monde , 17.7.1993.

30. Komsomols'kaja Pravda, 20.9.1993.

31. Vadim Belych,in: Izvestia, 15.7.1993.

۳۲. ویتالی سباستیانف، نمایندهٔ مجلس بر این عقیده است، در: Izvestja, 15.7.1993.

33. Jane's Intelligence Review, 11/1993.

34. Izvestija, 12.8.1993.

35. Berliner Zeitung, 22.7.1993.

36. Izvestija, 21.7.1993.

37. Berliner Zeitung,22.7.1993.

38. Süddeutsche Zeitung,27.7.1993.

۳۹. گراچُف که چتربازی ممتاز، لیکن وزیر دفاعی ستیزه‌جو بود، پیش از کودتای اوت ۱۹۹۱ مدیر مؤسسه افسرانِ سربازانِ چترباز در ریازان بود و در زمان کودتا، نیابتِ سر فرماندهی نیروی هوایی ارتش را به عهده داشت. در آن روزها و در ماه اوت وی به یلتسین پیوست و از آن زمان در تعریف سیاست روسیه در جمهوریهای مذموم و نیز در مدیریت بحرانِ موجود نقش گسترده‌ای در مولداوی، قفقاز و تاجیکستان ایفا کرد. (ر.ک. به: لوموند، ۱۹۹۳/۱۰/۶).

۴۰. مارشال یوگِنی ای. شاپوشنیکف به عنوان رئیس ستاد کل دولتهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) در مورد احتمال بروز یک درگیری جدید بین شمال و جنوب هشدار داد و خواستار یک نظام امنیت جمعی برای کسب پشتیبانی بر ضد نفوذِ روبه افزایشِ اسلام گردید. (REL/RI Research Note Briefs, S.50,16.10.1992.) همچنین گراچُف با وفاداری نسبت به یلتسین "جنوب" را (ضمن اشارهٔ خاص به شمال قفقاز) منطقه‌ای با بیشترین احتمال بروز درگیری برای روسیه خواند. (همانجا، ۲۲-۱۹۹۳/۲.۲۶، ص. ۴۰) گراچُف نیز به هنگام

دیدار از تاجیکستان، در آغاز سال بر این دیدگاه تأکید کرد (به مناسبت مذاکره دربارهٔ کمک روسیه برای تشکیل یک سپاه تاجیکی): این سپاهیان به عنوان سنگری برضد بنیادگرایی اسلامی عمل می‌کردند،ر.ک.به:
Central Asian Monitor,S.2,1993,No.2.

41. Frankfurter Allgemeine Zeitung, 28.7.1993.

۴۲. بدینسان A. Malaschenko مالاشنکو پی برد که برخی از دشمنانِ حکومت باید ممنون بنیادگرایی باشند که به‌طور تعیین‌کننده موجب وحدت سیاسی جمهوریهای سابق اتحاد شوروی شده است.
Nezavisismaja gazeta, 18.8.1993.

۴۳. وی در ۱۵ ژوئن ۱۹۹۲ بدین سمت گماشته شده‌بود، ر.ک. به: Izvestija 16.6.1992

44. Moskovskie Novosti, 4.8.1993.

45. Izvestija, 4.8.1993.

۴۶. ولادیمیر کریوچکُف، رئیس سابق کاگ‌ب در کودتای اوت ۱۹۹۱ با نقش عمده‌ای که در آن ایفا کرده بود، عزل شد. کریوچکُف نیز این دیدگاه را در موضعگیری خود طی مصاحبه باDen ("روز")، روزنامهٔ محافظه‌کارِ درجهٔ یک مورد تأکید قرار داد و گفت، حادثهٔ مرزی فقط دستاویزی برای برکناری بارانیکُف بود. وی پیش‌بینی کرد، این برکناری پاکسازی سازمان امنیت فدرال روسیه را در پی خواهدداشت،زیرا در واقع باید نیروی مداخلهٔ سریع ارتش به کمک می‌شتافت.

47. Den, Nr.30, 1-7.8.1993

عملاً در حکم یلتسین مبنی بر انجام اقداماتی برای تعدیل درگیری، به‌وضوح از "ممنوع کردن [افشای] حقایق دالّ بر بی‌مسئولیتی"، یعنی از "عدم اجرای قطعنامه‌های دولت مبنی بر تقویت مرزها و از آمادگی ضعیف برای دفاع از حمله‌های مسلحانه" در واحدهای نیروهای مرزبانی صحبت شد.(Rossijskaja gazeta 22.7.1993)

48.Nezavisismja gazeta ,1.9.1993.

۴۹. بارانیکف نیز سرانجام اعلام کرد که البته وزیر دفاع روسیه به قطعنامه‌های شورای امنیت عمل نکرده است، اما حملهٔ ۱۳ ژوئیه یک عملیات نظامی بود و لشکر ۲۰۱ امکان دفع آن را داشت.(Nezavisismja, gazeta, 1.9.1993.)

50. Siehe hierzu: Astrid von Borcke, Unsichtbare Weltmacht KGB. Steht sie hinter Gorbatschows Perestroika? Stuttgart 1989, S.209.

51. Neue Züricher Zeitung, 28.7.1993.

۵۲. ر.ک.به: ابلاغیهٔ یلتسین "در بارهٔ لغو کمیتهٔ پشتیبانی از مرزهای دولت اتحاد شوروی" در: Izvestija, 29.10.1992 آنها نیروی ضربتی عظیمی بودند که در آن زمان ۴۸۰،۰۰۰ مبارز را دربرمی‌گرفتند و به طور سنتی بیشترین (Leonid Seborsin, Rossijskaje Gazeta, 5.8.1993) میزان بودجهٔ کاگ‌ب به آنها تعلق می‌گرفت. برای مقایسه: براساس قانون دفاع در آینده باید شمار سربازان همهٔ نیروهای مسلح روسیه به ۱/۵ میلیون نفر برسد.

۵۳. به دلایل مقتضی برخی از نیروهای مسلح در اختیار سازمانهای غربی نیست. در مورد اصلاحات باکاتین ر.ک.به:

Astrid von Borcke: Vom KGB zum MBRF: Das Ende des sowjetischen Komitees für Staatssicherheit und der neue russische Sicherheitsdienst, in: Aus Politik und Zeitgeschichte, 15.5.1992, S.33-38.

54. Nezavisismaja gazeta,1.9.1993.

۵۵. روزنامهٔ Moskovkije novosti ۱۶ نظریه را که در واقع بیانگر مطالبی پیرامون اسلوب سیاسی مسکو بود برشمرد، یعنی ۱. حادثهٔ مرزی؛ ۲. جناح مخالف بارانیکُف برضد برکناری شلیاختین؛ ۳. سفر همسر وی به همراه همسر سکوکُف به سویس به دعوت بوریس بیرشتاین، تاجر مرموزی که حتی به وی تهمت زده بودند، جاسوس کاگ‌ب و نیز موساد بوده است؛ ۴. جناح مخالف کاگ‌ب برضد بارانیکُفِ "ارتشی" (وی وزیر کشور سابق بود.)؛ ۵. بارانیکُف ازگروه کارگزاران برجستهٔ کاگ‌ب پشتیبانی کرده بود و این برخلاف خواست یلتسین و دموکرات‌ها بود؛ ۶. وفاداری بارانیکُف به یلتسین دیگر زیر سؤال رفته‌بود؛ ۷. توطئهٔ مجتمع اقتصادی بین‌المللی که سازمان امنیت

مانع از هجوم آن به منابع خام روسیه شده‌بود؛ ۸. مقدمات سرنگون‌سازی حکومت که از سوی "دموکروسیه" ("روسیه دموکراسی") برنامه‌ریزی شده بود؛ ۹. پیامدهای قمار سه جانبهٔ بارانیکُف با یلتسین، روتسکوی و خاسبولاتُف؛ ۱۰. توطئهٔ خاسبولاتُف و روتسکوی که مدارکی برای افشاگری برضد نزدیک‌ترین همکار یلتسین جمع‌آوری کرده بودند (روتسکوی در ماه آوریل اعلام کرد که ۱۱ (!!!) چمدان کامل انباشته از چنین مدارکی در اختیار دارد.)؛ ۱۱. قصد بارانیکُف برای دستگیری دیمتری یاکوبوفسکی، همکار سابق بیرشتاین و جاسوس سابق خودِ وی، وقتی که در شب ۲۳ به ۲۴ ژوئیه با اطلاعاتی به مسکو رسید، در حالی که روتسکوی را به‌شدت متهم می‌کرد؛ ۱۲. درگیری با کمیسیون آندره کاخارُف، وکیل معروف در مبارزه با فساد مالی؛ ۱۳. جناح مخالف بارانیکُف برضد جاسوسی جبههٔ مخالف (محافظه‌کار) سیاسی از طریق کار و خدمت او؛ ۱۴. مسئولیت بارانیکُف برای ترویج دوبارهٔ بدترین سنتهای تاریخ کاگ‌ب، دستگاهی که در عمل به طور نظام‌مند برای برقراری دوبارهٔ مقام دیرینهٔ قدرت خود کار کرده بود (ر.ک.به: Neue Züricher Zeitung, 30.8.1993)؛ ۱۵. نزدیک شدن بارانیکُف به محافظه‌کاران مجلس عالی اتحاد شوروی و دادستانی کل؛ ۱۶. یلتسین می‌خواست پیش از آنکه نبرد نهایی برضد حکومت دوگانه را آغاز کند، سازمان امنیت را "گردن بزند" (Moskovskie novosi, 4.8.1993). آخرین مورد درعمل نباید کمترین عامل محرکی برای یلتسین، این کارشناسِ به‌دام افتادهٔ جنگ، بوده باشد.

۵۶. همکاران قدیمی کاگ‌ب، همچنان اکثریت کارکنان سازمان امنیت روسیه را شناسایی می‌کردند. (Leonid Sebarsin, in: Rossijskaja gazeta,5.8.1993) لئونید سِبارسین و کارگزاران سابق کاگ‌ب در این بین به مقامات بالایی در کشور دست یافتند. بدینسان ویکتور چِرکِسُف [چرکَسُف] در پترزبورگ به مقام ریاست جدید سازمان امنیت شهر ارتقا یافت، مردی که خود را در نبرد با مخالفان در مقام بازپرسِ مطرحِ لنینگراد و اهل "چک" نشان داده بود. (ر.ک.به: .Nezavisismaja gazeta,7.11.1992). حتی فیلیپ بابکُفِ [پاپکُف] بدنام که رئیس سابق ادارهٔ مرکزی پنجم (مبارزه با مخالفان)، عضو برجستهٔ دستگاه کاگ‌ب در زمان برژنف بود، در این میان در مقام مشاور روسلان خاسبولاتُف، رقیب یلتسین خدمت می‌کرد. (اکونومیست، ۱۹۹۳/۸/۱۴)

۵۷. وقتی یلتسین در ۲۰ مارس اعلام کرد که اختیارات فوق‌العاده را به عهده می‌گیرد، دوبار از بارانیکُف خواست که در این مورد از او پشتیبانی کند، اما او با اقامهٔ این دلیل که وی اول نسبت به قانون اساسی وفادار است و پس از آن به رئیس جمهور، این درخواست را رد کرد. از آن پس یلتسین از وزیر امنیت چپگرای خود دست برداشت. بارانیکُف پس از برکناری تأیید کرد، ماههاست که دیگر به رئیس‌جمهور دسترسی ندارد. یلتسین به جای او به ویکتور یِرین، وزیر کشور تکیه کرد که نظیر گراچُف فردی مطیع محسوب شد. (اکونومیست، ۱۹۹۳/۸/۱۴).

58. The Economist, 14.8.1993.

۵۹. Den 1-7.8.1993, Nr.20. پارلمان محافظه‌کار به طور مشخص سعی داشت، پس از تعیین مجازات یلتسین به‌دلیل حالت فوق‌العادهٔ ۲۱ سپتامبر باردیگر بارانیکُف را به سِمَت وزیر امنیت بگمارد. اما این بار نیز بارانیکُف نشان داد (به‌وضوح پس از درگیری‌اش بر سر مسألهٔ وفاداری) که به‌عنوان یک هم‌پیمان، فرد متزلزلی است، زیرا به‌سرعت شایع شد که وی در این درگیری (که سرانجام نیز منجر به خونریزی گردید) باز هم تغییر موضع داده و طرف رئیس جمهور را گرفته است. خود او این موضوع را تکذیب کرد. (اینترنشنال هرالد تریبون، ۱۹۹۳/۹/۲۸).

۶۰. بارانیکُف سرانجام خود در بیان علل برکناری‌اش با اشاره به زیرپاگذاشتن "موازین قومی" اعلام داشت: همهٔ ماجرا در عین حال، هم به نسبت ساده و هم نسبتاً پیچیده است و در سطح ماجراهای سیاسی است. وی گفت: این موضوع "در مقایسه با دسیسه‌های درباری چقدر می‌توانند تلخ باشد". وی معتقد است منافع اقتصادی سازمانهای مافیایی و منافع مخالفان استقرار یک امنیت دولتی قدرتمند و سرانجام نیز یک توطئهٔ بزرگ در داخل و خارج کشور در پشت این اقدام نهفته است. وی به‌وضوح به افسران اطلاع امنیت کشورهای عضو جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع اشاره کرد.(Nezavisimaja gazeta, 1.9.1993)

61. Neue Züricher Zeitung, 30.8.1993.

62. I. Polescuk, Nezavisimaja gazeta, 21.9.1993.

۶۳. یلتسین نظر به اعلام درگیری "نهایی" با قوهٔ مقننه در پاییز ۱۹۹۳، این اواخر طوری رفتار می‌کرد که گویی به حصول اطمینان از وفاداری سازمان پیشنهادی حزبِ مخالف علاقه‌مند است (ر.ک.به:Neue Züricher Zeitung, 30.8.1993) و انتقادگران تا بدانجا پیش رفتند که تأکید کردند، صلاحیتهای به ظاهر قانونیِ سازمان امنیت بیش از گذشته است.

۶۴. گولوشکو در ژانویه ۱۹۹۲ پس از استعفای باکاتین در سِمَت نمایندگیِ وزیر امنیت آغاز به کار کرد و به سرعت نمایندهٔ اولِ بارانیکُف شد. (Argumenty i fakty, no. 39,1993; Süddeutsche Zeitung, 29.7.1993)

۶۵. بنا بود گولوشکو به هنگام پیشنهاد این سِمَت از وی تقاضای مُهلت کند. اما به عنوان یک "خارجی" این خطر را پذیرفته بود که جانشین بارانیکُف شود. (نزاویزیمایاگزتا، ۱۹۹۳/۹/۲۱) در بدو امر عملاً یک گروه، کاندیدای جانشینیِ بارانیکُف شده بودند: ۱. سِوُستیانُف [سِواستیانُف]؛ رئیس امنیت لیبرال مسکو که سابق براین همکار نزدیک آندره ساخارُف، رئیس کمیتهٔ دفاع و امنیت بود. اس. اشتپاشتین [استپاشین]، رئیس سابق "سازمان امنیت فدرال" AFB؛ و.ایوانکُف [ایوانِنکو]؛ گالینا استارُوُیتُوا، نمایندهٔ زن برای پست وزارت دفاع و سرانجام آلکسی ایلیوشنکو، رئیس ادارهٔ نظارت‌بر ریاست جمهوری روسیه، که بیشترین شانس انتخاب را داشت. (ایوان رودین، در: نزاویزیمایا گزتا، ۱۹۹۳/۷/۳۰)

۶۶. ژنرال ارتش گولوشکو (هولوشکو) متولد ۱۹۳۷ در اصل اوکراینی است. در مورد اصلیت، میزان دانش‌آموختگی، سیرِ ارتقای شغلی و ایدئولوژی، مطمئناً وی تابع آن "انترناسیونالیسمِ" اتحاد شوروی بود که بنابوده است، شکل جدیدی از جامعهٔ ملت شوروی را مطرح کند. وی پس از ۳۰ سال خدمت در کاگ‌ب (از سال ۱۹۶۳)، کارشناسی به لحاظ سیاسی بی‌طرف است.

اما انتخاب وی احتمالاً با تردید، دموکرات‌ها را راضی کرده است. گولوشکو مدت مدیدی در دستگاه مرکزی امنیت دولت مشغول به‌کار بود. (کورانتی، ۱۹۹۳/۷/۳۰) این فعالیت بر قابلیت وی برای سِمت جدید افزود. اما از دیدِ لیبرال‌ها نمی‌توان به‌سادگی از این موضوع گذشت. علاوه بر این او از ۱۹۷۴ در ادارهٔ مرکزی پنجم که شهرت خوبی نداشت، ادارهٔ مبارزه با مخالفان (مسئول تعقیب مخالفان) شاغل بوده‌است و دفتر دوم روابط ملیتی را (2-jotdel) اداره می‌کرد. (از این رو امروز حوزهٔ کارشناسی او دارای اهمیتی بیش از گذشته است.) از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ گولوشکو سرپرست دبیرخانهٔ کاگ‌ب بود. وی در ۱۹۸۷ رئیس کاگ‌ب در اوکراین شد (دومین دستگاه امنیتی عظیم نظام اتحاد شوروی) و تا ۱۹۹۱ عهده‌دار این سمت بود. او در اوکراین "کارگزار مسکو" محسوب می‌شد.(ر.ک.به: Süddeutsche Zeitung, 29.7.1993؛ Argumenty i fakty ,No.39,1993)

۶۷. دست‌کم گولوشکو از زمانی که در ۱۹۸۷ به عنوان رئیس کاگ‌ب در اوکراین جانشین "س. موخا" شده بود، به‌طور آشکار ضمن حمایت از سیاست پرِسترویکای گورباچُف اعلام کرد: "حال رهبری کاگ‌ب در جمهوریهای فدرال سعی دارد این موضوع را برای مردم روشن سازد که ما یک سازمان "توطئه‌گر"، سیاسی و با سیستم بسته نیستیم. ما در هر زمینه‌ای از فعالیتهایمان که مقدور باشد در پی صراحت بیشتر هستیم". وی ادامه داد که خود او نمایندهٔ نسل نوینی است که نظرهایشان به طور تعیین‌کننده‌ای توسط بیستمین کنگرهٔ حزبی نیکیتا خروشچف (که در ۱۹۵۶ رسماً از میان بردن افکار استالینی را آغاز کرده بود) مشخص شده‌اند. (مقایسه کنید با: پراودا اوکراینی، ۱۹۸۸/۸/۹) البته ممکن است، تحقیقات وی در تومسک Tomsk سیبری، با عنوان "تیولِ" ایگور لیگاچُف، (رقیب توانمند گورباچُف) بدین معنا باشد که گولوشکو نیز با این پیشاهنگِ اصلاحاتِ متقابل، روابط خوبی داشته است.

68. Süddeutsche Zeitung, 20.9.1993;Nezavisimaja gazeta, 21.9.1993.

69. Vgl. W. Safire, International Herald Tribune, 24.9.1993.

۷۰. یلتسین طی سخنرانی خود در مسکو در ششم اکتبر و در مورد رخدادهای سوم و چهارم همان ماه بار دیگر تأکید کرد: "ما به اصلاحات ارزشمندی در ارتش و سازمان امنیت نیازداریم." (Ferseh-/ Hörfunkspiegel Ausland, 7.10.1993, S.6)

۷۱. چنان‌که اکونومیست به تاریخ ۱۹۹۳/۸/۱۴ نوشت، گماشتن ولادیمیر آ. روبانُف، مطرح‌ترین انتقادگر کاگ‌ب که در این میان به سِمَت ریاست بخش «تجزیه و تحلیل» در سازمان امنیت، و در ۱۱ اوت به عنوان معاون دبیر شورای امنیت گماشته شد، نشانگر آن است که یلتسین آشکارا قصد دیگری داشته است (روسیسکایاگزتا، ۱۹۹۳/۸/۱۱)

۷۲. Neue Züricher Zeitung, 24.9.1993 گویا خودبارانیکُف حتی به زیردستان کنونی خود در سازمان امنیت نیز رو کرده‌است تا آنان از قانون اساسی و پارلمان پشتیبانی کنند، ولی در عین حال به‌وضوح وفاداری کامل خود را نسبت به یلتسین همچنان حفظ کرد. از نظر او این تنشها نمی‌توانستند مدت زیادی دوام داشته‌باشند. پس از حمله و تصرف "کاخ سفید" و زندانی کردن بارانیکُف، وی که به هرحال دچار اختلال فشار خون بود، ناگزیر به‌سرعت در بیمارستان بستری شد.

73. Generalmajor Vladimir Dudnik, in: Moskovskie novosti, 8.8.1993.

74. Pravda, 21.5.1992.

۷۵. شاپوشنیکُف پس از آنکه به‌طور غافلگیرانه از سرفرماندهی نیروهای نظامی جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع برکنار شد، به اصرار "نورسلطان نظربایِف"، رئیس جمهور قزاقستان، "لئونید کراچُف" از اوکراین و "لئون تر- پتروسیان" از ارمنستان، همچنین دیگر دولتهای عضو آن جامعه (V. Litovkin , in: Izvestija, 17.6.1993) این سِمَت را پذیرفته و در دهم ژوئن ۱۹۹۳ آغاز به کار کرده بود.

76. The Economist, 14.8.1993. S.148.

77. Aleksandr Mozgovoj, in: Russijskaja gazeta, 29.7.1993.

78. Izvestija, 12.8.1993.

۷۹. علاوه براین مجموعه دلایل دیگری نیز دخیل بودند. به لحاظ کاملاً حقوقی ـ اداری او به عنوان افسر فقط می‌توانست مشاور رئیس‌جمهور شود و امکان تصدی یک سِمَت غیرنظامی کشوری را نداشت. مجلس، او را برای سِمَت جدیدش تأئید نکرده بود. مطمئناً محافظه‌کاران در مقابل او سیاست ترور شخصیت را در پیش گرفته و مدعی بودند که وی به ژنرال شالیکاشویلی، سرفرماندهٔ نیروهای ناتو[افسر گرجی‌تبار امریکایی (م.).] قول داده است، نیروهای نظامی جامعهٔ دولتهای مشترک‌المنافع هرگونه دستور رهبری ناتو را در مورد صربستان اجرا کنند. (نشریهٔ پراودا، ۱۹۹۳/۴/۲۴) بعید نیست کارکردِ تا آن حد نامطلوبِ شورای امنیت، خود نقش تعیین‌کننده‌ای در اتخاذ تصمیم وی ایفا کرده‌باشد. نقش کمیته به کارکردی کاملاً مشورتی محدود شده‌بود. شاپوشنیکُف در بحران حادِ ناشی از حادثهٔ مرزی ۱۳ ژوئیه نتوانست برای تهیه و تنظیم واکنشهای احتمالی که رئیس‌جمهور را برای اتخاذ یکی از آن امکانات قادر به تصمیم‌گیری می‌ساخت، شورای امنیت را احضار کند. گویا رئیس‌جمهور در این زمان به مرخصی رفته‌بود.

80. Russijkaja gazeta, 16.7.1993.

81. Izvestija, 12.8.1992; siehe auch Schaposchnikows Interview in Megalopolis ekspress, 28.7.1993



جنگ داخلی تاجیکستان:

تراژدی محلی یا مبارزه‌طلبی ژئوپلتیکی؟

آستریدفُن بُرکه[1]

فصل ۱

یک تراژدی کاملاً محلی؟

وقوع جنگ داخلی تاجیکستان در سال ۱۹۹۲ و پیامدهای حاصل از آن چندان توجه غرب را به‌خود جلب نکرد. پس از پایان رویارویی میان ابرقدرتها به‌ظاهر چنین زدوخوردهایی به صورت رخدادهایی کاملاً منطقه‌ای و یا صرفاً محلی درآمدند که از نظر منافع ژئوپولتیکی هیچ اهمیتی نداشتند و حداکثر از جنبهٔ منافع بشردوستانه در مدّنظر قرار می‌گرفتند. اما با توجه به فزونی نگران‌کنندهٔ جنگهای داخلی در جهانِ پس از جنگ سرد، باید فوری احتمال بروز خطرهای حاصل از این جنگها را برای ثبات نظام قراردادیِ دولتی و اقتصادیِ بین‌المللی بررسی کرد[۲]. در دراز مدت ممکن نیست "شمالِ" غنی و باثبات تحت تأثیر "جنوبی" آشفته و متلاطم قرار نگیرد: "محل برخورد این دو فضای متضاد، آشکارا دراتحاد شوروی است. در اینجا سرنوشت روسیه و همسایگانش می‌تواند برای موازنهٔ نیروهای شمال و جنوب وزنهٔ سنگینی باشد[۳]."

این زدوخورد برای طرفهای متعهد[۱]، به‌معنای کاملِ کلمه بخشی از تهاجم جهانیِ بنیادگراییِ اسلامی تلقی می‌شد. در اواخر آوریل ۱۹۹۲، مجاهدین کشور همسایه، افغانستان تحت امر برجسته‌ترین فرماندهٔ نظامی خود، احمدشاه مسعود که خود یک تاجیک بود، به کابل لشکرکشی کردند. بدین ترتیب این فکر قوت گرفت که تاجیکستان می‌تواند مهرهٔ حساسی برای ویران‌سازیِ سراسر منطقه باشد که در آن صورت موج بنیادگرایی و هرج و مرج، دیگر نه در برابر مرزهای روسیه که حتی در برابر دروازه‌های مسکو نیز توقف نخواهد کرد.[۴] در همان سال ۱۹۹۲ بر اساس هشدار یک کارشناس نظامی صدها حزب و گروه تندرو، نیمه رسمی و غیرقانونیِ اسلامی در پایتخت روسیه وجود داشت.[۵]

اسلام کریمُف، رئیس دولت ازبکستان بیش از همه نگران بود. وی تاجیکستان را یک "بمب ساعتیِ" بالقوه نامید و اظهار داشت که این مسأله، به‌ویژه متأثر از رویدادهای افغانستان است، زیرا درعمل مرزی بین تاجیکستان و افغانستان وجود ندارد و به‌شدت ارسال اسلحه و مواد مخدر به داخل جریان دارد. درواقع بنیادگرایان با بیش از ۱۵۰۰۰ مبارز، قدرت را در دست دارند.[۶] "اگر این فرایند متوقف نشود، ممکن است کل منطقهٔ خاورنزدیک به شکل یک بُشکهٔ باروت درآید.[۷] در بهار سال ۱۹۹۲ اکثر ناظران سیاسی پیش‌بینی کردند که ازبکستان به هرحال تا پایان ۱۹۹۳ شاهد بروز یک انقلاب اسلامی خواهد بود.[۸]

اخطار شده بود که انقلابهای اسلامی از نوع طبقاتی نیستند و جنبهٔ ژئوپولتیکی دارند.[۹] هدف این انقلابها "تقسیم دوبارهٔ" دنیاست.[۱۰] در واقع دلایل بروز جنگ داخلی تاجیکستان ویژگیهای خاص و بسیار پیچیده‌ای داشت و پدیده‌ای نبود که از خارج تحمیل شده‌باشد. مسعود در مورد نقش افغانستان و به‌ویژه حزب جمعیت اسلامی می‌گوید: "آزادسازی افغانستان اعتمادبه‌نفسی نو به همگان اعطا کرد." اما به گفتهٔ وی، نهضت او هیچ نفوذی در تاجیکستان نداشت، زیرا فاقد منابع مالی و ابزارهای کمکی لازم بود.[۱۱] اما اگر نظامیان روس (و امریکا) احتمال بروز جنگ دیگری را به‌ویژه "در جنوب" می‌دهند، دلایل

۱. رؤسای دولت و احزاب آسیای مرکزی ابتدا تصور می‌کردند که اسلام به دلیل سُنت اقتدارطلبانه‌اش نسبت به اندیشه‌های لیبرال غربی، تهدید بسیار بسیار ضعیفی‌برای رژیم آنها به شمار می‌رود. اما وقتی جنبش سازمان یافتهٔ اسلامی درعمل به‌پاخواست، ناگهان نظرشان برگشت. رژیم گورباچُف در ۱۹۸۶ در قلمرو حکومت خود به اسلام اعلان جنگ کرد. ر.ک‌به:
.ff462.S .9891,tragttutS-nesuahueN ,BGK thcamtleW erabhcisnU ,ekcroB .V

خوبی در دست دارند.(۱۲) در این میان ناتو نیز افراطگرایی اسلامی را به‌طوررسمی تهدیدی عمده و جدید اعلام کرد.

به‌علاوه سرنوشت روسهای "خارجهٔ نزدیک" در روسیه یک جریان مهم سیاسی به راه انداخت. موضع مسکو نسبت به درگیری، انتظارِ جداسازی نیروهای درگیر، مداخله با حفظ صلح یا اساساً با استقرار صلح و احتمالاً با بلندپروازیهای نئوامپراتوری بود، از این‌رو روشن بود که این موضع به‌ناچار در روندِ ادامهٔ توسعهٔ داخلی روسیه تأثیر می‌گذاشت، زیرا سازگاری سُنت امپراتوری و دموکراسی، یعنی اندیشهٔ مدرن، با یکدیگر به‌ندرت ممکن می‌شود. از سوی دیگر رهبری نظامی حکومت یلتسین، اهمیت این مسأله را یادآور شد که عقب‌نشینیِ صرف از تاجیکستان به بروز یک کشتار جمعی در سطح کشور منجر می‌شود و در انتها دیگر "نه جمهوری"ای در تاجیکستان باقی می‌ماند و "نه ملتی".(۱۳)



فصل ۲

بحران تاجیکستان و ظهور جناح مخالف

علل واقعی بروز جنگ داخلی در تاجیکستان از ماهیت درونی آن، یعنی وجود نبرد "نخبگانِ" منطقه‌ای بر سرقدرت ریشه می‌گرفت و در پس‌زمینهٔ یک بحران ریشه‌دار اقتصادی و اجتماعی نهفته بود(۱۴).

تاجیکستان با سطحِ متوسط زندگی به میزان تنها ۵۷ درصدِ دیگر جمهوریهای شوروی،از همه تهیدست‌تر بود. از چندین دههٔ قبل کمبود فزایندهٔ زمین و آب احساس می‌شد، زیرا در زمانی کمتر از ۱۰۰ سال جمعیت به میزان ۱۰ تا ۱۲ برابر افزایش یافت(۱۵) و تاجیکستان از نظر رشد جمعیت در صدر کشورهای جهان قرار گرفت. تنها در ۱۹ درصد از مناطق کوهستانی، امکان کشت وجوددارد. با ۲۶ درصد بیکاری، اکثر مردم به کشاورزی اشتغال دارند. ازهم‌گسیختن پیوندهای اقتصادی سابق‌با پایان حاکمیت شوروی در سال ۱۹۹۱، بحران را به اوج خود رسانید.

در اواخر دهۀ ۱۹۸۰ و در جریان سیاست فضای باز سیاسی (گلاسنوست[1])، استراتژی رژیم حزبی تاجیکستان با وجود عدم آمادگی برای انجام اصلاحات سیاسی، ضمن آزادسازیِ(۱۶) مسألۀ سیاستِ زبان و مذهب به عنوان "سوپاپ اطمینانِ" افکار عمومی، همۀ راهها را به روی ملی‌گرایی تاجیک با سوگیری پان‌ایرانیسم (وحدت اقوام ایرانی) بازگذاشته بود. در سپتامبر ۱۹۸۹ جبهه‌ای دموکرات، به نام رستاخیز بر اساس الگوی جبهه‌های مردمی در بالتیک و نهضت دموکراتیک روسیۀ آن زمان تشکیل شد. این جبهه قصد داشت آگاهی ملی مردم راگسترش دهد و خواستار دموکراسی، تجدید حیات خط فارسی[2] (عربی)، اعلان زبان تاجیکی به‌عنوان زبان رسمی، خصوصی‌سازی اقتصاد و نیز (پس از نوامبر ۱۹۹۱) لغو نظام جدید ریاست جمهوری بود.(۱۷)

در اوت ۱۹۹۰ حزب دموکرات تاجیکستان به رهبری شادمان یوسف از حزب رستاخیز جدا شد.(۱۸) در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۱ نهضت اسلامی تاجیکستان نیز که از ۱۵ سال قبل در پشت صحنه حاضر بود، در تاجیکستان به‌صورت قانونی درآمد.(۱۹) در ابتدا این نهضت خود را میانه‌رو نشان می‌داد، افراطگرایی و تروریسم را به‌صراحت رد کرد و خواستار اِعمالِ فوری شریعت (حقوق مذهبی اسلام) نبود.احتمالاً رهبران این حزب رؤیای حکومت الهی را برای درازمدت در سر پرورانده بودند.(۲۰) طی جنگ داخلی، در این حزب دگرگونی ژرفی به‌وجود آمد. هر کس نمی‌خواست به آنان بپیوندد، بی‌درنگ نامِ کافر (بی‌دین) می‌گرفت.

نهضتِ اسلامی به ساختارهای ارتباطی و اجتماعیِ سنت مرتبط بود، از این‌رو ظرفیت بسیج مردمی به میزان زیادی توسعه یافت.(۲۱) اهداف نهضت اسلامی تاجیکستان که به اجرای دوبارۀ سنتهای قدیمی اسلام می‌انجامید، بیشتر مورد استقبال کشاورزانِ در ابتدا محافظه‌کار و ساکن کوهستان (در غَرم، قراتگین، قُرغان‌تپه و کولاب، البته به‌طور نابرابر) قرارگرفت و آن شعارهای روشنفکرانِ دموکرات که اساساً الهام‌گرفته از ارزشهای غربی و عموماً انسانی بود(و البته برای این طبقه نامفهوم)، راه به‌جایی نبرد.

---

۱. Glasnost (به‌روسی = عموم مردم): هدف از این سیاست در نیمۀدوم ۱۹۸۰ شفاف‌سازیِ روند ایجاد ارادۀ سیاسی در احزاب و دولت و مشارکت‌دادنِ مردم در «تغییر ساختارسیاسیِ» (---- پِرِستروئیکا، در: همین کتاب، زیرنویس ص.۷۵) حاکم بود.

۲. برای جداکردن کشور از ریشه‌ها و نیز روابط تاریخی و اسلامی‌اش در خاور نزدیک، در پایان دهۀ ۱۹۲۰ ابتدا خط لاتین و در ۱۹۴۰ با تغییری جزئی، خط سیریلیک معمول شد.



فصل ۳

نقش نبیِف و جبههٔ مردمی

بیشترین تقصیر در شعله‌ورشدن جنگ داخلی تاجیکستان متوجه رحمان نبیِف، رئیس حزب کمونیست است. نبیِف که در ۱۹۸۵ و در زمان گورباچُف از کار برکنار شد[۱]، به نیروهای اسلامی نزدیک گردید.(۲۲) او در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۹۱ در جامعه‌ای تا آن حد اقتدارطلب و متأثر از روابط حامیان خود و نیز در جامعه‌ای همچون جامعهٔ تاجیکستان که کمتر به خود متکی است، ۵۷ درصد آرا را کسب کرد. نبیِف، هر چند به خلاف واقع ادعا کرده بود، می‌خواهد تنها به طریقی مهارپذیر به سوی یک نظمِ جدیدِ کثرت‌گرا گام بردارد، اما هنوز کار را آغاز نکرده بود که دوباره به صورت یک خودکامهٔ کمونیست درآمد. وی پس از انتخابات در حالی که رئیس کاگ‌ب، وزیر اموداخلی و دادستان کل جمهوری(۲۳) اطرافش را گرفته بودند، در نخستین مصاحبهٔ مطبوعاتی خود حاضر شد. حزب کمونیست که بی‌درنگ پس از تلاش برای کودتا در اوت ۱۹۹۱ حقیرانه در مسکو شکست خورده و زیرفشار جناح سیاسی مخالف از سوی رئیس جمهور "قدیرالدّین اصلانُف" در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۱ منع فعالیت شده بود، در ژانویه

---

۱. به گفته همکاران نزدیک نبیِف، او دست به کار شده بود تا خود را از مسکو برهاند و تاجای ممکن منافع ملی تاجیکستان را حفظ کند.

۱۹۹۲ باردیگر به ثبت رسید. این حزب علاوه‌بر اموالش، عنوان دیرین خود، یعنی تنها حزب کمونیست در قلمرواتحاد شوروی را بازپس گرفت.

دراین میان فضای داخل کشور در معرض خطر قرار داشت. ناآرامیهای فوریه ۱۹۹۰ نیز خود اخطاری محسوب می‌شد.این ناآرامیها از شایعه‌هایی سرچشمه می‌گرفت، به این ترتیب که گویا قرار بود معدود خانه‌هایی راکه افراد محلی از دهها سال قبل در انتظارشان به سر برده بودند، به قربانیان ارمنیِ زلزلهٔ شهر دوشنبه بدهند.(۲۴) در آن سال تاجیکستان از نظر میزان مهاجرت، بعد از آذربایجان در جایگاه دوم قرار می‌گرفت و در آن زمان این میزان پنج برابر مهاجرت در سطح اتحادیه بود که سبب تشدید این بحران نوپامی‌شد.[۱] از پاییز ۱۹۹۱ این تنشها به طور مداوم در حال افزایش بود. ناآرامیها بی‌درنگ از بهار ۱۹۹۲ شروع و در تابستان به جنگ محلی منجر شد. وقتی وزیر کشور رسماً "نوجوانُف" را به رشوه‌خواری متهم کرد، صفرعلی کِنجایِف، سخنگوی پارلمان و اهل خجند (لنین‌آباد) این ناآرامیها را به راه انداخت. سپس "نوجوانُف" همچنین به علت آن‌که از قرار خارج از حدود صلاحیت خود عمل کرده‌بود، مجبور شد از خدمت کناره گیرد.[۲] اما این مسأله سبب برانگیختن هموطنان وی شد، به طوری که آنان در ۲۳ مارس ۱۹۹۲ در میدان شهیدان،[۳] با تظاهرات خواستار کناره‌گیری کِنجایِف(۲۵) و همچنین نبیِف(۲۶) شدند. در این هنگام شعارهایی از جمله "امریکا نه، ایران آری!" و نظیر آن از جانب انقلاب ایران بلند شد.(۲۷)

به‌همین دلیل طرفداران نبیِف به رهبری "سنگک صفرُف" با نام نظم "قانونی" در میدان آزادی شهر کابل تظاهرات خنثی‌کننده‌ای را با پشتیبانی مراکز رسمی به راه انداختند. نبیِف که روابط خود را با حامیانش به‌منظور ایجاد نیروی شبه‌نظامیِ خصوصی به‌خطر انداخت، در پنجم مه با توزیع ۱.۷۰۰ مسلسل در بین طرفداران خود از طریق دستگاه امنیتی، تشکیل جبههٔ مردمی

---

۱. از ۱۰.۰۰۰ نفر سکنه، ۱۱۴ نفر کشور را ترک گفتند و این در بین روسها ۹۵۳ نفر از ۱۰.۰۰۰ نفر، یعنی تقریباً بالغ بر یک دهم بود. تا ۱۹۹۲ حدود ۷۰.۰۰۰ نفر روس، مهاجرت کردند، طوری که شمار روسها به ۵/۵ درصد جمعیت کاهش یافت. این میزان فقط در قفقاز به نسبت بسیار پایین بود.

۲. اما دلیل واقعی آن بود که نوجوانُف در فوریه ۱۹۹۰ هنوز از شدت عمل در مورد خود نمی‌ترسید و در سپتامبر ۱۹۹۱ طبق دستورالعملهای شفاهی، مبنی بر آن‌که او وجود شرایط غیرعادی و وضعیت استثنایی آن زمان را مطرح کند، قاطعانه این اتهام را رد کرد.

۳. این میدان همان میدان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان بود که پس از کشتار مردم بی‌دفاع در ۱۲ فوریه ۱۹۹۰، "میدان شهیدان" نام گرفت. "قهار محکومُف [مَحکَمُف]" که مردم را در انتظار سخنرانی خود گذاشته بود، به وعدهٔ خود عمل نکرد و در عوض سربازان حکومتی به مردم حمله کردند.

را اعلام کرد. دو روز بعد مخالفان به کاخ ریاست جمهوری حمله کردند. اما بار دیگر با توجه به میانجیگری قاضی تورَجانزاده، رهبر با نفوذ و روحانی مسلمانانِ(۲۸) تاجیکستان طی مذاکراتی مصالحه انجام گرفت و در هشتم مه تشکیل یک حکومت ائتلافی اعلام شد. مخالفان هشت کرسی از ۲۴ کرسی، شامل سِمَتهای کلیدی در وزارتخانه‌های خارجه، امنیت و دفاع و نیز مقام ریاست سازمان صدا و سیما را کسب کردند. نبیِف به‌ظاهر در مقام ریاست جمهوری باقی ماند، زیرا تورَجانزاده خوب می‌دانست که رئیس جمهور "ضامن وحدت ارضی" کشور محسوب می‌شود.(۲۹) در غیر این صورت خجند و به تَبَعِ آن حدود ۴۰ درصد(۳۰) از جمعیت و ۷۰ درصد(۳۱) از محصولات صنعتیِ جمهوری در خطرِ فروپاشی قرار می‌گرفت.

البته در این مصالحه، نومنکلاتورای خجند (که همهٔ رؤسای حزب را ظرف ۳۰ سال گذشته، به انضمام نبیِف به کار گماشته بودند) و نیز طرفداران آنها در کولاب[1] قابل قبول به‌نظر نمی‌رسیدند. تورَجانزاده نمی‌توانست در آخر کار از سوی نبیِف انتخاب شده باشد زیرا آشکارا موافقتنامه‌ای با تندروهای کمونیست و خجند امضا کرده بود.(۳۲) اکثریت عظیمی از ازبک‌ها نیز درکنار روسها و به‌ویژه "گارنیسان"ها، طرف نبیِف بودند.(۳۳)

اِعمال زور در تابستان به ولایت جنوب منتقل شد. نیروهای شبه نظامی کولاب با امضای موافقتنامهٔ هفتم مه ۱۹۹۲ به هیچ عنوان متلاشی نشدند و در بخش کولاب به نمایندهٔ مخالفان حمله کردند.(۳۴) مخالفان سعی داشتند از ناحیهٔ خود، راه تدارکات را بر کولابی‌ها ببندند. اِعمال زور گسترش یافت، به‌ویژه در قُرغان‌تپه، در شهر تاریخی غرم و در بین مسلمانان آشوبهای وحشتناکی به پا بود.(۳۵) در هفتم سپتامبر ۱۹۹۲(۳۶) نبیِف در فرودگاه دوشنبه اندکی پیش از عزیمت به خجند، وقتی جبههٔ مخالف "جوانان تاجیکستان" با مسلسل تهدیدش کرد، ناگزیر شد استعفای خود را اعلام کند.(۳۷) در همین ماه لشکر ۲۰۱، شهر قُرغان‌تپه را "آرام کرد".

جبههٔ خلق تا نوامبر ۱۹۹۲ مهار مهم‌ترین منطقهٔ کشور را به‌دست گرفت. در ۱۱ نوامبر شورای بزرگ در خجند تشکیل جلسه داد. شمال، بی‌آنکه کاری برایش انجام شود، درگیر یک جنگ گسترده باقی مانده بود. هدفِ اعلام‌شده آن بود که روند صلح در کشور آغاز شود. نبیِف برخلاف انتظاراتش دوباره به سِمَت پیشین گماشته نشد. نظام ریاست جمهوری لغو گردید. ریاست جدید شورای بزرگ به‌عهدهٔ امامعلی رحمانُف، یکی از رؤسای کُلخوز، اهل کولاب و

---

۱. کولابی‌ها به طریق سنتی در ارتش و دستگاه امنیت نقش مهمی به‌عهده داشتند.

متحدِ نزدیکِ "سنگک صفرُف" که اهل همان روستای "دنغزک"[دَنغَره] بود، گذاشته شد.[۱] با وجود این، مصالحهٔ اعلان شده پس از سه ساعت مذاکره با فرماندهان جبهه در پشت درهای بسته، تنها تا پایان جشنی که پس از آن برگزار شد، دوام آورد. سپس جنگ از سرگرفته شد.

در دسامبر ۱۹۹۲ شهر دوشنبه پس از اعلام آمادگیِ صریحِ برخی اعضای حکومت دموکرات ـ مسلمان برای همکاری و خروج مبارزان دموکرات ـ مسلمان از آنجا به رهبری صفرُف، به تصرف جبهه خلق درآمد.

اهداف اعلام شدهٔ "بابا صفرُف[۲]"، رهبر با ارادهٔ جبههٔ خلق، مردی که بهظاهر دارای احساس خشک عدالت‌طلبی و یک خصلت خاص ذاتی بود و طرفدارانش او را "کاسترو"ی تاجیکستان می‌دانستند، شامل اتحاد صمیمانه با روسیه، برقراری دوبارهٔ نظام اتحاد شوروی و محو کامل "پلیدی دموکرات‌ها" تا مسکو بود. وی با چنین "برنامه"ای محبوبِ ارتش روسیه شد. سنگک مباهات می‌کرد که: "سراسر پادگان زیر فرمان من است"(۳۸) پاول گراچُف، وزیر دفاع پس از مرگ صفرُف در مارس ۱۹۹۳(۳۹) او را یک "میهن‌پرست واقعی"(۴۰) نامید. پشتیبانی قاطع به ایجاد یک واحد ویژه[۳] منجر شد که همکاران وزیر کشور ازبکستان نیز در آن حضورداشتند. این واحد در شهر تِرمِذ ازبکستان برپا گردیده و در ۱۰ دسامبر به درخواست رژیم رحمانف و برای زیرنظرگرفتنِ گروههای شبه نظامیِ هرج‌ومرج‌طلب وارد پایتخت شده بود.(۴۱) به‌دنبال آن، جور و ستم به طور عمومی بر اساس مقیاسهای صرفاً منطقه‌ای (که ظاهراً زیر نظر مرکز هم نبودند) آغاز شد، یعنی کافی بود، کسی اهل غَرْم یا پامیر باشد تا همه نوع آزار و بی‌احترامی بر او روا شود.[۴]

---

۱. بنا بود صفرُف، به‌صراحت رحمانُف را "مرد خود" بنامد.
۲. در تاجیکستان به فرد با نفوذی که مورد قبول عام باشد، "بابا" می‌گویند. صفرُف در مطبوعات کمونیستی تاجیکستان به منظور حفظ احترام، به "بابای سنگک" شهرت یافته بود (م.).
۳. در وزارت کشور.
۴. در تاجیکستان بین ساکنان جلگه‌ها، تاجیک‌های سنت‌گرای کوهستان و کشاورزانِ به‌شدت محافظه‌کار و زاهدمآب تفاوتهای بسیاری وجود دارد که از نظر مسائل شهری، دوزبان‌بودن آنها و اساساً فرهنگ همسان روزمرهٔ ازبک‌ها به زحمت می‌توان آنها را از هم تمیز داد. قدرت شوروی طی دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ بر اساس نیاز برنامهٔ تأمین نیروی کار، برای اجرای سیاست تک‌محصولیِ پنبه، کشاورزان کوهستان‌نشین رابه دره‌ها کوچ داده بود. از این رو بروز تنشهای اجتماعی از پیش، برنامه‌ریزی شده بودند. جنگ محلی، حمله‌ای بود به این "کوچنده‌ها"، زیرا مشکل کمبود زمین به‌طور تهدیدآمیزی بروز کرده بود. غرمی‌ها در این بین از نظر اقتصادی از موفقیت واقعی برخوردار بودند، اما لنین‌آباد و کولاب برای آنان هیچ امکانی برای مشارکت در قدرت سیاسی فراهم نکردند و بدین ترتیب شبکهٔ ملاها، اغلب هواداران خود را از بین آنان جذب می‌کردند و تقریباً همهٔ کارگزاران نهضت اسلامی اهل درهٔ غَرْم بودند.
از طرف دیگر بیشترین پامیری‌های شرقِ ولایت بدخشان کوهستانی شیعهٔ اسماعیلی هستند. سید و پیر روحانی آنان آقاخان است. آنان هیچ علاقه‌ای به بنیادگرایی ندارند. زنانشان از حقوق مساوی با مردان برخوردار و بی‌حجاب‌اند. به این دلیل پامیری‌ها زیر پرچم دموکرات‌ها مبارزه می‌کردند. منطقهٔ آنان در ۱۱ آوریل ۱۹۹۲ اعلام جمهوری خودمختار کرد و اساساً در پی استقلال کامل بود.

در اوایل سال ۱۹۹۳، ۱۰۰ هزار نفر (اغلب اهل غَرْم و پامیر) زیرفشار کولابی‌ها و ازبک‌های متحد با آنان به افغانستان گریختند. آمارهای ارائه شده از شمار قربانیان جنگ داخلی بی‌اندازه با یکدیگر ناسازوارند (طبق آمار "رسمی" شهر دوشنبه). شمار کشته‌شدگان از ۲۰ هزار تا حدود ۳۰۰ هزار نفر و بنابه برآورد صندوق کمک به پناهندگان ("امید") که تأکید مسکو را نیز به‌همراه دارد، حتی از نیم میلیون نفر سخن رفته است.[۴۲] علاوه‌براین حدود یک میلیون پناهندهٔ[۴۳] این جمهوریِ ۵/۶ میلیون نفری نیز، در شمار کشته‌شدگان قرار دارند.



فصل ۴

جنگ پارتیزانی در مرز

مجاهدین افغانستان که از پیروزی خود در برابر اتحاد شورویِ کافر و فاقدِ اخلاق به خود می‌بالیدند، از میان پناهندگان، مردان جوان را برای اردوگاههای آموزشی خود به خدمت سربازی گرفتند. در مارس ۱۹۹۳ حتی قرار بود، در تالقان ("شهر آزاد شده"، قرارگاه نظامی احمدشاه مسعود) یک دولت تبعیدی تشکیل شود که ازقرار به‌دلیل بروز اختلافات داخلی در بین مخالفان با شکست روبرو شد. در عین حال به‌منظور رهبری اقدامات نظامی برای مقاومت، یک شورای هماهنگی به فرماندهی سید عبدالله نوری(۴۴) تشکیل شد. مشابه این شورا محفل دیگری نیز در "کندوز"، بزرگترین شهر تاجیکستان در شمال افغانستان و زادگاه حکمتیار[۱]، (ظاهراً به رهبری حزب اسلامی بنیادگرایان تندرو، گلبدین حکمتیار) به وجود آمد. در این منطقه هفت اردوگاه با ۷۰ هزار نفر پناهنده وجود داشت. وضعیت این مکان چندان مشخص نبود. تا چندی قبل سازمانهای بین‌المللی اجازهٔ ورود به این منطقه را نداشتند.

---

۱. خانواده حکمتیار جزو اقلیت پَشتوی شهر بودند.

از مارس ۱۹۹۳ در مرز افغانستان - تاجیکستان بارها رویدادهایی رخ می‌داد. در ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۹۳ پارتیزان‌های تاجیکستان به ایستگاه مرزی شمارهٔ ۱۲ در منطقهٔ ترانزیت و استراتژیک که به کولاب، دوشنبه و غَرْم می‌رسد، حمله کردند. ۲۵ سرباز روس که در مرز خدمت می‌کردند، کشته شدند. درعین‌حال به روستای سَریقُر، در همان حوالی حمله شد و تقریباً تمامی سکنهٔ ۲۰۰ نفری آن که همگی اهل کولاب بودند، قطعه‌قطعه شدند. این رویداد به‌بروز ترس و وحشت در روسیه انجامید. مدتها به‌نظر می‌رسید که انگار جنگ افغانستانِ دیگری در پیش است.(۴۵) کابل اعتراض می‌کرد که این مسئولانه(۴۶) نیست و آمادگی خود را برای تلافی اعلام می‌کرد. از ماه سپتامبر قرار بود برهان‌الدّین ربّانی، رئیس‌جمهور افغانستان از شهر دوشنبه دیدار کند و سرانجام پس از چند نوبت عقب‌انداختنِ زمان سفر که چندان هم موجه نبود، این دیدار در اواخر سال ۱۹۹۳ انجام شد.



فصل ۵

ترتیب قانونی درکشمکشها

پس از واقعهٔ ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۳، یلتسین، آندره کوزیرِف، وزیر امورخارجه و نیز یوگنی پریماکف، رئیس سرویس اطلاعات خارجی[بخش برون‌مرزیِ سازمان امنیت روسیه(م.)] را به‌عنوان نمایندگان ویژهٔ خود در این منطقهٔ بحرانی به‌کار گماشت. کوزیرِف مسئول هماهنگ‌سازی سیاست "وزارتخانه‌های قدرت" در این منطقهٔ بحرانی بود. مسکو در ابتدا حرکتهای خشن و تهدیدآمیزی از خود بروز داد، اما بعد وزارت امورخارجهٔ روسیه، رژیم جدیدی راکه زیر سلطهٔ کولابی‌ها بود، در دوشنبه طی مذاکره با مخالفان در تنگنا گذاشت. این رژیم خود را بیش از حد، مخالفِ انجام مذاکره نشان می‌داد. البته همهٔ مذاکره‌ها امتیازهایی دربردارند که اگر آن امتیاز، مقاومت نباشد، دست‌کم افشای نومنکلاتورای خجند خواهد بود. ارتش روسیه نیز بی‌اندازه مخالف این کار بود.[۴۷]

در ژوئیهٔ ۱۹۹۴ رژیم رحمانف تصمیم گرفت، برای قانون اساسی جدیدِ ریاست جمهوری و هم‌زمان برای انتخابات ریاست جمهوریِ خود در ۲۵ سپتامبر یک همه‌پرسی برگزار کند. بدین‌ترتیب روند گفتگو با مخالفان آگاهانه قطع گردید. در ماه مارس طی مذاکره در مسکو

آشکارا مشارکت مخالفان در تدوین قانون اساسی و آیندهٔ سیاسی کشور تأیید شده بود. سازمان ملل متحد به دنبال آن تهدید کرد که روند مذاکراتِ در پیش رو را که در اوت – سپتامبر بنابود، در اسلام‌آباد آغاز شود، به عقب خواهد انداخت، زیرا حکومت دوشنبه به دستور جلسه و نیز به توافقهای به‌عمل‌آمده وفادار نمانده بود. آنگاه با فشار روسیه و ازبکستان انجام انتخابات دست‌کم به ماه نوامبر موکول شد و کوزیرِف، وزیر امور خارجه تأکید کرد که روسیه خواهان انجام انتخاباتی آزاد و مردمی است. سرانجام دوشنبه ناگزیر شد، ترمش بیشتری نشان دهد و نامزدی عبدالملک عبدالُّجانُف، یکی از تجار ثروتمند و متشخص خجند را (که قبلاً نخست‌وزیر حکومت ائتلافی بوده است) دست‌کم درظاهر به‌عنوان رقیب رحمانف بپذیرد.

از آن پس رژیم زیر فشار زیادی قرارگرفت. پس از سکونِ نسبی گروه مقاومت در زمستان ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ به‌دلیل شرایط نامطلوبِ جوی، این گروه با اقدامات کاملاً موفقیت‌آمیز در تابستان ۱۹۹۴ انجام فعالیتهای خود را از سرگرفت. در این بین پارتیزان‌ها با برآورد حدود ۵.۰۰۰ تا ۷.۰۰۰ نفر و بیشتر[۴۸] و از این عده حدود ۲۰۰۰ نفر در ولایت بدخشان کوهستانی[۴۹] آشکارا درصدد انجام اقداماتی در داخل کشور برآمدند.[۴۹] در اوت ۱۹۹۴ نیروهای زیر فرمانِ حکیم بنگیِ طویل‌دره‌ای توانستند منطقهٔ «طویل دَره» را به تصرف خود درآورند. این منطقه در پایین منطقهٔ پامیر قرار دارد و به لحاظ استراتژیک راهِ ورودی به ولایت بدخشان کوهستانی است. نیروهای مسلح روسیه وابسته به لشکر ۲۰۱ به مدت پنج روز کاملاً بی‌طرف عمل کردند.[۵۱]

در تهران دیپلماتهای روسیه به مخالفان پیشنهاد کردند که ضمن عقدِ یک توافقنامهٔ صلحِ ویژه با روسیه متعهد شوند که به سربازان و نیروهای دولتیِ مستقر در مرز روسیه حمله نکنند. روسیه می‌خواست بدین‌وسیله بر نقش خود به‌عنوان حافظ صلح تأکید کند.[۵۲] وزارت امورخارجه از ابتدا سعی داشت، مانع از گسترش بی‌اندازهٔ نفوذ نظامیان بر تصمیم‌گیریها شود، به‌علاوه می‌خواست بدون قید و شرط مانع از آن شود که روسیه به ژاندارم تاجیکستان تبدیل گردد. از این‌رو وی آشکارا بر مأموریت حفظ صلح در تاجیکستان، زیر نظر سازمانهای بین‌المللی پافشاری می‌کرد.

ارتش که زیر نظارت بین‌المللی مایل به انجام عملیات نیست، دست‌کم به کمکهای مالی کشورهای خارجی برای تأمین هزینه‌های استقرار در تاجیکستان علاقه‌مند است. ژنرال "والری

پاتریکیف[پاتریکِه‌اِوْ]" به‌صراحت گفت که نمی‌خواهد "جاسوسان خارجی" در واحدهایش باشند. پاتریکیف سر فرماندهٔ نیروهای دولتی روسیه است. این نیروها به نام جامعه دولتهای مستقل مشترک‌المنافع در تاجیکستان حافظ صلح هستند.

اما تاکنون سازمان ملل و حتی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا خواستِ روسیه را مبنی بر به‌رسمیت‌شناختن آن کشور به‌عنوان حافظ صلح در جمهوری تاجیکستان تأمین نکرده‌اند. درنتیجه عملکرد نیروهای دولتی روسیه برای برقراری نظم از مبنای قیمومیت بین‌المللی برخوردار نبود، در حالی که روسیه برای برقراری صلح، واقعاً بی‌طرف و برطبق قوانین خشکِ جاری اقدام کرده‌بود. البته تلاشهای آنان برای فرماندهی ارتش، صرف‌نظر از اعلان مسأله‌سازِ مرز تاجیکستان ـ افغانستان به عنوان مرز روسیه،صرفاً جنبهٔ نئوامپراتوری داشت و البته این جنبه بسیار کمتر از تلاشهای آنان در قفقاز مشهود بود. به‌خصوص در آغاز جنگ داخلی، لشکر ـ۲۰۱ که ابتدا به سرفرماندهی آچورُف [آشورُف]، ژنرال تاجیکستان عمل می‌کرد، عملاً در شهر دوشنبه بی‌طرفی خود را حفظ و حتی به‌عنوان میانجی صلح شناخته شد.[۱]

حکومت رحمانف در اواسط ماه سپتامبر تا ششم نوامبر، روز اجرای همه‌پرسی(۵۳) برای برقراری آتش‌بس با گروه مقاومت توافق کرد. سرانجام در روز ۲۱ اکتبر زیر فشار شدید وزارت امورخارجهٔ روسیه بر حکومت دوشنبه متن موافقتنامهٔ آتش‌بس در شهر اسلام‌آباد به تصویب رسید. حال باید آتش‌بس از ۲۰ اکتبر ۱۹۹۴ تا ششم فوریه ۱۹۹۵، یعنی روز انتخابات مجلس جدید در مرحلهٔ اجرا باقی بماند. مخالفان در این موافقتنامه خواستار استقرار ناظران سازمان ملل در مرز، آزادسازی ۵۲ نفر از اسرا توسط حکومت دوشنبه،(۵۴) ارسال کالاهای کمکی به ولایت قحطی‌زدهٔ بدخشان کوهستانی و اعلام منطقهٔ بحرانی غَرْم به‌عنوان منطقه امن بود.

اما مرکز حفظ مرزهای روسیه اعلام کرد که مخالفان باردیگر موافقتنامهٔ آتش‌بس را نقض کرده‌اند.(۵۵) ناظران سازمان ملل این گزارشها را به این شکل تأیید نکردند. در نوامبر ۱۹۹۴ بسیاری از سربازان مستقر در مرز ولایت بدخشان کوهستانی کشته شدند. وزارت امورخارجهٔ تاجیکستان همچون مسکو به دولت افغانستان شکایت کرد. اما تثبیت

۱. بدین‌ترتیب مصالحه با جناح مخالف که در بهار ۱۹۹۲ به تشکیل یک حکومت ائتلافی منجر شد، در ساخلوی (پادگان) نیروهای دولتی روسیه صورت گرفت.

کامل اوضاعِ مرزی بعید به‌نظر می‌رسید. فراموش نشود که همهٔ پارتیزان‌ها زیر فرمان یک سرفرمانده نمی‌جنگیدند. تهیدستی و گرسنگی سبب می‌شود، آنان به قاچاق روبیاورند، آن هم قاچاق با یک روش پیچیده که کاملاً حرفه‌ایها به کار می‌برند. دادوستد آنان، به‌خصوص مبادلهٔ مواد مخدر با اسلحه انجام می‌گیرد.[1]

۱. در این میان افغانستانِ گرسنه در اوجِ تهیدستی و قحطی به صورت صادرکنندهٔ جهانی مواد مخدر درآمده است.



فصل ۶

انتخاب رئیس جمهور: تثبیت نسبی و مسائل حل‌نشدنی

انتخاب امامعلی رحمانُف در نوامبر ۱۹۹۴ به‌عنوان رئیس جمهور جدید دست‌کم در تاجیکستان ثبات نسبی برقرارکرد. تاجیکستان بار دیگر حکومتی داشت که در داخل و خارج از کشور به‌رسمیت شناخته‌می‌شد. مردم تاجیکستان(به‌خصوص در شهرها) پس از جنگ داخلی این رژیم را پذیرفتند[۵۶] و حتی مردم روسیه با استقبال از آن پشتیبانی کردند.[۵۷] به‌غیر از این جریانها، دیگرمسائل اساسی کشور حل‌نشده باقی‌مانده بود. خواست اهالی غرم و پامیری‌ها مبنی بر مشارکت در قدرت، فقط با اِعمال زور سرکوب شد. حتی منطقه‌گرایی گسترده‌تر شده بود، زیرا رژیم جدید از دید جناح مخالف، نمایندهٔ صرفِ منافع منطقه‌ای کولاب‌بود. علاوه بر بدخشانِ فقرزده خجندِ غنی و متمول نیز هوادار رحمانف نیست. به‌علاوه مسألهٔ تنشهای قومیِ فزاینده با ازبک‌ها نیز مطرح است. همچنان یک پنجم آرا در اختیار آنان است.[۵۸] با ویرانیهای به‌جای مانده از جنگ، اوضاع اقتصادی کشور فاجعه آمیز است.[۵۹] اما رحمانف می‌خواهد به اقتضای صلح و آرامشِ اجتماعی ضمن تعیینِ نرخ رسمی برای مواد خوراکیِ اساسی، شرکتهای تعاونیِ کشاورزی را نیز حفظ کند.[۶۰] این خط‌مشی، اقتصاد را به نابودی کشانده است.

حتی ابتدایی‌ترین مسائل امنیت داخلی که با خلع سلاح تمامی گروهها[۶۱] آغاز شد، هنوز برطرف نشده است. در عین حال جنایت، به طور وحشتناکی گسترش

یافته است.[۶۲] مافیا در اینجا بیش از مسکو نفوذ دارد، به طوری که احتمالاً آیندهٔ حکومت زیر سؤال می‌رود.

جنگ داخلیِ بی‌وقفه در افغانستان نیز بر روی همهٔ مشکلات داخلی انباشته می‌شود. مسأله فقط این نیست که هرج و مرج کشور همسایه منشأ سلاح، مواد مخدر، جنایت و عدم ثبات باقی خواهد ماند، نکته اینجاست که شمار تاجیک‌های آنجا تقریباً برابر خود تاجیکستان است. اگر احمدشاه مسعود، فرماندهٔ تاجیک (که عملاً رهبری نیروهای مسلح[۶۳] همچنان به‌عهده اوست) در کابل به‌مقصود[۱] نرسد، در این‌صورت نظریهٔ "تاجیکستان بزرگ"، یعنی

---

۱. به‌نظر می‌رسد مسعودِ مآل‌اندیش که سازمان امنیت نظامی اتحاد شوروی او را ملی‌گرایی دوآتشه می‌نامید، از همان ابتدا به‌فکر تأسیس دولتی جدید بوده‌است. وی به‌عنوان تنها فرماندهٔ مقاومت در ولایت شمالی تخار با تمایل تدریجی به برقراری مناسبات با افغانستان یک ادارهٔ شخصی و درنتیجه یک هستهٔ ضددولتی تشکیل داده‌بود. اما با توجه به افراطگرایی تروریستی حکمتیار (او در این بین با شیعیان حزب وحدت که از وی پشتیبانی می‌کردند و حتی از پایانِ ۱۹۹۳ با ژنرال عبدالرّشید دوستُم، رئیس سابق شبه‌نظامیان ازبک متحد شده‌بود) چندان احتمال توفیق در پی‌ریزی چنین دولتی نمی‌رفت. فقط در بین تاجیک‌ها و به‌ویژه در درهٔ پنج‌شیر، وفاداری شدید و مشتاقانه نسبت به شیرِ پنج‌شیر [احمدشاه مسعود(م.)] به‌چشم می‌خورد. البته پشتون‌هایی که در افکار بت‌پرستی غرق‌بودند و عادت‌داشتند که به‌همان صورت سنتی و به‌دیدهٔ میراث اجدادی خود به دولت بنگرند، به‌زحمت‌می‌توانستند بر حکومت تاجیکی که به‌نظر آنان "تازه به‌دوران رسیده" بود، چیره شوند.

در این هنگام آخرین بقایای ادارهٔ غیرنظامی کابل در هم شکست. اما پایتخت، به ظاهر، "گهوارهٔ" دولتی افغانی و جدید بود. فرماندهان (به‌ویژه اسماعیل خان در غرب شهر هرات و دوستُم در شمال، شهر مزار شریف) فقط در سطح ولایتی می‌توانستند به یک تحکیم منطقه‌ای برسند. با توجه به ورود ناگهانی طالبان (طلبه‌های دینی) که تا جای ممکن خواستار استقرار اسلام است و با وجود شکست گلبدین حکمتیار که خیلی به خود امیدوار بود و نیز بزرگ‌ترین جنگ افروز و عوامفریب افغانستان بود، اوضاع کشور دیگر به‌طور کامل پیش‌بینی‌ناپذیرشده، به‌ویژه که طالبان فاقد یک برنامهٔ منظم سیاسی است. ظرف مدت شش‌ماه نهضت طالبان که مردم بیزار از جنگ فعالانه آن را همراهی می‌کردند (در این بین ۲۰۰ نفر از اردوگاههای افغانی پاکستان، به حدود ۲۰ هزار نفر از طالبانِ مبارز پیوستند) از قندهار، در جنوب تا مقابل دروازه‌های کابل پیش رفت و در این بین (فوریه ۱۹۹۵) در نهٔ بخش از ۲۹ ولایت قدرت را به دست گرفت. طالبان همچون قدرتمندترین نیروی نظامی در کشور عمل می‌کند. اهداف اعلان شدهٔ آن، یعنی وحدت دوبارهٔ دولتی و تأسیس یک رژیم واقعاً «اسلامی»، اساساً در تضاد با اهداف مسعود نیست (به‌جز این نکته که او در واقع فردی است با افکاری مدرن و بسیار سیاسی). در مجموع می‌توان این‌گونه پنداشت که سیاست عملی در برنامه‌های افغانستان با مانورهای ائتلافی آنان در آخرین مرحله (و نه در رأس امور) مشخص می‌شوند.

طالبان به‌طورموقت وارد منطقهٔ پشتون شده است. احتمال این که ازبک‌ها و تاجیک‌ها آن را بپذیرند، آن‌هم با استقبالی گرم کم‌است. تحقق این امر می‌توانست توازن هرچه نزدیک‌تر و متعادل‌تری رابرای رهبران آن‌که در ابتدا شهرت چندانی‌هم نداشتند، به‌ارمغان آورد، رهبرانی که با الهام از تلاشهایی آنچنان مانیایی، [مانیا، نوعی بیماری روانی است که شخص دراثر آن با شور و اشتیاقی فزاینده درصدد تحقق افکار و نظرهایی آرمانی، از دید خود والا و در واقع تخیلی است (م.)] به‌هدف دستیابی به حکومت مطلقه عمل می‌کردند، مشابهِ همین وضع برای حکمتیار هم پیش‌آمده‌بود. از سوی دیگر می‌گویند طالبان و حکمتیار، پشتون‌هایی بنیادگرا هستند، اما این موضوع جای ژرف‌نگری دارد. حکمتیار که در ۱۴ فوریه ۱۹۹۵ ناگزیر از تخلیهٔ "چهار آسیاب"، ستاد فرماندهی خود، در جنوب کابل گردید، کسی نیست که به‌عنوان رهبر نظامی در چارچوبهای مسعود بگنجد، اما به‌همین دلیل به دسیسه‌های سیاسی و مطمئناً نبوغ‌آمیز تمایل نشان داده است. حتی اگر طالبان نیز موقتاً برضد همهٔ فراکسیونهای مجاهدین تغییر جهت دهد، مسلماً بازگشت وی به‌سوی طالبان در اتحادیهٔ بنیادگرا، تندرو و ضدتاجیکی را نمی‌توان به‌طور کامل تحریم کرد، به‌ویژه زمانی‌که طالبان در کابل و شمال با مقاومت جدی روبرو شود.

یکپارچه‌سازی تاجیکستان (از جمله الحاق بخش جنوبی آن به شمال تاجیکی افغانستان) حتی چنانچه وی عهده‌دار مقام عالی "دولت اسلامی افغانستان" نیز نشود، نظریه‌ای واقعاً به‌روز و متناسبِ اوضاع خواهد بود. یک چنین تاجیکستان بزرگ و از نظر سیاسی و اقتصادی، مستقل و پذیرفتنی ممکن است بار دیگر با تجدیدنظر در مرزهای ناپایدارِ موجود، زمینه‌های بی‌ثباتیِ بیشترِ دولتهای هم‌جوار را نیز فراهم آورد.

با توجه به همهٔ این مسائل از نظر بسیاری از ناظران عبدالملک عبدالُّجانُف (نمایندهٔ خجند که گویا از اقوام قهّار محکومُف [مَحکَمُف]، متصدی پیشین ادارهٔ نبیِف و نیز تاجری فوق‌العاده موفق است) در سال ۱۹۹۴ بهترین فرد برای عهده‌داری ریاست جمهوریِ بعدی تاجیکستان بود. وی در آن زمان وابسته به حکومت ائتلافی مه ۱۹۹۲ بود و نیز مورد قبول جناح مخالف، زیرا طی جنگها بی‌طرف عمل می‌کرد. او در نوامبر ۱۹۹۲ با کسب ۹۸٪ آرای نمایندگان اتحادشوروی در خجند به‌مقام نخست‌وزیری رسید، سِمَتی که تاکنون واقعاً عهده‌دار آن بود.

مردم باورداشتند که عبدالُّجانُف عامل ایجاد توازن در منطقه است و با توجه به سوگیری روسی و غربی‌اش، انتظار می‌رفت که دست به اصلاحات ضروریِ اقتصادی بزند. برعکس، رحمانف با وجود آن‌که رشتهٔ دانشگاهی‌اش اقتصاد بوده، ولی چشم‌اندازهای بوروکراسیِ کهن کشاورزی را کنارگذاشته و علاوه بر آن به‌سوی سیاستِ قدرت سوگیری کرده است. وی در دسامبر ۱۹۹۳ عبدالُّجانُف را به‌دلیل اختلاف در زمینهٔ سیاست اقتصادی به سِمَت سفیر تاجیکستان در مسکو گماشت.

عبدالُّجانُف مورد لطف و یاری وزارت امور خارجهٔ مسکو (اما نه ارتش و مرزبانی روسیه) و نیز اسلام کریمُف قرار گرفت. اما رژیم رحمانف برای ضربه‌زدن و جلوگیری از انجام مبارزهٔ انتخاباتی وی از هیچ اقدامی دریغ نمی‌ورزید و با چاپ دوبارهٔ مقاله‌ای در نشریهٔ "چراغ روز" به افشاگری وی پرداخت. عبدالُّجانُف به داشتن مسئولیت در ترورهای سیاسی سال ۱۹۹۲، فساد مالی و حتی به عهده‌داریِ رهبریِ سازمانهای مافیایی متهم شد. فوری یک محاکمهٔ کیفری به راه افتاد. از همان ابتدا بنابود به این‌وسیله جلوی نامزدی وی در انتخابات گرفته شود.

مداخلهٔ مسکو و کریمُف این تاکتیک را فلج کرد. در پی این اقدام، رژیم به تقلبِ فاحش در انتخابات دست‌زد[۱]. پس از تصویب قانون انتخابات[۲] و با شرط مقدماتیِ منعِ فعالیتِ تمامی سازمانهای مخالف درکشور، دیگر هیچ شانسی برای جبههٔ مخالف باقی‌نمانده بود.

گروه مخالف فوراً دست به تحریم انتخابات زد.[۳] در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۴ رحمانف با کسب ۶۸ درصد آرا به‌ظاهر به پیروزی رسید و نتیجهٔ انتخابات در این سرزمینِ از هم پاشیده سریع‌تر ازانتخابات شهرداریهای فرانسه اعلان شد. در این انتخابات آشکارا ملاحظات «سیاسی» (و نه آمارو ارقام«ریاضی») مطرح بود.

رحمانف در وهلهٔ نخست به وزارت کشور(۶۴) که به‌دست مبارزان جبهه ملی تقویت‌می‌شد و نیز به سازمان امنیت متکی بود. در اصل، انتخاب رحمانف به سمتِ ریاست جمهوری مرهون بخشایش روسیه بود.(۶۵) بدین ترتیب بی‌درنگ از پیش به وی گفته شد که فقط به‌صورت پدیده‌ای موقت در این مقام بماند.(۶۶) اما شاید با وجود این می‌توانست به قدرت خود استحکام ببخشد، به‌ویژه که دو عامل خستگیِ ایجاد شده در مردم به‌علت جنگ و رخت‌بربستن همفکری و هماهنگی از بین مخالفان دموکرات - اسلامی به‌دلیل رخدادهای سال ۱۹۹۲، در این زمینه به وی یاری می‌رساندند. در این میان رحمانف در تلاش بود تا با انجام سفرهای دیپلماتیک و ظاهرشدن در مجمع عمومی سازمان ملل، به‌عنوان رهبر کل مردم به یک اعتبارِ خاص بین‌المللی دست یابد. همچنین او سعی داشت، به مناسبات خود با ربّانی، رهبر کابل توازن بخشد. از سوی دیگر لازم بود، طرد کامل مخالفان از دنیای سیاست تا بدانجا پیش رود که رژیم به بهای ایجاد ثبات موقت در برخی نواحی دست به‌خطر بزند و در آینده تا جای ممکن میدان را برای فعالیت تشکیلات زیرزمینیِ تندرو بازگذارد.

---

۱. شبه نظامیان ناگزیر بودند، برای تعیین کاندیدای "واقعی" با اسلحه نظارت کنند، انتخابات البته "تحت کنترلِ" نظامی انجام شد، اما با وجود این در شمارش آرا دست بردند.
۲. فقط سازمانها و مراجع رسمی می‌توانستند افرادی را برای نامزدی انتخابات برگزینند.
۳. در این‌مورد شاید نتوان به طور قطع معلوم کرد که چه امکانات و شانسهای حقیقی و فقط تحت شرایط دموکراتیک در اختیار جناح مخالف بوده است، اما مسلماً مقاومت اسلامی از همان ابتدا یک اقلیت بود.



ملاحظهٔ پایانی: یک نقطهٔ عطف

جنگ داخلی تاجیکستان از برخی جنبه‌هانقطهٔ عطفی برای همهٔ کشورهای درگیر بود. این واقعه موجب شد که "نخبگان" روسیه، در مورد نقش ژئوپولتیکی خود بیندیشند. خطر بروزِ جنگِ دومی مشابهِ "جنگ افغانستان" موجب هراس نواحی بسیاری شده بود و حتی به استنباط ژنرال بوریس گرومُف (که به عنوان آخرین فرماندهٔ نیروهای مسلح روسیه در آن کشور بـه‌خوبی می‌داند، چه می‌گوید) رو به وخامت داشت. چنین جنگی، هیچ‌گاه در تاریخ تاجیکستان سابقه نداشته است. البته فضای ملی‌گرایی و نـئوامـپریالیستی نـیز نـفوذ مـخاطره‌آمیزی در روسـیه اِعمال کرده است.

پاول گراچُف، فرمانده ارتش روسیه برخلاف وزارت امـور خـارجـه واقـعاً بـر ایـجاد نوعی قیمومیت و تحت‌الحمایگی در تاجیکستان کارکرده است، هر چند که مـبارزان قـدیمی افـغانستان، از جـمله گـراچُـف، خـود از هـمان ابـتدا مـی‌دانسـتند کـه مسألهٔ تـاجیکستان و به‌ویژه تنشهای مرزی را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان با نظامیگری زیـر نـظارت گـرفت. در ایـن بـین قرار است، لشکر ۲۰۱ با حدود ۱۲ هزار سرباز،[۶۷] شالودهٔ یک ارتش را پی‌ریزی‌کند.[۶۸] ژنرال

"والری پاتریکیف" [پاتریکِاِوْ]، فرماندهٔ کل نیروهای حافظ صلح جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع ماندنِ این نیروها را در تاجیکستان به‌مدت یک دهه، برای تثبیت یک نیروی مسلح جدید و تاجیکی عامل تعیین‌کننده‌ای می‌داند.

اکثراً سازماندهی و رهبری نیروهای مسلح جدید تاجیک به‌عهدهٔ صاحب‌منصبان روس است. اما نیروهای مسلح روسیه با داشتن حجم محدودی سرمایه به فساد اخلاقی و مالی شهرت دارند.(۶۹) همچنان‌که "آلکسی آرباتُف" به‌حق تأکید کرده است،(۷۰) اصولاً برای مشکلات مرزی که دشمن مشخصی در مقابلشان وجودندارد، دست‌یازیدن به تشکیل یک اتحادیهٔ نظامی، پاسخ مناسبی نیست. همچنین پارلمان روسیه به نقش ارتش روسیه در تاجیکستان با تردیدی فزاینده می‌نگرد و خواستار آن است که بوریس یلتسین، رئیس جمهور در اکتبر ۱۹۹۴ به‌طور کامل روشن کند که در آینده چه اتفاقی در اینجا رخ خواهد داد.

فقط رخدادهای سال ۱۹۹۲ در تاجیکستان بود که نیروهای حافظ صلح جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع راکه تشکیل آنها از بدو امر نافرجام و بیهوده تصور می‌شد، بر آن داشت تا شرایط پیشرفت در همکاری نظامی را فراهم آورند. در این بین ماجرای چچن ـ روسیه در پایان سال، تأثیر ناسازوار و ناهمخوانی بر جای نهاد و سبب تشدید عدم اعتماد شد. خود تاجیکستان نیز از اول ژانویهٔ ۱۹۹۵ به عضویت منطقهٔ روبل درآمد. جنگ به‌عنوان مُسبب و عامل مشروعیت‌دهی به اتخاذ سیاستِ به‌شدت استبدادی، در خدمت دیگر رژیمهای آسیای مرکزی، به‌ویژه رژیم کریمُف در ازبکستان بوده است. به نظر می‌رسد تاجیکستان به آنها ثابت خواهد کرد که تلاش برای واژگون کردن دموکراسی در جامعه‌ای سنتی و بدون آمادگی قبلی، ناگریز به عدم ثبات در آن جامعه خواهد انجامید.

البته باید پرسید که آیا واقعاً دموکراسی با دامنه‌ای بسیار گسترده موردنظر است یا با دامنه‌ای تقریباً محدود؟ زیرا در واقع اعتراض به مناسبات قدرت با توجه به کمبود مؤسسات دموکراتیک فقط با اِعمالِ زور میسر بود.(۷۱) سرانجام فقط آغاز به کاری فدراتیو و بیشتر دموکراتیک، به همراه رشد یک آگاهی سراسریِ ملی، جدید و مردمی قادر است صلح را برای این کشورِ ازهم‌پاشیده به ارمغان آورد. احزاب مخالف و دموکراتیک تاجیکستان از همان ابتدا این مسأله را می‌دانستند.(۷۲) اما چنین آغازی با کمبود تأثرآورِ منابع حیاتی که در سطح کشور با

افزایش شدید جمعیت آغاز شد، بیش از اندازه دشوار می‌شود و این همان چیزی است که باردیگر آتشِ درگیریهای گروهی، منطقه‌ای و قومی را برمی‌افروزد.

به هرصورت تغییر عقیدهٔ کریمُف حاکی از احساس همدردی است. این رئیس مُستبدِ ازبک از فردی طرفدارِ اصلیِ مداخله، دست‌کم در کشور تاجیکستان، به مبارزی مدافعِ توازن، برابری و استقرار دموکراسی تبدیل شده است. وی این مسأله را با رشد تنشهای قومی ثابت می‌کند. همچنین کریمُف قرار است باتوجه به افغانستان که سرنوشت آتی تاجیکستان را دیگر چندان نمی‌توان از آن جدا کرد، درمورد موضعگیری خود ژرف‌نگری کند(۷۳)، زیرا از طریق اتحادیهٔ قدرتهایِ محلیِ حکمتیار و دوستُم که به ظاهر سازمان اطلاعات نظامی پاکستان آن‌را در هم‌پیمانی با ازبکستان رهبری می‌کرد، نمی‌شد مسعود راکه به عنوان «برنده درمقابل اتحاد جماهیر شوروی» تجلیل شده بود، تسلیم شرایط ساخت.(۷۴) حال قرار است کریمُف تلاش کند تا روابط کشورش را با افغانستان متوازن سازد. تا جایی که به تاجیکستان مربوط می‌شود، مشخص نیست آیندهٔ این کشورِ درهم‌ریخته چه دورنمایی داشته‌باشد. با این حال امیدهایی نیز وجود دارد و حتی بلندپروازیهایی در ذهن شکل می‌گیرد. امروز در این منطقه، رؤیای احیای دوبارهٔ «جادهٔ ابریشم» در قالب یک ارتباط زمینیِ جدید میان اروپا و آسیا شکل گرفته است. همچنین طرحهایی برای برقراری روابط تجاری و ارتباط با کشورهای همسایهٔ جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع و نیز با جنوب ارائه شده است، روابطی که اتحاد شوروی با به‌کارگیری کلیهٔ امکانات قطع کرد و تلاش می‌کرد، در آینده نیز از برقراری آنها جلوگیری کند. بدین‌سان، نه تنها ممکن بود زمان و هزینهٔ حمل ونقلِ بین قاره‌ای در امرِ مبادلهٔ کالاها و نیز در مقایسه با راه دریایی آبراه سوئز کاهش چشمگیری پیداکند (به‌ویژه که امروزه آغاز «عصر» جدید «آسیا» پیش‌بینی می‌شود)، بلکه تاجیکستان نیز بار دیگر به «صفحهٔ گردانی»، بین آسیا و اروپا و یا بین روسیه و شبه قارهٔ جنوب آسیاتبدیل می‌شد که زمانی در تاریخ وجود داشته است. در عین حال امکان تحکیمِ زیرساختهای اقتصادی و همبستگی اجتماعی کشور پدید می‌آمد. امید به ایجاد یک بازار جدید با انبوهِ گنجهای زیرزمینیِ موجود[1] در آسیای مرکزی، رؤیای ایجاد یک مرکز جدید ژئوپولتیک رابیدار کرده است. استقرار صلح در افغانستان و تاجیکستان برای تحقق

۱.آسیای مرکزی از جمله پنج منطقه‌ای است که در رأس تولیدکنندگان مواد اولیهٔ جهان قرار دارند، از جمله این تولیدات بسیاری از فلزات، همچون طلا، آلومینیوم، مس، سرب، نیکل و آهن است.

بخشیدن به این رؤیا الزامی است.[1] از سوی دیگر وجود کانونهای اغتشاش و ناآرامی در هردو کشور، سرانجام ثبات رژیمهایِ بیش از حد متزلزلِ منطقه را نیز تهدید می‌کند. در مجموع، این منافعِ مشترک آن‌قدر مهم هستند که وزارت امورخارجهٔ روسیه باهمکاری سرویس اطلاعات خارجی به هنگام ایجاد ترتیب قانونی برای جنگ داخلی تاجیکستان، روی همکاریِ منطقه‌ای پافشاری کند. این پافشاری نیز بی‌حاصل نبود، زیرا دست‌کم در سطح کشوری انجام شد.[2]

۱. به‌نظر می‌رسد این انگیزه، حامیان طالبان را نیز که تصور می‌شد، در پاکستان و عربستان‌سعودی باشند، تحریک کرده باشد. نهضت برای اولین بار زمانی وارد صحنهٔ سیاسی شد که آزادانه و با ایجاد زدوخورد در خیابان، از ادامهٔ حرکت کاروان بزرگ کامیونهای کمکرسانی به ترکمنستان (که شخص بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر خواستار ارسال آن شده بود) جلوگیری کرد و این یک اتفاق نبود.

۲. همچنین نیروهای فراوانی در منطقه وجود دارند که «از متن جامعه برخاسته‌اند» و حکومتهای نوپای موجود به‌سختی می‌توانند و یا اصولاً نمی‌توانند آنها را زیر نظارت خود درآورند، نظیر جمعیت اسلامی پاکستان که جمعیتی بنیادگرا و صاحب نفوذ است. علت آن است که اصولاً کسب قدرت در دولتهای رسمی حتماً و بدون قید و شرط به دست حکومت آنها صورت نگرفته است.



فصل ۸

در جستجوی سیاستی بازدارنده و جدید

جنگ داخلی تاجیکستان تنها یک نبرد داخلی با ابعاد قتل‌عام قومی نبوده است، با پایان‌گرفتن جنگ سرد به‌طور هم‌زمان عصر نوینِ «فقدان دولت»[1] آغاز شد. با این وضع برای غرب و جامعهٔ بین‌المللی این پرسش مطرح می‌شود که در آینده چگونه باید در مقابل چنین رخدادهایی واکنش نشان داد. در این مورد جامعهٔ بین‌المللی با توجه به نیروهای داخلی، فاقد یک ابزار مؤثر است. تنها با به‌کارگیری اهرمهای دیپلماسیِ «کلاسیک»، حقوق بین‌الملل و استراتژی نظامی به‌سختی امکان مهارِ این مبارزه‌طلبی که دراصل حتی به‌لحاظ ذهنی نیز هنوز مبهم است، فراهم‌می‌شود.(۷۵) با همهٔ اینها، در این فاصله طرحهای کلیِ نوعِ جدیدی از سیاست بازدارندگی شکل گرفته است که می‌کوشد دوراهیِ بُغرنجِ انتخاب بر سر «مداخله‌گری»[2] و «خودداری»[3] را به یک راه سوم بکشد.

---

1. failing states

۲. در یک دنیای فرا ـ امپراتوری، مداخله‌کردن چندان امیدبخش نیست و در عمل اغلب این مداخله‌ها به‌سرعت به‌خودِ قدرتِ مداخله‌گر بازمی‌گردد.

۳. انتخاب سیاست «اغماض» نیز باتوجه به درهم تنیدگیهای یک «دهکدهٔ جهانی» که خودبه خود و با برقراری ارتباطات جاری در سراسر جهان پدیدارشده، سیاستی نیست که درواقع توان پایداری داشته‌باشد و با چنین انتخابی به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان صحبت از آن مسألهٔ اخلاقی کرد که گریبانگیر نظمِ به‌خصوصِ جهان ماست، نظمی که سرانجام با ارزشهای بشردوستانه، مسیحی و به عبارت دیگر ارزشهای وابستهٔ به بشردوستی، هم‌سو شده و با دست‌یازیدن به این ارزشهاست که مشروعیت می‌یابد. صحنه‌های هراس‌انگیزی که از تلویزیون پخش می‌شوند، قادرند حکومتها را از سراجبار، پیوسته به انجام مناسباتی وادارند که به هیچ وجه مطلوب آنها نیست.

سیاست بازدارندگی پیرامون محورهای شناختِ به‌موقع، جلوگیری از بحران و در صورت امکان مدیریت بحران (که این یکی، به‌ویژه به مدد کسب نفوذ میسر خواهد شد) عمل می‌کند. به‌طور شاخص حتی در «جهان سوم» نیز، همان‌طور که مثلاً گردهمایی ۱۹۹۲ دولتهای غیرمتعهد سابق در "جاکارتا" نشان داد، برداشتی که از مفهوم استقرار صلح[۱] می‌شود، یعنی برقراری نظم برخلاف خواست یک یا همهٔ طرفهای درگیر، دیگر فقط به معنای امپریالیسم‌غرب‌نیست.[۲]

ادارهٔ بحران وزارت امور خارجهٔ روسیه باتوجه به جنگ داخلی تاجیکستان درصدد انجام مقدمات چنین سیاست بازدارندگی جدیدی، از جمله اجرای دیپلماسی همکاری با تأکید بر همکاری قدرتهای هم‌جوار، انجام مذاکرات «طرفهای» ستیزه‌جو در حضور نمایندگان سازمان ملل متحد و ناظران قدرتهای همجوار، کمک به تعریف مواضع مذاکره و در نتیجه ناگزیر ساختن دشمن به روشن کردن موضع خود به‌طور برنامه‌ریزی شدهٔ، اعزام ناظران سازمان ملل متحد به مرزها، اعلام منطقهٔ بحرانی غَرْم به عنوان «منطقهٔ امن» (خواست جناح مخالف) برآمد. البته این جنگ داخلی پیش از هرچیز بهایی راکه باید مردم غیرنظامی (در صورت عدم وجود استراتژی بازدارندگی) بپردازند، مشخص کرد. ۹۰٪ قربانیان را در چنین جنگهای داخلی غیرنظامیان تشکیل می‌دهند.(۷۶) اگر بگذاریم هر فرایندی روند خود را پی‌بگیرد، میزان درگیریهای مشابه در دوران پس از جنگ سرد حتی فزونی هم خواهد گرفت، درحالی که درست در تهیدست‌ترین مناطق جهان جمعیت به‌حد انفجار رسیده و در نتیجه، کمبود و ویرانگرِ منابع حیاتی از آب و زمین آغاز شده است. همین مسألهٔ جهانی کردن اقتصاد، به تشدید رقابت میان نخبگان تشنهٔ قدرت و خودمَدارِ منطقه‌ای کمک می‌کند و تجارت کنونی اسلحه ابعاد کاملاً تازه‌ای به جنگهای داخلی می‌بخشد. با وجود پس زمینه‌ای چنین ناهنجار و بحران‌ساز است که یک شانس واقعی و تاریخی نیز برای اقلیتهای افراطی[۳]، همچون بنیادگرایان اسلامی فراهم می‌سازد.

---

1. Peace - Making

۲. نظر رشید علیمُف[عالیمُف]، وزیر امورخارجهٔ وقت تاجیکستان نیز مشابه همین مطلب است: "صحبت از دیپلماسی بازدارنده در تاجیکستان اتفاقی نیست. جامعهٔ جهانی باید برای کسب آگاهیِ به‌موقع ازگسترش یک درگیری اقدام کند".

۳. مثل افراطیهایی که خود توازن سیاسی را رد می‌کنند، اما در واقع بدبینانی هستند که معتقدند، اهداف افراطگرایانه‌شان به طور معمول توافق‌پذیر نیستند و این‌باور به دلیل بی‌مبالاتی، انجام تعرضاتی را برای آنها تسهیل و چنین اقداماتی را تجویز می‌کند.

جا دارد محرک اصلیِ اِعمالِ سیاستِ نظم نوین جهانی در دوران پس از جنگ سرد، تکوین روشهای جدید برای شناختِ به‌موقع، جلوگیری از بحران یا دست‌کم تعدیل بحران در درگیریهای داخلی باشد تا در درازمدت ، اگر نتوانند این بحرانها را فوری برطرف کنند، با اتخاذ استراتژی جدید در توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی، حداقل از شدت‌عوامل ژرف‌تر در پیدایی چنین بحرانهایی بکاهند.

پی‌نوشت

1. Astrid von Borcke, "Der tadschikische Bürgerkrieg: Lokale Tragödie oder geopolitische Herausforderung", in: BIOst, Nr. 16u. 20, Köln 1995.

2. John Stremlau, Antidote to Anarchy,in: The Washington Quarterly, autumn 1993, P. 37. Siehe auch den dramatischen Bericht von Robert R. Kaplan, The Coming Anarchy, in: The Atlantic Monthly, Febr.1994, S.44-76, der von den Entwicklungen in Westafrica aus geht: "Africa suggests what war, borders, and ethnic politics will be like a few decades hence.

To understand the events of the next fifty years, then, one must understand environmental scarscity, cultural and recial clash, geographic destiny , and the transformatian of war."

3. Shahram Chubin, The South and the New World Order in: The Washington Quarterly, autumn 1993, S. 91.

احتمال می‌رود در پایان دههٔ ۱۹۹۰ هشت دولت جنوب بتوانند سلاح اتمی تولید کنند و شش دولت به ظرفیت تولیدِ بین قاره‌ای به میزان حدود ۵۰٪ سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی دست یابند. (همانجا، ص.۹۶)

۴. بدین ترتیب نبیِف، کمی پیش از برکناری خود در سپتامبر ۱۹۹۲ اخطار کرد، اگر وی به دست "بنیادگرایان" سرنگون شود، این مَسأله "تهدیدی" خواهد بود "برای همهٔ دول همسایه و دیگران".

Muriel Atkin, The Politics of Polarization in Tajikistan, in: Hafeez Malik, ed. Central Asia. Its Strategic Importance and Future Prospects. New York 1994, S.212

و نیز ر.ک.به: اخطار وزیر دفاع تاجیکستان، الکساندر شیشلیانیکُف روسی در:

(RL/RFE Research Report 28.3.1993S.23, ;ITAR-TASS , 17.7.1993)، که در ۱۹۹۲ به دستور شخص اسلام کریمُف، رئیس دولت ازبکستان به این سِمَت گماشته شد.

۵. حزب‌الله، حزب جهاد اسلامی و شعبه‌های گوناگون حزب برادری اسلامی در مسکو فعالیت داشتند.

Coberst S. Pecerov, KZ, 21.4.1992.

6. Interview mit Liberation, 9.9.1992.

7. MP, 22.8.1992.

8. L. Rotar, NG, 23.1.1993.

9. Kutanty, 15.5.1992.

۱۰. این کلام، برگرفته از ملاقات رئیس دولتهای آسیای مرکزی با یلتسین است (NG, 10.8.1993)

ر.ک.به: تحقیق مشترکی از مؤسسهٔ مطالعات دفاعی و تحلیلی هند و نیز مؤسسهٔ تحقیقات شرق مسکو (IHT, 22.9.1993).

دیدگاه کارشناسان اروپای غربی در این مورد کمتر اسف‌انگیز است. الیور رُآ(Oliver Roy)، کارشناس برجسته در امور افغانستان و نیز رئیس انجمن کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در تاجیکستان بر این نظر بود که بنیادگرایی اسلامی یک عامل تعیین‌کنندهٔ ژئواستراتژیک نیست. در طی ۱۰ سال پس از آغاز فعالیت اسلامی در آسیای مرکزی هیچ‌گاه تسلط غرب بر اوضاع، به اندازهٔ امروز روشن نبوده است. (FHA, 24.10.1994).

البته به نظر می‌رسد که بازتاب فضای قابل توجه "طوفان صحرا" در این برآورد وجود دارد. با توجه به روند تحولات الجزایر، مصر، قفقاز و حتی در ترکیهٔ کمالی ـ سکولاریستی می‌توان کاملاً به نیروی ضربتِ این حرکت اعتمادکرد.

Vgl. L.Polanskja, Sovremennyj musul'manskij fundamentalizm: Policeskij tupik ili al'ternativa razvitja, in Azija i Afrika, 11/1994)

11. Sandy Gall, An Interview with Commander Ahmed Shah Masud, Former Minister of Defence, at His Base in Jebal Seraj, North of Kabul, on June 28.1993, in: Asian Affairs , June 1994 , S.145.

۱۲. سرهنگ پچُرُف Pecorov بر این عقیده است که از نظر وضعیت ژئواستراتژیکِ روسیه ممکن است افراطگرایی روبه‌گسترشِ اسلامی در جنوب به معنای بروز خطر مستقیم نظامی در مرزهای فدراسیون روسیه باشد. ما باید احتمال تشکیل ائتلاف جهت‌دار، ضد روسی و اسلامی را که ظرفیت نظامی‌اش، دست‌کم از نظر کمّی، از ظرفیت ناتو کمتر نخواهد بود، در نظر بگیریم.(KZ, 21.4.1992)

13. James Sherr, Escalation of the Tajikistan Conflict, in: Jane's Intelligence Review, Nov. 1993, S.514.

۱۴. نظری اجمالی و جامع بر این رخدادها، بر اساس انجام مصاحبه‌هایی در محل، در ادارهٔ زیر فراهم شده است:

Human Rights Watch/Helsinki Watch, Pravozascitnyj Center "Memorial" , Prava celoveka v adzikistane. Posle sobytij grazdanskoj vojny 1992 g. Moskva, 1994.

15. Walentin Buschkow, Tadschikistan vor dem Bürgerkrieg. Eine traditionelle Gesellschaft in der Krise. Berichte des BIOst, Nr.26, 1993, S.6.

16. Bert Fragner, Ungewolt selbständig, in: Der Überblick, 2/1992, S.26-31.

17. Vgl. Shahrbanou Tajbaksh "The Tadjik Spring" of 1992, in: Central Asian Monitor , No. 2,1993, S.22

۱۸. هدف حزب، بنیاد جامعه‌ای شهری بود. یوسف هم‌زمان خطر "ابرقدرتهای شریر" را که سعی دارند "ما را تحت تأثیر ترکیه، امریکا و روسیه" نگهدارند، گوشزد کرد. (Tadjbaksh, a.a.O. S. 24.) از آنجا که حزب احساس ضعف می‌کرد، به نهضت اسلامی نزدیک شد.

(Mavlon Makhamov, Islam and the Political Development of Tadjikistan After 1985, in Malik,ed.Central Asia [s. Anmerkung 4], S.199).

۱۹. از یک سال قبل، فعالیت نهضت اسلامی تاجیکستان به تقاضای آنها ممنوع شد. جنبش اسلامیِ زیرزمینی یکی از قدیمی‌ترین جنبشهای جناح مخالف در اتحاد شوروی بود. کاگ‌ب برای آنکه دولتهایِ خارجیِ مسلمان را دچار وحشت نسازد، با ملاهای جوان تاجیکستان به نسبت ملایم برخورد کرد، آنها را در داخل کشور روانه‌تبعید کرد و بدین وسیله موجبات گسترش هر چه کارآمدترِ جنبش را فراهم ساخت.

(Allen Hetmanek, Islamic Revolution and Jihad Come to the Former Soviet Central Asia: The Case of Tajikistan, in: Central Asian Survey, 12, 1993, S. 369).

از جمله کاگ‌ب ادعا کرد که اگر بنا باشد ایران نهضت اسلامی را تأمین مالی کند، سرانجام نیز به صورت اعتباردهندهٔ اصلی آنها درخواهد آمد. همچنین بنیادگرایان افغانستان به‌خصوص جمعیت اسلامی (Ahmed Rashid, Clout of the Clergy, in: Far Eastern Economic Review, 9.1.1992, S.18) که اغلبِ افراد آن تاجیک هستند، به‌علاوهٔ حزب ربّانی و مسعود مبلغ قابل توجهی به آنها کمک کردند. هنگامی که همهٔ اتحادیه‌های نهضت اسلامی به افکار برادریِ مسلمان گرویدند، سنت قدیمی و به نسبت میانه‌روِ صوفیگری که در زمان حاکمیت شوروی تقریباً رو به نابودی کامل بود، از اواخر دههٔ هشتاد باردیگر مسلط شد.

در افغانستان نیز تاجیک‌ها به جناح مخالف که موضع میانه‌روتری داشتند، گرایش یافتند، همان‌طورکه بین تندروهای فراکسیونِ خلق پشتون (این فراکسیون با حکمیتار در ارتباط است) و جناح پرچم تاجیکستان از حزب کمونیست تضاد وجود دارد.

۲۰. درعمل به نظر می‌رسد که برنامه‌ای کاملاً خودبسنده و سرّی در میان بوده باشد. (Hetmanek, a.a.O.)

۲۱. به‌طوری‌که برآوردشد، نهضت‌اسلامی‌تاجیکستان می‌توانست یک‌سوم انتخاب‌کنندگان تاجیک را بسیج کند.

(Khalid Duran, Out of the Afghan Rubble a Greater Tajikistan? Regional Repercussions of the Mujahidin Take- Over in Kabul, in: Vierteljahresberichte / Forschungsinstitut der Friedrich Ebert Stiftung, Bonn, Dez. 1992, S. 346).

اما رژیم رحمانُف احتمال می‌داد که در صورت لزوم ده درصد از جمعیت جمهوری از نهضت اسلامی تاجیکستان را پشتیبانی کنند و این میزان، منطقی به نظر می‌رسد.

۲۲. بدین معنا که حتی حکمتیار، بنیادگرای درجه یک اساساً برای ضربه‌زدن به رقیب خود، مسعود با تأمین مادی و سلاح به پشتیبانی از نبیف پرداخت.

[Aabha Dixit, Tajikistan: Engulfed by Flames of Afghan Civil War, in: Strategic Analyses (New Delhi), Dec. 1992, S. 877-878]

23. Muriel Atkin, The Politics of Polarization in Tajikistan, in Malik,ed. Central Asia, S.219.

۲۴. کمونیست‌ها ادعا می‌کردند که ملاها این شایعه را پراکنده‌اند. آنها حزب رستاخیز را متهم می‌کردند که عدهٔ زیادی از دانشجویان و روشنفکران را به خیابانها کشانده‌اند.
(G. Starcenkov und Machkamov, Tadzikskaja tragekia: Final ili antrakt, in: Azijai Afrika, 11\1993, S. 22.)
درعمل تظاهرکنندگان رهبران حزب رستاخیز را در مقابل ستاد فرماندهی حزب کمونیست انتخاب کردند تا به وسیلهٔ آنان خواسته‌های خود را مطرح کنند. این رهبران ضمن فراخوانی مردم، بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر شدند. اما بعد، حزب رستاخیز از اتهام اقدام برای ایجاد ناآرامی تبرئه شد.
به‌طوری‌که سرگرد تاجیکِ کاگ‌ب با اشاره به سررسیدن آلفا، واحد ویژهٔ کاگ‌ب گفت، البته ممکن است کاگ‌ب دست به یک تحریک کامل‌عیار زده‌باشد.

۲۵. کِنجایِف، رهبریِ مبارزه انتخاباتی نبیف را به عهده گرفت و رئیس سابق حزب کمونیست، وقتی که مجبور شد، بین این مرد و جنگ داخلی یکی را انتخاب کند، همان‌طور که گمان می‌رفت، به‌سادگی تصمیم گرفت کِنجایِف را انتخاب کند، زیرا او در زمینهٔ شرایطِ دقیق‌تر برای "پیروزی او در انتخابات" اطلاعات بسیار زیادی داشت. (MU.3.5.1992)

۲۶. نبیف در اندک زمانی از همه سو در اندک زمانی از نبیف انتقاد قرار کردند (Komspr 10.9.1992).

۲۷. (Hetmanek, a.a.O., S. 373) درمجموع دولت تهران که، به نقش بعدی خود در کل منطقهٔ آسیای مرکزی بیشتر علاقه‌مند بود تا در تاجیکستان، از خود رفتاری بسیار محتاطانه نشان داد.
(Tajbaksh, Causes, S. 11, Polonskaja, a.a.O., S. 26) اما ایران به هرحال ریشهٔ اصلی منابع مذهبی بود که در کشور جریان داشت. (Dixit, a.a.O., S. 878.) در تابستان ۱۹۹۲ درکنار مجاهدین افغانستان ملاهای ایرانی نیز حاضر شدند. (Starcenkov u. Machkamov, a.a.O., S.29.). نیروهای طرفدار ایران درعمل و به‌طور غیررسمی درصدد ایجاد دولت و جامعه‌ای اسلامی در تاجیکستان بودند.

۲۸. حاجی‌اکبر تورَجانزاده (A. Kacharov)، متولد ۱۹۵۰ در غَرم، فرزند یک شیخ شهیر صوفی بود. وی به عنوان مردی دانش‌آموخته و امروزی زبانزد همگان بود. (Buskov, a.a.O., S.23) از ۱۹۸۸ عهده‌دار رهبری ادارهٔ مذهبی مسلمانان تاجیکستان شد. ابتدا، نظیر دیگر روحانیون بلندپایهٔ مذهبی در اتحاد شوروی به رهبری حزب "عقیدهٔ -کاگ‌ب" به‌پاخاست و بی‌درنگ از آن جدا شد. او تا حدی که می‌توانست به‌صورت مستقل عمل می‌کرد.عملکرد وی همواره متعادل بود. تنها ظرف مدت چهارسال حزب "عقیدهٔ" تورَجانزاده با هدف به‌خطرانداختن بنیادگرایان، ۱۲۸ مسجد و بیش از ۲۰۰۰ نمازخانه در تاجیکستان بنا کرد. (FHA, 13.5.1992). با وجود این در مه ۱۹۹۰ رهبر حزب رسمی اسلام در تاجیکستان به مناسبت سفری به آسیای مرکزی با حکمتیار نیز ملاقات کرد و حتی این ملاقات به امضای یک قرارداد همکاری نیز منجر شد. (Mokhamov, Islam, S. 200; Azija i Afika, 11 / 1993, S. 28.). در ۱۹۹۱ تورَجانزاده برای رسمی کردن اعیاد بزرگ اسلامی مبارزه می‌کرد. وقتی که در تحقق این خواستها به هیچ موفقیتی دست نیافت، به بنیادگرایان نزدیک شد.

وی با وجود تأکید همیشگی‌اش بر دوری از سیاست، درواقع گروه سیاسی خود را از قاضیات Qazijatتشکیل داد. (RG, 27.8.1993). مسجد او محل ملاقات رهبران احزاب مخالفی بود که آشکارا پیش از صورت دادن هر کاری همواره ابتدا با او مشورت می‌کردند. خود وی به عنوان نظریه‌پرداز نیمه‌رسمی نهضت اسلامی مطرح بود (Alain Gresh in:Le Monde diplomatique, Dez.1992).از نظر عده‌ای "الهام‌دهندهٔاصلی و واقعی رخدادها"ی ۱۹۹۲ تورَجانزاده بود، به عنوان مثال رحمانف او را و فقط شخص او را مسئول جنگ داخلی می‌دانست.
(Tajbakhsh, Causes, P.11; Resija 1992.10.17-21)

به هرحال خط‌مشی سیاسی‌ای که او دنبال می‌کرد، مستقل از دولت بود و اقدامات خود را در وهلهٔ نخست برای لغو پارتوکراسی [Partocracy اصطلاحی است که به حاکمیت حزبی و به زعم کمونیست‌ها به «دموکراسی حزبی» اطلاق می‌شود که در قرن بیستم پس از انقلاب کمونیستی پدید آمد. در این نظام شیوه‌های حکومت فردی، حاکمیت رهبران حزبی و حاکمیت حزب یا حاکمیت «طبقهٔ جدید» در جامعه برقرار می‌شود (م.).] صورت می‌داد. وی نسبت به روند اسلامی‌کردن، رفتاری میانه‌رو داشت و مخالف برپایی سریع یک رژیم اسلامی بود، زیرا این رژیم از داشتن کارشناسان خبره، با وجود ضرورت کامل، بی‌بهره بود. او حتی (همچون رهبران سیاسی منطقه) به الگوی ترکیه رو کرد (الگویی که بعدها، خود از آن روگرداند). بدین ترتیب کاری کرد که در فوریه ۱۹۹۲ تندروها دیگر خواستار استقرار حکومت جمهوری اسلامی نباشند و طالب یک جامعهٔ اسلامی شوند.(FHA., 13.5.1992). از نظر او چون تاجیکستان در آن زمان نیازمند صلح بود، پس لازم می‌آمد که یک دولت مشروطهٔ پارلمانی تشکیل شود. (Bürgerkrieg in Tadschikistan, in: Reinhard Eisener, zum Osteuropa, 8.1994, S.786; MN, 30.8.1992) اگر تورَجانزاده خود را در نوامبر ۱۹۹۱ نامزد می‌کرد، احتمالاً به مقام ریاست جمهوری می‌رسید.

29. Pr., 4.9.1992.

30. NG,2.9.1994.

31. Komsr Pr,10.9.1992.

32. Keith Martin, Tajikistan: Civil war Without End? RFL / RL / Research Report, (20.8.1993, S.20) نبیف درنوامبر ۱۹۹۲ به مناسبت گردهمایی شوروی بزرگ در خجند با مباهات گفت: "این مردم امروز با من هم مشورت می‌کنند".(NG, 20.11.1992)

۳۳. عادل مختار، در: Megalopolis Ekspress, 13.5.1992. خجند مرکز لنین‌آباد که در آن هنگام به منظور مقاوم ساختن جمهوری از نظر اقتصادی به تاجیکستان ضربه وارد کرده بود، به عنوان بخشی از درهٔ فرغانه، با ازبکستان بیشتر در ارتباط بود تا جنوب کشور و طوایف خجند و تاجیکستان که عادت داشتند بسیار نزدیک و به طریقهٔ سنتی با یکدیگر همکاری کنند. ازبک‌ها نیمی از جمعیت شهر را تشکیل می‌دهند. خود نبیف شایع کرده بود که در واقع یک ازبک است. دلایل وجود ترکیب جمعیتی شهر به‌صورت اکثریتِ ازبک از وضع جغرافیایی ریشه می‌گیرد. با قطار تا تاجیکستان فقط سه ساعت راه است، برعکس تا دوشنبه ۲۴ ساعت زمان می‌برد. در زمستان دو رشته کوه بلند ارتباط کشور را با جنوب قطع می‌کنند.

34. Helsinki Watch, S. 22.

۳۵. بی‌مهابا کشتار شد، با زندانیان هیچ کاری نداشتند. مردم را قطعه قطعه کردند، پوست سرشان را کندند، مقطوع‌النسلشان کردند و آنها را با شکنجه‌های وحشتناکی از بین بردند (مثلاً زنده‌زنده مغزشان را از کاسهٔ سر در می‌آوردند). قتل و تجاوز و وحشیگری حتی به پیران، زنان و نوزادان هم رحم نکرد. انگار در قساوت، وحشیگری و آدم‌کشی "کارکشته" بودند.
(Vadim Belych und Nikolaj Burlyga, Kurgan - Tjube, gorod mertvych in: Iz .8.9.1992) اسلام‌خواهان از سوی مبلغان کشورهای خارجی مسلمان پشتیبانی می‌شدند و حتی از اعمال پلیدشان فیلم هم تهیه کرده بودند، فیلمی از مردان قطعه‌قطعه شده‌ای که زنده در آتش سوزانده شدند، زنانی که به آنها تجاوز می‌گردید، قربانیانی که در حلقشان قیر پخته ریخته شد. از طرف دیگر سنگک صفرُف از سرِ خشم ونفرت فریاد برآورد که جبههٔ خلق او " حتی درصدی هم چنین ظالمانه عمل نمی‌کند."(SP. 25.1.1993)
عامل دیگر، مرتبط ساختنِ هدفمند عوامل جنایی بود. سنگک صفرُف، رئیس جبههٔ خلق، پس از مجموعاً ۲۳ سال زندان، نمونه‌ای از نخبگان ادارهٔ مرکزی سیستم اردوگاه مجازات در اتحاد شوروی GULAG و دنیای جنایتکاران محلی بود. وی صراحتاً تأکید کرد: دشمن باید قلع وقمع شود. (Interview in: NG, 14.11.1992) سرانجام قساوت و بی‌رحمیهای خاص به ویژگیِ کلیِ جنگهای محلی تبدیل شد، زیرا مسأله به اهداف واقعاً سیاسی مربوط نمی‌گردید، بلکه فقط ریشه‌کنی و یا دست‌کم طرد "گروههای بیگانه" با ایجاد جو ترور و وحشت مطرح بود. قساوتها و ستمهایی، نظیر آنچه در تاجیکستان رفت، فقط در جنگ افغانستان دیده شده بود، زیرا در واقع تاجیک‌ها ملتی "شاعر و متفکر" به شمار می‌رفتند!.

36. Iz, 8.8.1992.

۳۷. در اوایل ماه، نبیف اعلام کرد که مخالفان، گروه ویژه‌ای برای دستگیری وی تشکیل داده‌اند. (Iz, 4.9.1992; M. 4.9.1992) ابتدا به‌نظر می‌رسید که او به‌این‌وسیله فقط می‌خواست مخفی‌شدنش را (از دوم سپتامبر) توجیه کند. در سفارت امریکا ظنِ آن می‌رفت که سفارت ایران در بروز این وقایع نقش عمده‌ای ایفا کرده باشد.

38. SP, 25.1.1993

۳۹. سنگک به اتفاق فرماندهٔ بی‌رحم و قدرتمندش، فیض‌علی سعیدُف به‌طور نامعلومی کشته شد. ابتدا دلیل مرگ را تصادف رانندگی اعلام کردند. اما بعد قتل وی در قرغان‌تپه و به‌دلیل تیراندازیِ یکی از دو رقیب به دیگری گزارش شد. سرانجام این ماجرا (Guardian / 1.4.1993) به‌صراحت، یک قتل سیاسی اعلام گردید که به دست یکی از محافظان شخصی صفرُف صورت گرفته بود.(B.Vinogradov, Iz, 3.2.1994) حکم مرگ این مرد که در نهایت در همهٔ مراحل عالی قضایی در رژیم جدید، بی‌گناه اعلام شد، بی‌آنکه خود مسئولیتی در این مورد پذیرفته باشد، از جمله به دست سفرای امریکا، روسیه و ایران به امضا رسید. (چراغ روز، ۱۹۹۲/۱۱/۲۰). البته در بدو امر مرگ او موجب وحشت رژیم جدید شد (NG, 1.4.1993).

40. NG, 2.6.1994

41. Human Rights Watch, a.a.O. S.25.

۴۲. این رقم آخری بر اساس برآورد نمایندگان سازمان کمک بین‌المللی ارائه شده است. به عبارت دیگر، تقریباً یک‌دهمِ ساکنان تاجیکستان طی این جنگ داخلی از میان رفته‌اند!(Human Rights watch P. 25.) در اینجا خودبه‌خود مقایسه‌ای با اوضاع افغانستان صورت می‌گیرد. در افغانستان طی ۱۰ سال جنگ پس از مداخلهٔ شوروی (۸۹-۱۹۷۹) حدود یک تا یک ونیم میلیون نفر در اثر گرسنگی و اعمال زور جان خود را از دست دادند(M.14.7.1994) و پنج میلیون نفر نیز ازکشور گریختند، این میزان طبق آمار رسمی از بین پانزده میلیون نفر جمعیت کل کشور ارائه شده است (اما در واقع احتمال دارد که میزان جمعیت کل بسیار کمتر از این رقم باشد.)

۴۳. طبق آمار تکمیل نشده ۷۷۸،۵۰۰ نفر تاجیکستان را ترک گفتند(Rossiza, Nr. 1918-25.5.1994). منبع دیگری گزارش می‌دهد که حدود یک پنجم از جمعیت کل اولیه، پناهنده شدند.(M, 6./7.11.1994).

۴۴. نوری یک زندانی سیاسی است که سابقاً در اردوگاههای سیبری در حبس به سر می‌برد. (NG,21.4.1994). او از خانواده‌ای آپاراتچیک (مأمور حکومت = اصطلاح تحقیرآمیز برای کارگزاران کمونیستی که بدون توجه به شرایط ویژه و با براعتنایی نسبت به منافع مردم تابع محضِ دستورات دستگاه یا همان به اصطلاح Apparat، یعنی ادارات محل خدمت خود هستند و آنها را با استفاده از ابزارهای بوروکراتیک اجرا می‌کنند) و از اهالی درهٔ وَخش است. نوری از دانشکدهٔ پلی‌تکنیک شهر دوشنبه دانش‌آموخته شده است. وی از همان آغاز نزد پناهندگان حضور داشت و شهرت خود را مدیون همین موضوع است (Iz,18.6.1994).

45. Astrid von Borcke, Spannungenr an der afghanisch - tadschikischen Grenze und russische Krisen - Management, Berichte des BIOst, Nr.16 und 29, 1994.

۴۶. منطقهٔ واقع در جنوب پنج Pjandsch، منطقه‌ای زیر سلطهٔ طرفداران مسعود به شمار می‌رفت. مسعود، معروف‌ترین فرماندهٔ جبهه در جنگ افغانستان به‌مدت یک سال کامل (از بهار ۱۹۹۲) وزیر دفاع بود. در مجموع مناسبات دقیق و به‌خصوص ساختارهای فرماندهی در شمال به‌ندرت شناخته بودند. دوشنبه بی‌درنگ به فرماندهٔ لشکر ۵۵ـ دولت اسلامی افغانستان (ISA)، قاضی کبیر که درعمل یکی از فرماندهان برجستهٔ جمعیت اسلامی مسعود بود و در حوالی مرز، محلی واقع در شمال کندوز مستقر بود، هشدار داد. Anthony Davis, The Battleground in Northern Afghanistan, in: Jane's Jntelligence Review, July 1994, P. 326) . البته وزیرامورخارجهٔ افغانستان این ادعارا ردکرد (.Central Asian Monitar, 4 / 1993, S. 13). خود مسعود به یوگنی پریماکف، رئیس سرویس اطلاعات خارجی سازمان امنیت روسیه اطمینان داد که هر چه در توان دارد، انجام دهد تا در آینده چنین رویدادی تکرار نشود. اندکی بعد پیمان آتش‌بسی با قاضی کبیر امضا شد که بسیار پایدار و بادوام بود.

مسعود طی مصاحبه‌ای در ۲۸ ژوئن ۱۹۹۳ هشدار داد که سرویس اطلاعات نظامی پاکستان ISI (Inter services Intelligence)که در جنگ افغانستان بیشتر از حکمتیار پشتیبانی کرده بود، در بین فرماندهان منطقه نیز پویا بوده است. (Sandy Gall, a.a.O. S. 145). بعدها در عمل گزارش شد که فرماندهٔ متجاوزان در حملهٔ ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۳، قاری حمیدالله، تحت فرماندهی ملا عبدالرحیم مبارزه می‌کند. به گفته وزیر خارجهٔ تاجیکستان او فرمانده جبههٔ حزب اسلامیِ (حکمتیار) «راگ»، واقع در ولایت بدخشان کوهستانی است. (NG.2.10.1993).

به رهبری «قاری‌حمیدالله» در اوت ۱۹۹۴ حملهٔ بزرگ دیگری صورت گرفت و طی آن هفت سرباز روس که در مرز خدمت می‌کردند، کشته و ۱۰ نفر دیگر زخمی شدند (FR,20.8.1994). پس از آن تصمیم بر آن بود که به مذاکرات جاری بین دوشنبه و گروه مقاومت حمله شود. در واقع حکمتیار در خط اول بوده است، نه مسعود که تلاش می‌کرد شمال را به بی‌ثباتی بکشاند، چون حکمتیار که به ظاهر "نخست‌وزیر" دولت اسلامی افغانستان به شمار می‌رفت، به هرحال جزو دولت افغانستان محسوب می‌شد، حتی اگر در واقع در نقش "قبرکن" افغانستان را عمل کرده باشد.

۴۷. از این رو در عزم میل به انتقام‌گیری و نیز تهیهٔ گزارشِ مغرضانه پدید آمد. وقتی در بهار ۱۹۹۴، وزارت دفاع مجبور شد در "گردنهٔ ببر" واقع در جنوب تاجیکستان (منطقه‌ای با مجموعهٔ حیوانات بی‌نظیر جهان) یک مانور بزرگ اجرا کند و طی آن بنا شد، مذاکرات بین دوشنبه و گروه مقاومت از سرگرفته شود، فعالیت گروه مقاومت به‌طورکامل علنی گردید. در تاجیکستان نظامیان اغلب فراتر از صلاحیت قانونی خود عمل می‌کردند، از جمله آناتولی آدامیشین، نماینده وزیر امور خارجه که در تهران به اعطای امتیاز مشغول بود.(Iz, 10.3.1994)

۴۸. NZZ, 28.7.1988، دوشنبه در آغاز ۱۹۹۴ صحبت از ۴،۵۰۰ نفر پارتیزان می‌کرد (Iz, 3.2.1994)؛ ژنرال والری پاتریکیِف، فرماندهٔ نیروهای حافظ صلح جامعهٔ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع شمار آنها را در اواخر سال حتی به میزان حدود ۱۰،۰۰۰ نفر ذکر کرد.(FAZ, 22.11.1994)

49. NZZ, 14.8.1993.

50. NZZ, 2.8.1994.

51. Segodnja, 10.8.1994.

52. MN, 16 - 22.9.1994.

53. NG,24.9.1994.

۵۴. عبدالمجید دوستیِف [داستی‌یُف]، "مرد شمارهٔ دو" دوشنبه قول داد که تبادل اسرا در فاصله ۱۷ سپتامبر تا ۱۷ اکتبر ۱۹۹۴ انجام شود.(NG.24.9.1994) به زمان موعود برای این اقدام عمل نشد (دوستیِف [داستی‌یُف]، نمایندهٔ اول ریاست شورای بزرگ تاجیکستان سرانجام به سمت ریاست مذاکرات دست یافت و بدین‌وسیله خواستِ جناح مخالف مبنی بر اجرای مذاکرات در سطحی عالی تحقق نیافت.).

۵۵. بدین‌ترتیب در آغاز سال ۱۹۹۵، ژنرال سرتیپ آ.بسپالُف، نمایندهٔ ریاست مرکز حفظ مرزهای فدرال اعلام کرد، پارتیزان‌ها ظرف حدود دو ماه ۶۰ بار موافقتنامهٔ آتش‌بس را نقض کرده‌اند. (معیارهای ذکر عملکردِ پارتیزان‌ها به‌عنوان نقض موافقتنامهٔ آتش‌بس به طور دقیق عنوان نشد.) ۱۱ مرز به طور کامل از دست رفت و به ۲۰ مرز دیگر تعرض شد. (RG.6.1.1995).

56. KStA, 21.7.1993.

۵۷. سخنگوی جناح مخالف، خود منافع استراتژیک روسیه را در تاجیکستان به رسمیت می‌شناخته و خواستار ایفای نقشی برای برقراری صلح از آن سو بوده است، البته به شرط مبادلهٔ هیأت افسران. این مسأله از دید جناح مخالف اقدامی مغرضانه است و علاوه بر آن مشکوک به فساد مالی و رشوه نیز هست از جمله: سهیم‌شدن در قاچاق مواد مخدر آن هم به آن شکل فوق‌العاده سودآورش. (ر.ک. به: K.Karabekov in: Iz, 30.7.1994; M, 29. 3. 1994) آنان همچنین خواستار عدم مداخله در مسائل داخلی کشور هستند.

۵۸. RG,29.10.1994 ملی‌گرایی تاجیکستان که موافق ایران و به خودی‌خود مخالف ازبک‌هاست، به ترک‌هایی رو می‌کند که روشنفکران بین‌المللی آنان را همچنان اشغالگر می‌دانند. روسیه و اتحاد شوروی نیز در طول تاریخ برای برپا نگهداشتن امپراتوری خود در این منطقه از ازبک‌ها پشتیبانی کرده‌اند.
علاوه بر این رهبران ازبک که در پشتیبانی کریمُف از "جبههٔ مردمی"، سهم اساسی داشتند (به طوری که گاه نومنکلاتورای خجند به طور سنتی و موافق ازبک‌ها تنظیم می‌شد)، از قدرت کولابی‌های انحصارگرا احساس یأس می‌کنند.

۵۹. هزینهٔ خسارتهای جنگ داخلی ۳۰۰ میلیارد روبل برآورد شد، اما درآمد جمهوری فقط بالغ بر ۳۸ میلیارد روبل بود. (A. Karpov, Iz. 5.3.1993) بدهی خارجی دوشنبه ۴۰۰ میلیون دلار و بدهی داخلی آن ۳۳۸ میلیارد روبل بود، در حالی که هنوز حقوق ماهانه و بازنشستگی پرداخت نشده بود. در ۱۹۹۴ میزان بیکاری ۵۰٪ بالا رفت (FAH. 7. 11.1994 S.4.). در پی کمبود آرد و نان در اواخر ۱۹۹۴ انتظار ناآرامیهای جدیدی می‌رفت. (FAZ. 10. 12. 1994) سازمان ملل، تاجیکستان را در زمرهٔ "کشورهایی با پایین‌ترین میزان توسعه" اعلان کرد.

60. NZZ, 9. 1. 1994.

۶۱. برآورد می‌شود که بین ۱۸،۰۰۰ (بنا به برآورد رسمی) و ۳۰،۰۰۰ تا ۳۵،۰۰۰ (طبق آمار Central Asian Monitor, 1/1993) و حتی ممکن است تا چند برابر بیش از این مقادیر، سلاحهای غیرمجاز در کشور موجود باشد. از این میزان، پس از انعقاد موافقتنامه در تابستان ۱۹۹۲ به‌طور کلی فقط ۴۰ قبضه در ولایت بدخشان کوهستانی تحویل داده شد. (Iz.10.8.1992) البته اگر علاوه بر اوضاع ناامن کشور این مسأله نیز مورد توجه قرارگیرد که بهای یک قبضه کلاشینکُف در تاریخ ۱۹۹۲ در ولایت بدخشان کوهستانی بین ۵۰،۰۰۰ تا ۱۵۰،۰۰۰ روبل بود (MN, 20.9.1992) و حال در ۱۹۹۳ به ۲۰۰،۰۰۰ روبل رسیده است، دیگر این مسأله حیرت‌انگیز نخواهد بود.(SP, 25.1.1993) عملاً در درهٔ وخش تقریباً هر خانوادهٔ کشاورز یک قبضه تفنگ مسلسل ام.ژ. (حروف اختصاری یک واژهٔ مرکب آلمانی به‌معنای «مسلسل» است=Maschinengewehr=MG) داشت (I.Rotar, NG, 14.6.1994)

۶۲. به‌ویژه به‌علت توزیع غیردولتی کالاهای نایاب، یک شبکهٔ شهری از جنایت و بزهکاری سازمان‌یافته به وجودآمده بود. (Eisener, a.a.O., S.778.)

63. NZZ, 28.7.1993.

64. Iz, 29.10.1994.

65. FAZ, 19.11.1994.

66. O. Panfilov in: NG, 19.11.1994.

۶۷. NZZ, 22.10.1994، به علاوهٔ ۱۴ هزار نفر سرباز مرزی (FAZ ،14.10.1994).

68. NG, 26.3.1994.

69. M, 6 -, 7.11.1994.

70. NG, 24.6.1994.

71. Branett Rubin, in: Central Asian Monitor, 4,1993, S. 25.

۷۲. مسلمانان مزیت خاص خود را بار دیگر در موضعگیری به‌شدت منطقه‌ای و به‌شدت ملی مذهبشان می‌دانستند. اما به نظر می‌رسید که اسلام هم در تاجیکستان «شکل منطقه‌ای» به خود گرفته است. گولاب، امام خطیب مخصوص خود، «ملای سُرخ» حَیدَر شریف‌زاده را داشت. سنگک صفرُف، رئیس جبههٔ ملی «کمونیست» گفت که وی خود از خانوادهٔ سادات، یعنی از نوادگان پیامبر است و بر این اساس حق دارد، حدود و موازینِ واقعی اسلام را تعیین کند (Eisener, S.783.).

۷۳. کریمُف به دلیل اتحاد با عبدالرّشید دوستُم ازبک، رهبر مزارشریف (که مرزهای جنوبی خود را آرام ساخته است) از پایان ۱۹۹۳ و آغاز ۱۹۹۴ به‌طور غیرمستقیم و از روی فرصت‌طلبی (با تمایل به حکمتیار، هم‌پیمانِ

جدیدش که بنیادگرایی تندرو بود و نیز برضد ربّانی و مسعود) به‌سوی تاجیک‌های سُنیِ محتاط، دستِ دوستی دراز کرده بود، اما این امر به منزلهٔ بروز یک دگرگونیِ قطعاً شگرف و چشمگیرِ سیاسی در استراتژی مُتخذه از سوی یک رئیس دولت است، رئیس دولتی که در بدوِ امر با شتاب بسیار خطر یک تهاجم بنیادگرایانه را هشدار داده بود. در منطقه نظر براین بود که کریمُف به طور تمسخرآمیزی به طرح این موضوع علاقه‌مند است که تاجیکستان به‌خودی‌خود بزرگ‌ترین تهدید برای موجودیت دولت وی محسوب می‌شود و ممکن است لطمهٔ شدیدی به وی وارد کند. ملی‌گرایان تاجیکستان هنوز فراموش نکرده‌اند که دروازه‌های سمرقند و بخارا در سال ۱۹۲۶ بنا به خواستِ قاطبهٔ مردم بسته شده بود، این شهرها روزی مراکز فرهنگی تاجیکستان و دلیلی بر مدعاهای اقلیت بودند.«آخرین قطرهٔ» معروف که بناست از دید کریمُف «بُشکه را سرریز» کند، ملاقات ربّانی از شهر دوشنبه در پایان سال ۱۹۹۳ بود. در این دیدار رحمانف رئیس دولت تاجیکستان را با شور فراوان «پدر همهٔ تاجیکان» خواند که آشکارا خبر از رویای تازهٔ «تاجیکستانِ بزرگ» می‌داد. ر.ک.به:

(Novaja ezednevnaja, gazeta, 15.1.1994)

شاید کریمُف فقط در قالب یک چنین پیمان غیرمنتظره‌ای بهای اتحاد با دوستُم را طی روی‌گردانی از ربّانی و مسعود می‌پرداخت، وی به‌دلیل داشتن سهم ناکافی از قدرت از آنان رنجیده بود و بار دیگر جبهه‌ها را به طرف دشمن اصلی خود گرداند. به هرحال باز هم می‌بینیم که در این منطقه محاسبات ماکیاولیستیِ قدرت و روابط قومی، نسبت به انگیزه‌های مُبتنی بر جهان‌بینی از اهمیت بیشتری برخوردارند.

۷۴. مسعود ادعا می‌کند که کار این اتحادیه باهمکاری مستقیم رایزنان ازبکستان از تاریخ اول ژانویه ۱۹۹۴ به «نبرد پنجم» در اطراف کابل انجامیده بود. سازمان امنیت نظامی پاکستان ISI می‌خواست تأسیس یک رژیم محافظ را در جهت ایجاد «ژرفای استراتژیک» که از مدتها پیش رؤیایش را در سر می‌پرورانید، به چشم ببیند. از این رو او از همان آغاز حکمتیار را با آن موضعگیری مبهم و برادریِ قومی با پشتون‌ها (که بی‌رحمی سیاست قدرتش با این مردان، بیشتر تناسب فکری دارد تا با نظریهٔ سیاسی مسعود و بر اعتقادات ناب مُبتنی است)، تشویق می‌کرد. به‌علاوه استراتژیست‌های سازمان امنیت نظامی پاکستان ISI آشکارا چنین برآورد می‌کنند که حکمتیار آن‌قدر در افغانستان محبوبیت ندارد که در آینده نیز به حامیان خارجی خود وابسته بماند. با این وجود اگر تأسیس رژیمی باچنین ترکیبی از حکمتیار و سازمان اطلاعات و امنیت نظامی پاکستان عملی نمی‌شد، به زعم برخی از ناظران به نظر می‌رسید که سازمان امنیت نظامی پاکستان به همراه رهبر افغانستان، هستهٔ یک دولت جدید در افغانستان را یکسره نابود سازد.(ر.ک.به:
Michael Barry, Kaboul: La mise à mort in: Politique internationale, étc 1994, S. 65-96)

درمجموع به‌نظر می‌رسید که حکمتیار خود را از قید تحت‌الحمایگی و قیمومیت رها کرده و در وهلهٔ نخست تلاش می‌کند تا به منافع سیاست قدرت خود تحقق بخشد. احتمالاً دلیل این انتخاب در پاسخ به پرسش زیر نهفته است که چرا سازمان اطلاعات نظامی پاکستان نیز هم‌اکنون باید طرف طالبان را که (موقتاً) ساده‌تر می‌تواند در اوضاع جاری دخل و تصرف کند و عملکردی مؤثرتر داشته باشد، بگیرد.

مسعود که به هوشمندیِ فوق‌العاده شهرت دارد، معتقد است، "وزارتخانه‌های صاحب‌قدرتِ" روسیه نیز (که به نظر او همچنان نفوذ فراوانی در شهر تاشکند دارند) درکنار رایزنان ازبکستان عامل توطئهٔ سال نو ۱۹۹۴ هستند. در این مورد حداقل این مسأله صحت دارد که نیروهای قدرتمند روسیه دست‌کم با فاصله، در مقابل رهبر جدید تاجیکستان درکابل، ایستاده‌اند. مسکو به طور سنتی عادت کرده بود، نظر اکثریت، یعنی پشتون‌های افغانستان را به عنوان عامل تعیین‌کننده‌ای در محاسبات خود مدّنظر قرار دهد. حتی حکمتیارِ تندرو که خود سردمدار همهٔ مجاهدین بود، باید از مدتها قبل و از طریق قزاقی با مسکو ارتباط برقرار کرده باشد، اما در اصل هرگز (یا در اولویت امور، هرگز) برضد قدرت شمال اقدام به مبارزه نکرده است (بلکه درهمان سرزمین برضد دشمنان بالقوه، به‌ویژه برضد مسعود جنگیده است و سازمان امنیت نظامی پاکستان ISI در آن زمان برضد اشغالگری اتحاد شوروی نبردهای پی درپیِ نظامی را به وی تحمیل کرده بود.)

مسألهٔ تاجیکستان بازهم ممکن بود، مؤید موضعگیری مخفی و ضدتاجیکی مسکو باشد، زیرا انتظار می‌رفت، انجامِ یک انقلاب اسلامی در این کشور ابتدا از سوی افغانستان پشتیبانی شود. مسعود به هرحال ادعا می‌کند که دوستُم در مبارزات اخیر شمال، از طریق هواپیماهای جنگی اتحاد شوروی از ناحیهٔ تِرمِذ به این سو با تأیید شخص یلتسین با رادار پشتیبانی شده است. (جمعیت اسلامی افغانستان، بخش اروپا، ۱۹۹۷/۷/۱۰).

البته واقعیت امر آن است که مسعودِ محتاط (که از مدتها پیش درگیر کمبود منابع زیرزمینی درکشورش بود) نقش ضعیف‌تری در این مسأله دارد تا حکمتیار که با پشتیبانی سازمان امنیت نظامی پاکستان ISI تقویت شده و بی‌ثبات‌ساختن کل منطقه در اولویت تلاشهایش (هم‌پیمان با نیروهای بنیادگرای پاکستان) قرار داشته است.

75. Gareth Evans, Cooperative Security and Intra - State Conflict, in: Forien Policy, fall 1994, S. 3.

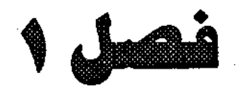
76. Stremlau, a.a.O., S. 29.



تاجیکستان

محل تلاقی «بازی بزرگ جدید» در آسیای مرکزی

آشوت مانوچهریان[1]



فصل ۱

تحول در سیاست داخلی تاجیکستان

روند صلح تاجیکستان به‌کندی پیش می‌رفت. عقب‌نشینی مخالفان مسلح اسلامی نیز آرامش موردنظر را در کشور برقرار نساخت. حتی به مقتضای وضع متشنج سیاست داخلی، فضایی از عدم اعتماد متقابل پدید آمد، زیرا مخالفان حاضر نبودند، دست از مقصود خود، یعنی تشکیل یک «دولت الهی ـ اسلامی» بردارند. به‌علاوه براساس توافقنامهٔ صلح هیچ‌یک از سِمَتهای دولتی به رهبران گروه و "فرماندهان منطقه‌ای" تعلق نگرفت. از این رو آنان می‌خواستند برای برهم‌زدن ثبات تاجیکستان دست به هر اقدامی بزنند. در کنار کانونهای تنش و ناآرامی و (با انگیزه‌های سیاست داخلی) عوامل بیرونی نیز وارد صحنه شده‌اند. از این رو سرهنگ "خدایْبِردیف" که در ازبکستان به ادارهٔ امور می‌پردازد، همچنان سعی دارد بار دیگر مانع از برقراری آرامش در تاجیکستان شود. از جانب دیگر رهبران جنایات سازمان‌یافته، به‌ویژه نمایندگان مافیای مواد مخدر به تداوم بی‌ثباتی در کشور علاقه‌مندند. حضورِ گستردهٔ نظامی روسیه باتوجه به این "ائتلاف جنگیِ" قدرتمند نمی‌تواند مانع از درگرفتنِ دوبارهٔ این جنگها شود. تاجیکستانِ بحران‌زده با ایفای نقش ناخواسته‌اش به عنوان موضوعِ درگیری میان اهداف سیاسی - منطقه‌ای و متفاوتِ امریکا و روسیه، از نظر سیاست جهانی حائز اهمیت شده است. علاوه بر این بیم آن می‌رود که موفقیتهای نظامیِ طالبان در افغانستان به شدت‌گرفتنِ صدور بنیادگرایی اسلامی به تاجیکستان منجر شود.

سید عبدالله نوری، رهبر اتحاد مخالفان تاجیکستان پس از بازگشت از تبعید (در تهران) به ریاست کمیسیون آشتی ملی گماشته شد و از آن زمان دست‌اندرکار اجرای توافقنامه‌هایی است که در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ در مسکو با دولت امضا کرده بود. طبق این توافقنامه، حکومت امامعلی رحمانُف متعهد شد که ۳۰ درصد از نهادهای دولتی را در اختیار مخالفان قرار دهد و مانع از برگزاری انتخابات مجلس شود.(۲) نهضت اسلامی تاجیکستان از ۱۴ سِمَت وزارتی که مدعی آنهاست، ۱۱ سمَت، از جمله معاونتِ نخست‌وزیر را به‌دست آورد. حاجی‌اکبر تورَجانزاده، رهبر دوم نهضت اسلامی تاجیکستان که یک روحانی است، عهده‌دار این سِمَت شد. با وجود این، درگیری با رئیس‌جمهور بالا گرفته است، چون اسلامگرایان به اصرار می‌خواهند یکی از سه پُست کلیدیِ وزارت دفاع، وزارت کشور یا امنیت ملی را به دست آورند. در حالی که حکومت از موافقت با این برنامه‌ها خودداری می‌کند، مخالفان اسلامی در سطح بین‌المللی درصدد انتقاد از رئیس‌جمهور برآمده‌اند. اسلامگرایان با تشکیلات نظامی و حتی یک واحد از نیروهای دولتیِ نظامی ادغام نشده‌اند(۳)، از این‌رو حزم‌اندیشیِ رحمانُف که می‌داند، نیروهای قدرتمند اسلامگرا به دلیل عدم تمایل به‌پذیرش مصالحه در مسکو به کوهها عقب‌نشینی کرده‌اند، قابل درک است. براین اساس در این زمان نمی‌توان اتحادیه‌های اسلامی را در وزارت دفاع به‌طور کامل رده‌بندی کرد.

دولتمردانِ پیرامون رحمانُف با سوءظن به این قضایا می‌نگرند، زیرا رهبران مخالفان از تهران و تشکیلات مسلحشان از افغانستان فقط به دلیل توافق مسکو توانسته بودند، به کشور باز گردند. مجاهدین با سیستم‌های موشکیِ دفاع هوایی و پرتاب نارنجک، زیر کنترلِ مشترکِ سازمان ملل و "نیروهای حافظ صلح جمعی" جامعهٔ دولتهای مشترک‌المنافع و وزارت دفاع تاجیکستان به کشور خود بازگشتند. با وجود آن که منحصراً ۳.۵۰۰ تا ۴.۰۰۰ مبارز زیر فرمان اتحاد مخالفان تاجیکستان قرار دارند، اما از نظر نظامی خود را چنان قدرتمند می‌دانند که فکر می‌کنند، می‌توانند وارد جریان مقابله با دولت شوند.[۱]

۱. کارشناسان نظامی محل معتقدند که اتحاد مخالفان تاجیکستان می‌توانست به پایتخت حمله کند و چند روزی آن را زیر کنترل بگیرد. امروز در سه منطقهٔ تاجیکستان که زیر کنترل نظامی اسلامگرایان قرار دارند، دادرسی براساس قوانین کیفریِ شریعت صورت‌می‌گیرد. یکی از همکاران تورَجانزاده توصیه کرد که بدون محافظِ کاملاً مسلح به مناطق (احتمالاً) زیرکنترل جناح مخالف نروند، زیرا در آنجا راهزنان بسیاری وجود دارند که از اتحاد مخالفان تاجیکستان نیز حرف‌شنوی ندارند.

اتحاد مخالفان تاجیکستان به دلیل اتخاذ سیاست اسلامی کردنِ اجباری کشور، از حمایت مالی برخی بنیادهای بین‌المللی - اسلامی و نیز پاکستان و عربستان سعودی برخوردار است. با وجود اظهارات نوری مبنی بر اعتقاد به "حکومت دموکراتیک"، تورَجانزاده، نمایندهٔ وی خواهان تغییر مادهٔ ۱۰۰ قانونِ اساسی تاجیکستان است. طبق اساسنامهٔ اتحاد مخالفان تاجیکستان، بدون اعمال این تغییر انجام هیچ انتخاباتی ممکن نیست.(۴) مطابق این اساسنامه، تاجیکستان باید از یک دولت سکولار به "دولتی ملی" ونیز به جامعه‌ای تبدیل شود که جدایی دین از سیاست در آن وجود نداشته باشد. بدون این تغییر در قانون اساسی، هواخواهان اتحاد مخالفان تاجیکستان نمی‌توانند احزاب اسلامی جدیدی تأسیس و در انتخاباتِ برنامه‌ریزی‌شدهٔ پارلمان شرکت کنند. از این رو ثبت "حزب نهضت اسلامی" که فعالیت آن طبق قانونِ "احزاب سیاسی" ممنوع شده، به سرعت انجام گرفته است.[۱]

۱. این قانون در ۲۳ مه ۱۹۹۸ به تصویب رسید.



نقش "سازمان ملل": رحمانف زیر فشار بین‌المللی

در مسألهٔ ارائهٔ مجوز به احزاب اسلامی علاوه بر اسلامگرایان، شورای امنیت‌سازمان‌ملل نیز فشار بر رحمانُف را تشدید کرد.[۵] رئیس کشور اعلام داشت که وی "برای آشتی ملی و حفظ صلح" از حق وتوی خود استفاده کرده و قانون "احزاب سیاسی" را که در این زمان به تصویب رسیده بود، برای شور دوم تقدیم مجلس عالی کرده است.[۶] البته تلاش دیپلماتهای غربی تنها به‌منظور کسب نفوذ در قانونگذاری و قانون اساسی تاجیکستان صورت نمی‌گیرد، بلکه آنها مایلند دولت تاجیکستان در پی استقرار نیروهای سازمان ملل باشد.[۷] تاکنون دوشنبه با این تقاضا مخالفت کرده است و در ضمنِ آن به این نکته اشاره دارد که حضور نظامی جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع در بین رهبرانِ روسیه برای تضمین صلح کاملاً کافی است. به‌علاوه سازمان ملل می‌تواند از طریق ناظران نظامی خود که هم‌اکنون در کشور هستند، تصویر جامعی از اوضاع به‌دست آورد. یکی از گروهکهای اتحاد مخالفان تاجیکستان به رهبری ملاعبدالله برای خارج‌کردن نیروها و ناظران سازمان ملل از کشور و بی‌اعتبارساختن رحمانُف در جامعهٔ بین‌المللی در ژوئن همین سال دو ناظر نظامی و دو کارمند سازمان ملل را در ملأ عام اعدام کرد.

رحمانف دراین جنگ تبلیغاتی بر ضد مخالفان هیچ شانسی ندارد. در نوامبر ۱۹۹۴ سازمان امنیت و همکاری اروپا به‌شدت از انتخاب وی به‌عنوان رئیس‌جمهور که با منابع غیردموکراتیک صورت گرفته بود، انتقاد کرد، اما در مورد عبدالملک عبدالُّجانُف، نخست‌وزیر سابق که با پشتیبانی مسکو و تاشکند برای بالاترین سِمَت دولتی تبلیغ می‌کرد، قضاوتِ به‌نسبت پریخششی داشت. پس از آن که رحمانف توانست موقعیت خود را در سمت ریاست‌جمهوری حفظ کند، اتهاماتی بر ضد "رژیم کمونیستی" دوشنبه عنوان شد، مبنی بر آن که این حکومت به‌شدت از فعالیت "دموکرات‌های مسلمان" جلوگیری می‌کند. البته این پیام تنها به این دلیل نمی‌توانست قانع‌کننده باشد که به‌موازات آن با همهٔ رؤسای‌جمهور آسیای مرکزی با انجام ملاقاتهای دولتی بااحترام رفتار می‌شد. در مقابل، رحمانف می‌دید که با مبارزات پرشور دیگری روبرو شده است. "سیاستمداران" غربی بی‌توجه به آن که این حزب بر قبیله‌ای از منطقهٔ قراتگین حاکم است و انتخاب کارگزاران آن به‌ویژه به ملاها بستگی دارد، به مخالفان به‌ویژه به "حزب نهضت اسلامی" برچسب "دموکراتیک" می‌زدند. با تحلیل نشریات و برنامه‌های "حزب نهضت اسلامی" به‌سادگی می‌توان نشان داد که طرفداران آن در راه تأسیس دولتی الهی مبارزه می‌کنند و می‌خواهند امارت بخارا را که قرار است محل اعمال قوانین شریعت باشد، احیا سازند.(۸) اما با مطالعهٔ زندگینامهٔ هریک از شخصیتهای این جناح که در رأس رهبری جای دارند، این احتمال می‌رود که آنها فقط "ظاهرِ دموکرات" داشته باشند.[۱] با این حال اسلامگراها می‌توانند (با کمک هم‌پیمانان خارجی‌شان) به شکوه و تقدس مبارزاتی بر ضد رژیم کمونیستی و ملحدِ دوشنبه مُزین شوند. با برهم‌زدن غبارهای تبلیغاتی، دلیل به نسبت ژرف‌تری برای انزوای بین‌المللی رحمانف بروز می‌کند که در طرفداری آشکار وی از حضور نظامی نیروهای روسیه در تاجیکستان به‌طور علنی مشاهده می‌شود.

رحمانف به‌منظور ردِ اتهام الحاد و به رسمیت شناخته‌شدن از سوی اسلام‌گراها در ۱۹۹۷ برای انجام مراسم حج عازم شهر مکه شد، در حالی که در تاجیکستان ۴۰۰ مسجد بزرگ

---

۱. از جمله زندگینامهٔ تورَجانزاده که در زمان جنگ سرد، وقتی تمایلات اسلام‌خواهانه با کمالِ شدت سرکوب می‌شد، با مجوز مشروح مسکو امکان آموختن علوم اسلامی را در عمان یافت. پس از بازگشت، فوری به مقام رهبر مذهبی جمهوری سوویتی تاجیکستان رسید.

و ۵،۰۰۰ مسجد کوچک وجود دارد.[۱] در همین اثنا روحانیان شهر دوشنبه سعی داشتند، اوضاع را آرام سازند و وانمود می‌کردند که به هیچوجه در تاجیکستان افراطگرایی اسلامی وجود ندارد. آنان می‌گفتند، که این هم کشف دیگری نظیر شایعهٔ حملهٔ قریب‌الوقوع طالبان به تاجیکستان و آسیای مرکزی است(۹). اما این مطلب صحت دارد که در این منطقه میان امریکا و روسیه جنگ قدرت درگرفته است. مسکو آگاهانه تصویر دهشتناکی از طالبان رسم کرده است تا بتواند ارتش خود را در تاجیکستان نگهدارد و به منافع روسیه برضد امریکا تحقق بخشد.

۱. حتی آن دسته از روحانیان تاجیکستان که انگشت انتقادشان به سوی دولت بلند بود، تأیید می‌کردند که ادارات دولتی حضور مردم را در مساجد برای عبادت منع نمی‌کردند [با توجه به نوع برداشت نویسندهٔ آلمانی از سفر رحمانف به مکه مشخص است که اطلاع چندانی از لزوم اجرای مراسم خاص اسلامی در شهر مکه به‌منظور انجام مراسم حج ندارد، از این‌رو توضیح وی مبنی بر وجود «۴۰۰ مسجد بزرگ و ۵،۰۰۰ مسجد کوچک در تاجیکستان» و «تأیید روحانیان انتقادگرِ تاجیکستان در مورد عدم ممنوعیت عبادت در مساجد از سوی دولت» خیلی هم غیرعادی نیست (م.)].



نقش افغانستان

احمدشاه مسعود، معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع افغانستان به یک مؤلفهٔ مهم در سیاست داخلی تاجیکستان تبدیل شده است. وی می‌خواهد درگیری تاجیکستان را از نظر افغانستان مُنتفی تلقی کند.

ژنرال مسعود ابتدا از ۱۹۹۲ تا اواخر ۱۹۹۶ از اسلامگرایان تاجیکستان پشتیبانی می‌کرد، اما پس از تصرف کابل، پایتخت افغانستان در سپتامبر ۱۹۹۶ به دست شبه‌نظامیانِ طالبان، در جستجوی هم‌پیمانان جدیدی بر آمد که در شهرهای دوشنبه و مسکو یافته بود. سپس عبدالله نوری و تورَجانزاده به‌جستجوی هوادارانی نو در پاکستان، عربستان سعودی و امریکا پرداختند و مَقری هم در تهران برپا کردند. ربّانی، رئیس جمهور افغانستان و احمدشاه مسعود که هر دو اهل تاجیکستان هستند[1]، (همراه با روسیه و ایران) اتحاد مخالفان تاجیکستان را دوباره برسر میز مذاکره نشاندند، زیرا این سه حزب تصور می‌کردند، ادامهٔ بی‌ثباتی تاجیکستان با توجه به موفقیتهای نظامی طالبان پذیرفتنی نیست.

---

۱. احمدشاه مسعود در پنج‌شیر واقع در ایالت پَروانِ افغانستان در سال ۱۳۵۳ دیده به جهان گشود. نیاکان وی اهل تاجیکستان بودند و به افغانستان مهاجرت کردند(م.).

در ۱۹۹۶ اتحاد مخالفان تاجیکستان از تصرف کابل به‌دست طالبان استقبال کرد. نمایندگان طالبان به عنوان ملا، تاجر و یا کارشناس با عبور از پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی و اروپایی به تاجیکستان سفر می‌کردند. آنها علاوه بر تبادل سیاست، بااین فعالیتها به دنبال یک هدف اولیه، یعنی تأمین مبنای مالی عملیات باکمک مواد مخدر و هروئین بودند. دوشنبه هنوز آرامش خود را در سطح سیاسی حفظ کرده است. آنها معتقدند که هم‌اکنون طالبان در موقعیتی نیست که به تاجیکستان حمله کند و کارکرد حضور نظامی روسیه برای آنان، حفظ امنیت است.

در عین حال اسلامگرایان سیاست "توسعهٔ گستردهٔ ایدئولوژیک" را پیش گرفته‌اند. با عقب‌نشینی نیروهای روسیه، به‌شدت احتمال می‌رود که جنگ داخلی برای بار دوم در بگیرد و در همین راستا ممکن است طالبان برای پشتیبانی از اسلامگرایان تاجیکستان دست به نبرد بزنند. در تاجیکستان گام به‌گام با هراس از ترور اسلامی روبه‌رو می‌شویم. حتی در روزنامه‌های معتقد به دولت نیز مقالاتی منتشر می‌شوند که با نام مستعار از بنیادگرایی اسلامی، روی کار آمدن یک دولت الهی و یا طالبان انتقاد می‌کنند.(۱۰)



فصل ۴

"موضع متوازن" روسیه

پس از آن که طالبان در دهم اوت ۱۹۹۸ مزارشریف، شهر استراتژیک مهم در شمال افغانستان را تصرف کرد، یلتسین یک هیأت عالی‌رتبهٔ نظامی را روانهٔ دوشنبه ساخت.[۱] دولت تاجیکستان همراه با رهبری نظامی روسیه در مورد یک برنامهٔ دفاعی به توافق رسید. وزارت امور خارجهٔ روسیه موفقیتهای طالبان را "تهدیدِ مستقیمِ جناح جنوبی کشورهای عضو جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع" ارزیابی و اعمال فشار مشترکی را همراه با ایران و هند اعلام کرد. هشدار مسکو بی‌دلیل نیست، زیرا مدتهاست که امکان برخورد با جاسوسهای طالبان در داغستان، اینگوش، تاتارستان و باشقیرستان وجود دارد.[(۱۱)] به‌علاوه روسیه قصد دارد در سازمان کنفرانس اسلامی مداخله و دایرهٔ "دوستان افغانستان" را در سازمان ملل دایر کند. اما خشونت‌طلبان جناح مخالف تاجیکستان نیز مسکو را در صورت اعمال تحریمهای شدید، تهدید و اعلام کردند که به‌منظور سازماندهی شورشی در تاجیکستان درصدد استفاده از موفقیتهای طالبان هستند

---

۱. رئیس ستاد کل روسیه، افسر ارشد "آناتولی کواشنین" (Anatolij Kwaschnin) و مدیر نیروهای فدرال مرزی، افسر ارشد "نیکلای بُردیوشا" (Nikolaj Bordjuscha) آمادگی واحدهای روسیِ مستقر در مرزهای افغانستان–تاجیکستان را برای انجام مأموریت در معرض آزمایش قرار دادند.

و در چنین حالتی روسیه "نیروی کافی در اختیار" خواهد داشت. در عین حال رحمانف از پذیرشِ مذاکرات موسوم به "۲+۶"، یعنی دولتهای هم‌جوار افغانستان به‌علاوهٔ روسیه و امریکا[1]، در چارچوب منشور سازمان ملل پشتیبانی کرد. در این بین مسکو خود را تنها قدرت ضامن برای حفظ صلح تاجیکستان می‌داند.(۱۲) جناح مخالف نیز حضور نظامی روسیه را پذیرفته است، چون این اقدام امنیت اتحاد مخالفان تاجیکستان را نیز تضمین می‌کند. به‌علاوه روسیه از خلع‌سلاح کامل جناح مخالف جلوگیری می‌کند. سرانجام مهم‌ترین نخبگان قدرت، منافع درجهٔ اولِ مسکو را موجب تحکیم درازمدتِ حضور نظامی خود در تاجیکستان می‌دانند. در این مورد، مسألهٔ صاحب‌قدرتِ کنونی تاجیکستان از اهمیت ثانویه‌ای برخوردار است.[2] افسر ارشد "بُردیوشا"، مدیر نیروهای مرزی فدرال برهمین اساس در دوشنبه اعلام کرد که خود دولت باید مشکلاتش را با اتحاد مخالفان تاجیکستان حل‌وفصل کند.(۱۳) امّا هنوز این مطلب ناگفته مانده است که روسیه تا چه مدت می‌تواند از عهدهٔ تأمین مخارج اقامت نیروهای خود در تاجیکستان برآید. البته بدون حضور سربازان روسیه نیز نمی‌توان شاهدِ آن روزی بود که این جمهوریِ واقع در آسیای مرکزی از فضای نفوذ روسیه خارج شده باشد. امریکا و اتحادیهٔ اروپایی از عقب‌نشینی روسها از این منطقه پشتیبانی می‌کنند، در حالی که حاکمان دوشنبه هیچ‌گونه انتخابِ دیگری به‌جز حفظ وفاداری نسبت به روسیه ندارند.

---

۱. سپهبد "نیکلای پوگاچِف" (Nikolaj Pugatschew)، فرماندهٔ کل "نیروهای حافظ صلح جمعی" کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که در عین حال فرماندهٔ لشکر ۲۰۱ پیاده نظام روسیه است، طی مصاحبه‌ای (۱۷ اوت ۱۹۹۸) با نویسندهٔ تحلیلِ حاضر، اعلام کرد: "من به‌دستور خودم باید بی‌طَرَف بمانم. مهمترین وظیفهٔ من جلوگیری از شعله‌ورشدنِ دوبارهٔ نبردهاست". دولتهای عضو جامعهٔ دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳ تصمیم به تأسیس این جامعه گرفتند. قیمومت این دولتها به طور منظم تمدید می‌شود. روسیه، قرقیزستان و ازبکستان این نیروها را تشکیل داده‌اند. به گزارش مطبوعات مسکو، شمار سربازان این نیروها تا ۲۵ هزار نفر است.

۲. از اینجا می‌توان دریافت که در مه ۱۹۹۸ که گروه مسلحی از جناح مخالف در شهر دوشنبه درصدد مخالفت با دولت برآمد، چرا نیروهای روسیه مداخله نکردند. لشکر ۲۰۱ پیاده نظام نیز طی کودتای سرهنگ محمود خدایْبردیف (Machmud Chudoiberdijew) در اوت ۱۹۹۷، در روزی که رحمانف به دلیل حضور احتمالی خود برای مَصالحه با اسلامخواهان در شُرُف سقوط بود، سیاست بازدارندگی مشابهی را پیاده کرد.

فصل ۵

نقش ازبکستان

پیش از آن‌که طالبان برای حضور نظامی روسیه در تاجیکستان دلیل دیگری ارائه دهد، حضور آن به‌عنوان ضامن امنیت در مقابل جاه‌طلبیهای ازبکستان ضروری بود. ازبکستان از بُعد سیاست خارجی برای حاکمان دوشنبه یک مبارزه‌طلب محسوب می‌شد، زیرا تاشکند تا ۱۹۹۷ از برقراری ارتباطِ صرفاً دیپلماتیک با جمهوری هم‌جوار خود و نیز افتتاح یک سفارتخانه در پایتخت تاجیکستان خودداری می‌کرد. اگر رهبری ازبکستان در سال گذشته، رحمانف را به دلیل موضعگیری وی با طرفداری از روسیه، نادیده می‌گرفت[۱]، در این سال به استراتژی خود تنوع بخشید، یعنی نبرد مشترک بر ضد بنیادگرایی اسلامی به عنوان هدف نخست اعلام شد. در عین حال کریمُف توانست طرفهای روسی خود را طی مذاکره برای تقویت وضع ارسال اسلحه به ژنرال دوستُم، متقاعد سازد که البته سرمایه‌گذاری نادرستی بود، چون با خیانت برخی از فرمانداران و فرماندهانِ ائتلاف شمال و نیز پشتیبانی انبوه نظامی از طالبان توسط پاکستان، امکان تصرف مزار شریف و از آنجا تغییر موقعیت ژئوپولتیک در منطقه برای وی وجود داشت.(۱۴) ترکمنستان نیز با ارسال بنزین و گازوئیل برای جنگ‌افزارهای طالبان از آنها پشتیبانی

---

۱. واحدهای [نظامی] ازبکستان نیز دوبار رحمانف را در جنگ بر ضد جناح مخالف اسلامی همراهی کردند.

می‌کرد. به‌نظر می‌رسید که عشق‌آباد برای احداث یک خط لولهٔ گاز به همراه شرکتهای مشترک‌المنافع نفتی امریکا - سعودی، از ترکمنستان به پاکستان، ضمن عبور از افغانستان به پیروزی طالبان علاقه‌مند است. هنوز یک سال به آغاز احداث این خط لوله[۱۵] که می‌توانست وابستگی آسیای مرکزی به راههای ترانزیت روسیه را به حداقل کاهش دهد، مانده بود که ازبکستان علاقه‌مندی خود را به این اقدام آشکار ساخت. ازبکستان که برای تحقق این هدف در پی متحدان جدیدی بود، تصور می‌کرد، می‌تواند آنها را در بین طالبان بیابد. در ۱۹۹۷ که طالبان برای نخستین بار مزار شریف را به اشغال خود درآورد، (برخلاف توافقهای قبلی) در صدد خلع‌سلاح ازبک‌ها و انتقام‌گیریهای مرسوم برآمد. با این تجربه، رهبری ازبکستان پی برد که بنیادگرایی اسلامی برای ازبکستان فقط یک تهدید نیست.[۱۶]

البته تاشکند همچنان در پی اِعمال نفوذ در سیاستهای تاجیکستان است. به این ترتیب کریمُف تلاش می‌کند تا عبدالُّجانُف، نخست‌وزیر سابق را در دوشنبه برسر قدرت بیاورد. عبدالُّجانُف بی آن‌که احتمال استقرار صلح در تاجیکستان وجود داشته باشد، از جانب ازبکستان به عنوان یک "قدرت سوم" وارد صحنه می‌شود. کریمُف برای ایجاد قدرت عمل در این استدلال دستور داد تا در سوم نوامبر ۱۹۹۸ واحدهای [نظامی] ازبک به فرماندهی سرهنگِ کودتاچی، خدائِبردیِف وارد خجند (دو ولایت لنین‌آباد)، واقع در شمال تاجیکستان شوند و یک شورای دولتی جدید با مشارکت عبدالُّجانُف در امور حکومتی تشکیل گردد. نیروهای روسیه که طبق توافقنامهٔ صلح قرار است، ضامنِ ثباتِ تاجیکستان باشند، حسبِ احتیاط در مقابل این تجاوز اعلامِ بی‌طرفی کردند.



تاجیکستان، مهمترین کشور ترانزیت برای حمل و نقل هروئین به اروپا

روسیه به‌دلیل "درخواست صلح" تاجیکستان اعلام کرده است که مرزبانی این جمهوریِ آسیای مرکزی را به‌عهده می‌گیرد.[1] تاجیکستان علاوه بر حوزه‌های درگیری مذهبی و مشروط به سیاست قدرت، درگیر مبارزه‌ای علنی با مافیای مواد مخدر است. طی پنج سال اخیر مرزبانان این کشور ۷/۵ تُن مواد مخدر را توقیف کرده‌اند و درعمل بخشی نیز از مرزها قاچاق شده است. یک کیلوگرم هروئین در منطقهٔ مرزی تاجیکستان ۱۰ هزار مارک می‌ارزد، اما در آلمان آن را ۲۰۰هزار مارک خریدو فروش می‌کنند. مواد شیمیایی توقیف‌شده نشان می‌دهد که سران مواد مخدر قصد تولید هروئین در خاک تاجیکستان را دارند. "جنگ سالاران"[2] با فعالیت خاصی در قاچاق مواد مخدر مشارکت دارند، رضایت مناطق مرزی یا اساساً ارائهٔ یک راه‌حل مسالمت‌آمیز برای جنگ تاجیکستان مورد علاقهٔ آنها نیست. دولت تاجیکستان که به‌تنهایی چندان در مقابل

---

۱. در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۲ به دستور یلتسین "گروه نیروهای مرزی فدراسیون روسیه در تاجیکستان" تشکیل شد. در مه ۱۹۹۳ مسکو و دوشنبه توافقنامه‌ای را در مورد موقعیت ویژهٔ نیروهای مرزی به امضا رساندند. سپس روسیه نظارت بر مرزهای افغانستان و چین را برعهده گرفت.

2."Warlords"

دایرهٔ عملیاتی مواد مخدر قرار نگرفته، در مورد حضور نیروهای مرزی روسیه مُردد است. اما از مدتها پیش شبکهٔ مافیایی مواد مخدر به‌شدت در حال توسعه و در شرف تبدیل به متنفذترین عامل قدرت در سیاست داخلی تاجیکستان است. توصیهٔ اکید جامعهٔ بین‌المللی برای مبارزه با این شبکه از هم اینک و پیش از قدرتیابی نهاییِ جنایات سازمان‌یافته، کمک به حکومت دوشنبه است.

پی‌نوشت

1.Manutscharjan, Aschot: "Tadschikistan: Schnittpunkt des ‘neuen grossen Spieles’ in Zentralasien", in: Aktuelle Analysen (BIOst), 13. 11. 1998, Nr.47.

2. Obšcee soglašenie o mire i nacionalnom soglasii v Tadzikistane, Moskau, 27.6.1997.

۳. در مقابل، نوری اعلام کرد که تقریباً ۸۰ درصد نیروهای اتحاد مخالفان تاجیکستان تاکنون سوگند یاد کرده و با نیروهای دولتی ادغام شده‌اند. از این رو احزاب سیاسی که منع فعالیت شده‌اند، به‌ویژه "حزب احیای اسلامی" نیز سرانجام می‌توانند فعالیت سیاسی خود را از سر گیرند، در: Vstocnyj ekspress, Duschanbe, 21.8.1998.

۴. نقل قول از تورَجانزاده در: نزاویزیمایا گازتا، مسکو، ۱۷ آوریل ۱۹۹۸.

5. Russkaja mysl, Paris , No. 4225, 4.- 10.6.1998, p.5.

۶. امامعلی رحمانف در مصاحبه با نویسنده در ۲۲ اوت ۱۹۹۸.

۷. طی آخرین مذاکرات، پیش از امضای توافقنامهٔ صلح، اتحاد مخالفان تاجیکستان در مسکو خواستار بازگرداندن ۱,۰۰۰ سرباز سازمان ملل به تاجیکستان شد، در: نزاویزیمایا گازتا، ۲۹ مه ۱۹۹۷.

8. V.I. Buškov/D.V. Mikul skij: Anatomija grazdanskoj vojnyvTadzikistane (= تشریح جنگ داخلی تاجیکستان), Moskau 1996, PP. 136.

۹. برخی از نویسندگان روسیه نیز برهمین نظر بودند: Ugroza s juga: u stracha glaza veliki (تهدید از جنوب: چشمان بیرون‌زدهٔ وحشت) در: Novye izvestija, Moskau, 13.8.1998. روزنامهٔ "وُستوچنی اکسپرس" (vostocnyj ekspress) در ۲۱ اوت ۱۹۹۸ در احتمال حملهٔ طالبان به تاجیکستان ابراز تردید کرد.

10. Taliban: Poslednij brosok na sever (طالبان: آخرین پیشروی به شمال), in : Vecernij Dušanbe., 14.8.1998.

11. Interfax, 21.8.1998. Cecna budet druzit’ s talibani (چچنی‌ها با طالبان دوستی می‌کنند), in: Kommersant - daily, Moskau, 21.8.1998

وزیر امور خارجهٔ وقت چچن، (Mowladi Udugow) آغاز روابط دیپلماتیک میان گروزنی و کابل را اعلام کرد.
in: RIA Novosti, 20. 8. 1998,

۱۲. مصاحبه با نویسنده در ۲۲ اوت ۱۹۹۸.

۱۳. کنفرانس مطبوعاتی در شهر دوشنبه در ۱۹ اوت ۱۹۹۸.

۱۴. به نقل از احمدشاه مسعود در مصاحبه با نویسندهٔ تحلیل حاضر، در: General Anzeiger، بُن، ۶ اکتبر ۱۹۹۸.

۱۵. اسلام کریمُف: ازبکستان در آستانهٔ قرن ۲۱، دوسلدُرف ۱۹۹۷، صفحه ۳۵.

۱۶. برخی نویسندگان براین نظرند که حکومت ازبکستان به بهانهٔ مبارزه با بنیادگراها درواقع جناح مخالف سیاسی را سرکوب می‌کند.

N. Mitrochin: Sovremennyj, Uzbekistan, in: Russkaja mysl, No. 4241, 15.-21.10.1998, P.8-9; Igor Rotar : Diktatura ili islam, in: Sodruzestvo NG (ضمیمهٔ نزاویزیمایا گازتا), Moskau, No. 6. p.2.



تاجیکستان:
دگرگونی جنگ داخلی

توماس دُرنونِت[1]

فصل ۱

جنگ داخلی تا دگرگونی

پس از انجام مذاکراتِ مجدد در مورد مصالحه میان دولت تاجیکستان و مخالفان در ژوئیهٔ ۱۹۹۶ بیش از پیش آشکار شد که هیچ‌یک از طرفهای درگیر به استقرار صلحی توافقی علاقه‌مند نیستند و اساساً جای تردید و ژرف‌نگری دارد که یکی از دو طرف به انجام مصالحه‌ای سریع تمایل داشته باشد. البته دلیل این امر تنها آن نیست که در واقع نبرد میان واحدهای نظامیِ دولت و اتحادیه‌های «جبههٔ متحد تاجیکستان» هیچ‌گاه به پایان نرسید و توافقنامهٔ تمدیدشدهٔ آتش‌بس در روزهای پایانی خود دیگر کاغذپاره‌ای بیش نبود، بلکه توافقنامه‌های دیگر در مورد تبادل اسرا و تخلیهٔ ایستگاههای بازرسی در مسیرهای مهم استراتژیک میان دوشنبه و نقاط شمالی کشور نیز که در اوت ۱۹۹۶ اعلام شدند، به‌سرعت نشان دادند که از سطحِ کلام فراتر نرفته‌اند.

پس از چهار سال جنگ داخلی می‌توان ادعا کرد که هیچ اتفاق تازه‌ای در شرق رخ نداده است. چنان‌که پیداست، درگیری مداومِ ایدئولوژیک میان اسلامخواهانِ مخالف و کمونیست‌های حاکم، درآمیختگیِ بغرنجِ شمار زیادی درگیری که بر اساس ساختارهای تثبیت‌شدهٔ محلی و منطقه‌ایِ حکومت به وقوع پیوسته‌اند، با جامعه‌ای که به مثابهٔ میراث برنامهٔ مدرن‌سازی اجتماعی و سیاست سوویتی مسکن به همان شکل ماهیت خود را حفظ کرده است،

رقابت میان مناطق شمالیِ کمونیست‌ها، خجند (لنین‌آباد سابق) و جنوب، کولاب و یا درگیریهای میان تاجیک‌ها و ازبکان که به دعاوی منطقه‌ای آنها در گذشته و نیز نابرابری اقتصادی ـ اجتماعی منجر می‌شدند، همه و همه در طول چهار سال جنگ داخلی ژرفای بیشتری پیدا کرده‌اند.(۲) چنین نگرشی به اوضاع کاملاً غلط نیست، اما این نگاه به‌تنهایی برای نشان دادنِ تحول بنیادینی که جنگ داخلی تاجیکستان را در ۹۵ ـ ۱۹۹۶ پی‌ریزی کرد، مناسب نیست.

در نبردهای نخستین مرحله از جنگ داخلی تاجیکستان در نوامبر ۱۹۹۲ که در مناطق پیرامون دوشنبه، (پایتخت تاجیکستان)، «ختلان»[1] (شامل قُرغان‌تپه و کولاب) و درهٔ غرم تمرکز یافته بودند، چندان امکانی برای شناسایی خطوط جبهه وجود نداشت. حدود ۵۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند و تا ۲۵۰ هزار نفر دیگر به افغانستان و پامیر (درهٔ غرم و ولایت بدخشان کوهستانی) گریختند.

گسترش جنگ طی رقابت با دولت آغاز شد. نبیِف، رئیس‌جمهور کمونیست خجندی که زیر فشار از این جاده دست برداشته بود، در سپتامبر ۱۹۹۲ به رهبری اسکندرُف با ائتلافی اسلامی ـ ملی ـ دموکراتیک به قدرت رسید. دو ماه بعد کمونیست‌های جنوب منطقهٔ ختلان با پشتیبانی نظامی کماندوهای جبههٔ ملی توانستند حکومت جدید را از سر قدرت بردارند و کمونیست‌های کولاب، رحمانف را به سِمَت ریاست جمهوری گماشتند. حزب نهضت اسلامی[2] در وهلهٔ نخست و نهضت «لعل بدخشان»[3] در برابر «پاکسازی قومیِ» جبهه ملی که در این زمان دست به کار شد و به‌خصوص اهالی غرم، بدخشان و «اعرابِ»[4] ختلان را قربانی خود ساخته بود، در صدد مقاومت مسلحانه برآمدند.

اهالی منطقهٔ غرم و نیز کارگران روستایی منطقهٔ ختلان که در دههٔ ۱۹۵۰ برای گسترش کشت پنبه به اجبار از غرم به این منطقه نقل مکان کرده بودند، از حزب نهضت اسلامی پشتیبانی کردند. علاوه بر این در جنوب شرقی ولایت بدخشان کوهستانی نیز با انگیزه‌های تجزیه‌طلبانهٔ قومی، مقاومتهایی شکل گرفته بود. اما گروهی از بدخشانی‌ها با تردید برضد حزب نهضت اسلامی مقاومت می‌کردند. آنان از یک سو خود را به عنوان قربانیِ نقل مکانِ اجباری در

1. (Chalton) Khatlon - Region.
2. Islamic Renaissance Party (IRP).
۳. Liali Badakhshan: این نهضت در ولایت بدخشان کوهستانی پاگرفته بود.
۴. در بین تاجیکان گروه بسیار کوچکی (۱،۰۰۰ تا ۱،۵۰۰ نفر) در جنوب منطقهٔ ختلان وجود دارند که «اعراب» خوانده می‌شوند. چهرهٔ اکثر آنها با ترک‌ها و فارس‌ها تفاوت دارد.

سرنوشت مخالفان اسلامی سهیم می‌دانستند و از سوی دیگر به عنوان پیروان «اسماعیلیه» از اسلامخواهان سُنيِ حزب نهضت اسلامی واهمه داشتند[۳]. برخلاف خجند و کولابِ کمونیست، تلاشهایی که براساس برنامهٔ مدرن‌سازیِ سوویتی صورت می‌گرفت، ناحیهٔ غرم و بدخشان را تا انجام اقداماتی آغازین پیش بردند تا رؤسای سنتیِ زیرقبایل یا رهبران مذهبی، در اینجا نیز، همچون دوران اتحاد شوروی اقتدار به نسبت بالایی را در مقام والیانِ حکومت سوویتی در اختیار داشته باشند. این اقتدار در گذشته به بروز درگیریهایی انجامیده بود.



فصل ۲

تغییر شکل جنگ داخلی

جنگ داخلی تاجیکستان که در ۱۹۹۲ به مثابهٔ جنگی برضد رژیم آغاز شد، طی سالهای بعد اساساً تغییر ماهیت داد. عامل تعیین کننده برای پیوستنِ طرفهای مختلفِ جنگ، دیگر ابتدایی و به شکل نبرد بر سر قدرت دولتی نبود. در اینجا وضعی به وجود آمده بود که طی آن هر یک از جنگ‌سالاران برای به‌مهار درآوردن منابع اقتصادی، نظیر پنبه، آلومینیوم و مواد مخدر می‌جنگیدند. پس از چهار سال جنگ داخلی، اقتصاد تاجیکستان به اقتصادی جنگی بدل شده بود[1]، در حالی که نظارت بر منابع خاص تولید چه در صنایع منطقه‌ای و چه در کارگاههای بزرگ و منفرد کشاورزی و یا در منابع مواد خام، به نظارت «خصوصیِ» ارتش که در این زمان به یک پایگاه منطقه‌ای نیز دست یافته، وابسته شده است. بازآفرینی منابع مادیِ هر یک از صاحبان قدرت نظامی و حامیان مسلحشان، به احیای جنگ بستگی دارد.

تغییر تحول تاجیکستان با سقوط اتحاد شوروی و بر مبنای انحلال ساختارهای آسیای مرکزی بروز کرد. نماد این تحول، سنتِ مهارِ اقتصادی و سیاسی بود که به نفع آحاد مناطق در تاجیکستان تمام می‌شد. دلیل اصلی آن بود که با نبودِ پشتیبانی مالی از سوی مسکو، مشروعیت

---

۱. فرضیهٔ پایهٔ این بحث همین نکته است.

و قدرت حکومت مرکزی در دوشنبه به‌سرعت تحلیل رفت. با وجود آن که در گذشته به هنگام توزیع منابع داخل تاجیکستان بیشترین سهم سرمایه‌گذاری در اُبلاست[۱] خجند انجام شده بود، در مجموع همهٔ مناطق، به‌ویژه مناطق کوهستانی، نظیر گورنو[۲] بدخشان که به میزان بیش از ۹۰ درصد به یارانه‌های دوشنبه وابسته بودند، از حمل و نقل منابع از مسکو سود می‌بردند. اما پس از کسب استقلال در ۱۹۹۱ اوضاع کاملاً دگرگون شد. با حذف یارانه‌ها از ادارهٔ مرکزی مسکو، با وجود ادامهٔ ارسال پنبه از کولاب و محصولات پتروشیمی از قُرغان‌تپه به دوشنبه توزیعِ دوبارهٔ این اقلام از دوشنبه انجام نمی‌شد. نیروهای مقاومت سیاسیِ آحادِ مناطق بر ضد این وضع بسیج شدند.

منطقه‌ای‌شدنِ حکومت بر مهار منابع اقتصادی نیز اثر گذاشت. تولیدکنندگان عمدهٔ پنبه در کولاب و قُرغان‌تپه دیگر فقط خواستار قدرت سیاسی نبودند، بلکه نگرانی آنها این بود که منابعِ منطقه‌ای‌شان دیگر به صورت مالیات به حکومت مرکزی پرداخت نشود. با وجود تداوم ظاهری و تشریفاتی ساختارهای دولت مرکزی و ساختارهای اقتصادیِ مرکز در حقیقت شرکتهای (بزرگ) دولتیِ سابق «خصوصی» شده بودند و مدیران کُلخوزها یا شرکتهای مادرِ صنعتی طی توافق مالی با حکومت منطقه درآمد حاصله را به حساب خود واریز می‌کردند. این نوع فساد اصولاً مسألهٔ تازه‌ای نبود و در زمان اتحاد شوروی هم پدیدهٔ کاملاً شناخته‌شده‌ای محسوب می‌شد. البته این ارزیابی که شرکتهای بزرگ دولتی در اندک زمانی از زیر مهار حکومت مرکزی خارج و با اقدامات نخبگان منطقه‌ای به‌واقع خصوصی شدند، پدیدهٔ جدیدی بود.

این روند خصوصی‌سازی که به دست نخبگان منطقه‌ای انجام شد، در جنگ داخلی با استفاده از قوای نظامی ادامه یافت. واحدهای جبههٔ ملی کولاب با صبر و شکیبایی توانستند از انبارهای اسلحهٔ نیروهای مسلح جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع با بلندنظری به صاحبان قدرت منطقه‌ای کمک کنند و در حالی که برای سیاست «پاکسازی قومی» خود، تنها انگیزه‌ای سطحی داشتند، به طور زیربنایی هدف کسب سریع ثروت از طریق چپاول و اشغال زمینهای کشاورزی را دنبال کردند.

---

۱. Oblast: در تاجیکستان، «استان»[ولایت] را گویند(م.).
۲. Gorno: در تاجیکستان، «ولایت کوهستانی» را گویند(م.).

پس از پایان «پاکسازی قومی» در بهار ۱۹۹۳ نیز چاره‌جویی برای احیای منابع به عهدهٔ شبه‌نظامیان گذاشته شد، زیرا تبدیل جبههٔ ملی به واحدهای نیروهای صلح تاجیکستان برای زندگی آنها هیچ‌گونه مبنای مادی دربرنداشت. در نتیجه ساختاری به وجود آمد که براساس آن فرماندهٔ یک واحد علاوه بر رهبری نظامی موظف بود، برای درآمد اقتصادی واحد خود نیز چاره‌جویی کند[1]. از سوی دیگر این واحدها با نیروهای مزدور نیز یکسان نبودند، زیرا همواره به میزان مشخصی به اموال و داراییهای منطقه چنگ می‌انداختند. در هر دو طرف، اتحادهای مسلحِ واحدی با یکدیگر در حال نبرد بودند که البته با اِعمال یک ساختار فرماندهی در بین خود متحد بودند. این ساختار برحسب اوضاع کم و بیش به قوت خود باقی بود. اما هدایت عملیات با اصل نظامیِ فرماندهی و اطاعت انجام نمی‌شد، بلکه انتظار می‌رفت این موضوع با استفادهٔ سیاسی یا اقتصادی از مداخلهٔ نظامیِ یک واحد در یک وضعیت خاص صورت گیرد و از همین طریق نیزانجام می‌گرفت.(۴)

۱.این موضوع به همان اندازه در مورد واحدهای جناح مخالف نیز صدق می‌کرد. یک اتحاد مسلح، چه در حکومت و چه در جناح مخالف، به یک سازمان خصوصی بدل شد که از قدرت نظامی خود برای تصاحب منابع اقتصادی و یا به عنوان ابزاری برای مبادله استفادهٔ مستقیم می‌کرد.



بازیگران جنگ داخلی و اهداف آنها

هرگاه بخواهیم اتحادهای مسلح را خیلی کلی به نیروهای دولتی، نیروهای مخالف و نیروهای مسلح روسیه تقسیم کنیم، به الگوی زیر می‌رسیم[1]. دست‌کم به‌ظاهر مهار استان خجند در شمال، منطقهٔ پیرامون دوشنبه و مناطق جنوب‌غربی (ولایت ختلان) به‌علاوهٔ شهرهای قُرغان‌تپه و کولاب در دست دولت قراردارد. نیروهای دولتی در غرم و طویل‌دره که در ۱۹۹۶ به‌شدت در این مناطق جنگیده بودند، ناگزیر از تحمل شکست سنگینی شدند.[2] مخالفان متحد، درهٔ غرم، درهٔ «وَنش»[وَنج][3]، بسیاری از نقاط مهم استراتژیک در دالان میان طویل‌دره و

۱. از آنجا که مورد دیگری شناخته‌نشده است، همهٔ داده‌های زیر در مصاحبه‌هایی با نمایندگان سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا، همکاران سازمانهای بین‌المللی کمکرسانی یا اشخاص دیگری که خواسته‌اند ناشناس باقی بمانند، طی یک اقامت چند ماهه در تابستان ۱۹۹۶ در تاجیکستان تهیه شده‌اند.

۲. سربازگیریِ اجباری را که به حمله‌های نیروهای دولتی در منطقهٔ غرم در تابستان ۱۹۹۶ منجر شد، می‌توان نشانه‌ای از وضع بحرانی طرفهای دولتی ذکر کرد. اغلب نسبت به چند مطلب بی‌توجهی می‌شود که این جوانان هنوز به ۱۸ سالگی، یعنی حداقلِ سن خدمت وظیفه، نرسیده بودند و به دانش‌اندوزی اشتغال داشتند. بر همین اساس مردم برضد سربازگیریِ اَجباری مقاومت شدیدی از خود نشان می‌دادند. تنها پس از ۲۴ ساعت آموزش این سربازانِ اجباری به منطقهٔ جنگی اعزام می‌شدند، بسیاری از آنها از جبهه فرار می‌کردند و به سوی جناح مخالف می‌رفتند، البته نه به‌دلیل توافق و همفکری بسیار با مخالفان، بلکه چون فکر می‌کردند، در آنجا احتمال زنده‌ماندنشان بیشتر است.

3. (Vanch) Wansch.

«خاروغ»[1]، گاه دالان میان دوشنبه و غرم و نیز منطقهٔ پیرامون شورآباد، واقع در جنوب کولاب را مهار می‌کردند. نیروهای مسلح روسیه متشکل از دو بخش بود، نخست لشکر پشتیبانی ۲۰۱ موتوریزه (شامل ۱۰،۰۰۰ تا ۱۲،۰۰۰ سرباز) مستقر در دوشنبه و بخش دوم نیروهای مرزی (شامل ۹،۰۰۰ تا ۱۳،۰۰۰ سرباز) در امتداد مرز افغانستان ـ تاجیکستان که قرار بود، مانع از نفوذ مبارزان نیروهای مقاومت تاجیکستان و افغانستان و به‌ویژه قاچاق سلاح و مواد مخدر شوند.

اما با نگاه دقیق‌تر مشاهده می‌شود که این تقسیم‌بندی سه‌گانه الگوی بسیار پاره‌پاره‌ای دارد. رهبر سیاسی و نیز نظامی مخالفان متحد، عبدالله نوری است که ستاد فرماندهی وی در تالقان، واقع در شمال افغانستان است، اما واحدهای منفردِ مخالفان کاملاً مستقل از یکدیگر عمل می‌کنند. تنها در صورتی که رهبر مخالفان خواستار آتش‌بس شده باشد، او می‌تواند ، البته نه به راحتی و بدون مشکل، فرماندهان همهٔ جبهه‌ها را هدایت کند.

شورآباد، واقع در جنوب کولاب، ستاد فرماندهی ملّا عبدالرحیم، از فرماندهان سابق مخالفان جبههٔ کولاب است. مَقر او دارای اهمیت استراتژیک است، زیرا او زمینهٔ دستگیری مخالفانِ نفوذی از افغانستان را فراهم می‌آورد. اهمیت مسأله در این است که نیروهای مرزی روسیه زبانهٔ جنوبی کشور راکه به افغانستان می‌رسد، کاملاً مسدود کرده‌اند.

ملا عبدالله یکی دیگر از فرماندهان است که با نیروهای خود دالان میان غرم و دوشنبه را «مهار می‌کند». واژهٔ «مهار می‌کند» به این دلیل به کار رفته است که نیروهای او (حدود ۱،۲۰۰ نفر) همواره برای بازرسیِ یک یا دو روزه به بخشهای مختلفی اعزام می‌شوند و یا ازکوهستان به نیروهای دولتی دست‌اندازی می‌کنند. ستاد فرماندهی ملاعبدالله شهر کُمسومول‌آباد[2] در ۱۵۰ کیلومتری شرق دوشنبه است که از اواسط نوامبر ۱۹۹۶ کاملاً در ید قدرت او قرار دارد. درهٔ غرم، ستاد فرماندهی میزاتُف جمعه‌بَی است. او یک ازبکی از درهٔ فرغانه است و از زمان تبعید اجباریِ اسلامگرایانِ ازبک توسط کریمُف، رئیس‌جمهور ازبکستان طی اجرای سیاست بازدارندگیِ اسلامی سالهای سال در افغانستان بوده است. او امروز با حدود ۵۰۰ مبارز دالان غرم را در جهت مرز قرقیزستان مهار می‌کند و می‌تواند در ابتدای دسامبر ۱۹۹۶ آخرین نیروهای دولتی را از غرم خارج سازد.

1. (Khorugh) Khorog. مرکز ولایت کوهستانی بدخشان

۲. از ۱۹۹۶ به «دربند» تغییر نام یافته است (م.).

در مجموع این سه فرمانده با اتحادهای خود در بدخشان عمل می‌کنند. سلام‌شاه‌محبّتُف حدود ۵۰۰ سرباز را در درهٔ ونش [وَنج]، منطقهٔ تحت فرماندهی خود در اختیار دارد. پایگاههای او به عنوان نخستین ایستگاهِ راه‌اندازی‌شده برای مخالفانی که از افغانستان می‌آیند، دارای اهمیتِ استراتژیک است. سلام‌شاه معتقد است که وفاداریِ بی‌قید و شرط وابسته به موازین اسلامی نیست، بلکه به مؤلفه‌های فطری ـ الهی مربوط می‌شود. این موضوع حاکی از این واقعیت است که وی سُنی است، اما مبارزان خود را اساساً از بین اهالی اسماعیلیِ بدخشان جذب می‌کند. مجنون پولاتُف («دیوانه») از چنین عنصر الهی برخوردار است. عنوان «مجنون» اگر چه در مورد او صدق نمی‌کند، اما به دلیل کاری که انجام داده براو گذاشته شده است. او در حال خنثی‌کردن مین دو بازوی خود را از دست داد، اما با همان وضع، «نیروهای دفاع از خودِ[1]» ولایت بدخشان کوهستانی را فرماندهی می‌کرد. مجنون اواخر ژوئن یا اوایل ژوئیه ۱۹۹۶ درگذشت. طرفداران وی می‌گویند، مسموم شد. شایعهٔ دیگر بیانگر این است که او بر اثر خوردن خوراکی مسموم (با گوشت فاسد) از بین رفته است. عبدالحسین خدایِف، از پیروان مجنون با سازماندهی بخش عمدهٔ مبارزان مخالف در ۱۹۹۶ در سخت‌ترین جنگ تاجیکستان در پیرامون طویل‌دره شرکت کرد. سومین فرماندهٔ جبههٔ بدخشان میرزا ضیائُف[ضیایُف] است. او با واحدهای خود (۵۰۰ سرباز) منطقهٔ میان طویل‌دره و «قلعهٔ خُمب»[خومب][2]، یعنی دالان طویل‌دره به خاروغ را که منطقهٔ اصلی بدخشان است، در مهار خود دارد. او در اوایل نوامبر ۱۹۹۶ نفوذ مهارگرانهٔ خود را به سمت جنوب در جهت مرز افغانستان تکمیل کرد.

در حال حاضرتنها منبع درآمد مبارزان مخالف، حمل‌ونقل مواد مخدر از افغانستان به کشورهای عضو جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع در ولایت بدخشان کوهستانی قرار دارد. سودآوری این تجارت از آنجا ناشی می‌شود که قیمت یک کیلوگرم تریاک خالص در افغانستان ۱۰ دلار است و در ولایت بدخشان کوهستانی، آن سوی مرز تاجیکستان بالغ بر ۱۰۰ دلار به فروش می‌رسد. بخشی از مواد مخدر بدون مشارکت نیروهای مرزی کشورهای عضو جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع از طریق مرزهای بریده‌بریده و نامشخصِ حاشیهٔ رود پنجاب قاچاق می‌شود و در بخش دیگر، خودِ سربازان مرزی در قاچاق مشارکت مستقیم دارند.

1. Self - Defense - Force

2. Kalai - Khumb [= درواز کنونی]

نیروهای مرزی که سربازانشان به میزان بیش از ۹۰٪ تاجیک هستند، از قاچاق موادمخدر سود می‌برند، به این ترتیب که خود این سربازان راه را برای مخالفان باز می‌کنند و با درآمد حاصل از آن مهمات، بنزین و سلاح تهیه می‌کنند. در اینجا جنگ به‌سرعت شکلِ شخصی به خود می‌گیرد. قاچاق مواد مخدر برای اتحاد مخالفان درآمدی بسیار سودمندتر از مزد نامطمئن سربازی (که از دولت مرکزی می‌رسد) فراهم می‌کند[۱].

این اتفاقی نیست، که بخش عمدهٔ حمله‌های واحدهای مخالفان هیچ‌گاه برای بازرگانی ترانزیت به افغانستان و قرقیزستان دارای اهمیت استراتژیک نیست. با اعلام والی بدخشان که واحدهای مخالفان از مدتها قبل نوعی پیمان عدم مداخله با وی منعقد کرده بودند، مبنی‌بر جلوگیری از قاچاق مواد مخدر با همکاری نیروهای مرزی دولتهای مستقل جامعهٔ مشترک‌المنافع، مخالفان واکنش شدیدی از خود نشان دادند. کمی پس از نخستین عملیات مهار شدید مرزها، حمله‌ای آشکار با انفجار بمب در استانداری بدخشان صورت گرفت و مبارزان مخالف افغانستان و نیز تاجیکستان در صدد انجام حمله‌ای بر ضد قرارگاههای مرزیِ تحت مهار روسیه در قلعهٔ خُمب[خومب] برآمدند.

موضع عبدالله نوری، رهبر اتحاد مخالفان در برخورد با پناهندگان تاجیکستان در افغانستان نشان می‌دهد که او نیز دست‌کم علاقه‌ای میان‌مدت به احیای شرایط جنگ دارد. نوری سعی دارد با استفاده از همهٔ ابزارها جلوی بازگشت پناهندگانی را که هنوز در اردوگاههای پناهندگی افغانستان به سر می‌برند، به تاجیکستان بگیرد[۲].

بسیاری از پناهندگانی که با کمیسیون عالی پناهندگان (وابسته به سازمان ملل) به کشور متبوع خود بازگشتند، خبر از نشر اطلاعات گمراه کننده و فشار شدیدی می‌دهند که در این اردوگاهها از سوی مخالفان درمورد آنان اعمال می‌شد تا آنان به تاجیکستان بازنگردند. این فشار

۱. یک بازیگر مهم در ولایت بدخشان کوهستانی «بنیاد آقاخان» بود که یک سازمان کمکرسانی به جمعیتهای مسلمان سراسر جهان محسوب می‌شد. آقاخان بخش عمدهٔ کمکهای ضروری برای حیات مردم گورنو بدخشان، به ویژه کمکهای مستقیم مواد خوراکی را در اختیار داشت. بدون بنیاد آقاخان هیچ تصمیمی به این خوبی از جانب دولت منطقه‌ای گورنو بدخشان اتخاذ نمی‌شد.

۲. از آنجا که تنها بخشی از داده‌های معتبر در مورد اردوگاهها به ثبت رسیده است، ارائهٔ چنین داده‌هایی درمورد شمار کل پناهندگانِ باقی‌مانده در افغانستان کار بسیار دشواری است. در اواخر ۱۹۹۶ کمیسیون عالی پناهندگان (وابسته به سازمان ملل) حدود ۱۶ هزار پناهندهٔ ساکن اردوگاه را اعلام کرد، در حالی که گروهی در افغانستان پراکنده‌اند که چندان امکان تخمین شمار آنان وجود ندارد در افغانستان پراکنده‌اند.

بابت آن بود که توزیع کمکهای مالی و جنسی به رؤسای خانواده‌ها یا سران ایلات ادامه‌پیدا کند و رهبر مخالفان به عنوان یک اقدام متقابل انتظار داشت آنها خانواده‌هایشان را برای ماندن در اردوگاهها قانع کنند. دلیل این امر از یک سو آن بود که نوری از پناهندگان به عنوان «سرمایهٔ سیاسی و اقتصادی» استفاده می‌کرد تا مثلاً پشتیبانی‌های مالی ایران و عربستان سعودی از او ادامه یابد و در نتیجه جایگاه خود را در بین مخالفان تثبیت کند. اهمیت این موضوع برای رهبر مخالفان نیز به همین اندازه بود، زیرا می‌خواست پناهندگان ساده‌ترین و محتاط‌ترین امکان برای جذب مبارزِ تازه‌نفس را برایش فراهم سازند تا پس از چند ماه آموزش در افغانستان، پنهانی وارد تاجیکستان شوند.

اما در «طرف دولتی» هم کنترل نظامی و منافع اقتصادی به‌همان شکل با یکدیگر مرتبط هستند. نمونهٔ این ارتباط، محمود خدایْبِردیِف، فرماندهٔ تیپ ـ۱ نیروهای دولتی است. این نیروها سابق براین یکی از واحدهای جبههٔ ملی بودند که در نیروهای مسلح ملی ادغام شدند. امروز نیروهایی از ارتش تاجیکستان با بهترین تجهیزات و برخوردار از بهترین سطوح آموزشی[1] در اختیار محمود است که او نیز بی‌توجه به حکومت دوشنبه از آنها در جهت تحقق منافع خود استفاده می‌کند.نمونهٔ این عملکرد، نبرد محمود با یکی دیگر از واحدهای شبه نظامی سابق، یعنی تیپ ـ۱۱ در سپتامبر ۱۹۹۵ در قُرغان‌تپه بود که در وهلهٔ نخست برای کنترل صنایع محلیِ نفت و پنبه درگرفت. حکومت دوشنبه ناتوان بود و فقط می‌توانست این نبردها را نظاره کند. محمود پس از پیروزی بر تیپ ـ۱۱ خواهان انتصاب به برخی سمَتهای وزارتی شد تا قدرت داخلی‌اش را در مَقر فرماندهی خود، قُرغان‌تپه به لحاظ سیاسی و اقتصادی تضمین کند. رئیس جمهور رحمانُف تمایلی به تأمین خواستهای او نداشت، از این رو محمود با نیروهای خود به حدود پنج کیلومتری شهر دوشنبه لشکر کشید تا به این ترتیب تأکید خود را بر خواستهایش اعلام کند. رحمانُف تسلیم شد. به نظر می‌رسید محمود تنها تا وقتی پیوند خود را با اردوگاه حکومتی حفظ خواهد کرد که همه چیز مطابق میلش باشد. اگر قطع رابطه با رحمانف از نظر سیاسی و اقتصادی سودمندتر باشد، او خود را به عنوان یک قدرت مستقل سیاسی و نظامی تثبیت خواهد کرد.

---

1. Rapid Reaction Forces (نیروهای واکنش سریع)

در همان زمان عباد بویماتُف[1] که سابق بر این از جمله فرماندهان جبهه در یک واحدِ شبه‌نظامی بود، با اقدامی مشابهِ محمود، تورسون‌زاده[2]، شهری در غرب تاجیکستان را به اشغال خود درآورد. این اقدام باخواست وی برای انتصاب مجددش در کابینه مرتبط بود. هدف بویماتُف نیز در وهلهٔ نخست آن بود که با شیوه‌های نظامی کنترل برمنابع اقتصادی را تحمیل کند. کل بازرگانی تاجیکستان مرکزی با ازبکستان از مسیر تورسون‌زاده انجام می‌شد و مهم‌تر از آن، بزرگ‌ترین کارخانهٔ آلومینیوم‌سازی اتحاد شوروی با تولیدات صرفاً صادراتی در این شهر قرار داشت. بویماتُف با موفقیت به خواستهایش دست یافت. اندکی بعد رحمانُف او را به سِمَت مأمور بازرگانی در ازبکستان گماشت. تا پایان سپتامبر ۱۹۹۶ بویماتُف مهار تجارت مرزی و نیز تولید آلومینیوم را در دست گرفت(۵). از آن زمان «قدیر قول»[3]، یکی از متحدان سابق بویماتُف با پشتیبانی دولت او را از تورسون‌زاده بیرون راند. جالب اینجاست که بویماتُف در حین نبرد با حکومت از سوی واحدهای تیپِ ۱ـ محمود که بار دیگر در طویل‌دره برای حکومت و بر ضد اتحاد مخالفان می‌جنگید، پشتیبانی شد.

---

1. Ibod Boytmatov.
2. Tursonzoda (Tursunzade = (شهری در مرز ازبکستان و غرب تاجیکستان، ناحیهٔ «رِیگر» سابق.
3. Kadikul.



آیندهٔ تاجیکستان

اما چه آینده‌ای را می‌توان برای تاجیکستان تصور کرد؟ به هر حال هر زمان که این جنگ به پایان برسد و بر اساس هر ابتکار عملی که توافقنامهٔ صلح منعقد شود، سه حوزهٔ حائز اهمیت از مشکلات برای قرار دادن این درگیری در چارچوب قانون و مقررات وجود دارد. کج‌بینانه‌ترین راهِ‌حل، یعنی پیروزی نظامی یکی از طرفهای درگیر مسأله‌ای است که در این زمان امکان تحقق آن وجود ندارد. مادام که لشکر موتوریزهٔ ۲۰۱ روسیه در تاجیکستان حضور دارد، اوضاع نظامی راکد خواهد بود. در صورتی که مخالفان، حمله به حکومت رحمانُف را در دوشنبه تدارک ببینند، بدیهی است این اقدام با حمله‌های نیروهای روسیه که به هر حال ستاد فرماندهی و بخش عمدهٔ نیروهایشان در دوشنبه قرار دارد، مواجه خواهد شد. هر اندازه هم که نیروهای روسیه تجهیزات نامطلوبی داشته و بی‌انگیزه باشند، برای مخالفان هیچ شانسی در این درگیری وجود نخواهد داشت. این احتمال که نیروهای حکومتی بتوانند مخالفانِ بسیار پرتحرک و آشنا به محل را در مناطق کوهستانیِ غیرقابل دسترس و بسیار مناسب برای نبرد پارتیزانی نابود سازند، نیز توهمی بیش نیست.

دومین حوزه از مشکلات به نفوذ و چنگ‌اندازی اجتماعی حکومت و بخشی از مخالفانی مربوط می‌شود که در مذاکرات صلح شرکت داشتند. اگر فردا در تاجیکستان انتخابات آزاد برگزار شود، حکومت حدود ۱۰ درصد و مخالفان حدود ۱۵ درصد آرا را می‌توانند جذب کنند. ۷۵ درصد دیگر باقی می‌ماند که در این زمان در مذاکراتی که با میانجیگری سازمان ملل صورت گرفت، مطرح نشدند، اما باید در نتایج مذاکرات منظور شوند. خجندی‌ها بزرگترین گروهی هستند که نماینده‌ای در مذاکرات سازمان ملل ندارند و پس از قدرتیابی کولابی‌های هم‌طایفهٔ رحمانُف از جایگاهِ مسلط خود در سیاست و اقتصاد بیرون رانده شدند. در آغاز اوت ۱۹۹۶ عبدالله جانُف و کریمُف، دو نفر از مهم‌ترین نمایندگان این گروه که سابق براین هر دو در سِمَت نخست وزیری بودند، طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در مسکو که از تلویزیون روسیه پخش شد، خواستار توجه به آنان در مذاکرات سازمان ملل شدند. صحبت از وضع امروز و اهمیت طرفها یا جنبشهای دیگری که پیش از جنگ سازمان یافته بودند، تقریباً غیرممکن است، زیرا بیشتر آنها تبعید و یا ناگزیر از فعالیت در تشکیلات زیرزمینی شدند.

سومین و از نظر ساختاری ژرف‌ترین حوزهٔ مشکلات، اقتصاد جنگ است. در این بخش از مشکلات، مهار برخی منابع اقتصادیِ مشخص وابسته به نبودِ هیچ‌گونه انحصار دولتی با کسب مشروعیت قهری است. آحادِ جنگ‌سالاران تنها در وضعیت جنگ قادر به حفظ قدرت منطقه‌ای خود هستند. این منطقِ خودْویژهٔ اقتصادِ جنگ تا ولایت لنین‌آباد در شمال که درگیر عملیاتهای جنگی است، به بخش عمدهٔ ساختار اقتصادی تاجیکستان آسیب رسانده است. هرگاه نتوان در ارتباطِ شوم اقتصاد و جنگ شکافی ایجاد کرد، وضع مرز جنوبی به سمت افغانستان نمایانگر آیندهٔ تاجیکستان خواهد بود. بر اساس همهٔ احتمالات، دلیل انعقاد توافقنامهٔ آتش‌بس اخیر که در ۲۳ دسامبر ۱۹۹۶ در مسکو میان رئیس‌جمهور رحمانُف و توری، رهبر مخالفان به امضا رسید[۶] (اما عملاً در زمستان به اجرا درآمد)، تنها این واقعیت است که به هر حال اوضاع جویِ بی‌نهایت نامطلوب، جنگ در مناطق کوهستانی تاجیکستان را (که موضوع اصلی نبرد بود) غیرممکن ساخت.

پی‌نوشت

1. Dorenwendt, Thomas; Tadschikistan: die Transformation des Bürgerkrieges, in: Orient, Nr. 38 (1997) 2.

دکتر توماس دُرِنونت، متولد ۱۹۶۸ پس از دانش‌اندوزی در رشته‌های علوم سیاسی، فلسفه و علوم اسلامی در دانشگاه هامبورگ در سال ۱۹۹۵ از سوی بانک اروپا مأموریت یافت تا پروژه‌ای را برای بخش بازسازی و توسعهٔ روسیه انجام دهد. وی از ۱۹۹۶ بورسیهٔ دکتری بنیاد کنراد آدنائر شد. از ژوئیهٔ ۱۹۹۷ دُرِنونت ناظر سازمان امنیت و همکاری اروپا بود. او همچنین برای انجام تحقیقات مدتها در روسیه و آسیای مرکزی اقامت کرد.

۲. در مورد خط‌مشیهای مختلف درگیریها در جنگ داخلی ر.ک.به:

Eisener, Reinhard (1994): Zum Bürgerkrieg in Tadschikistan, in: Osteuropa 8 / 1994; Hetmanek, Allen (1993): Islamic Revolution and Jihad come to the former Soviet Central Asia: the case of Tajikistan, in: Central Asian Survey 3 / 1993; Martin, Keith (1993): Tajikistan: Civil War without End?, in: Radio Free Europe Research Report, 20. August 1993; Rubin, Barnett (1994): The Fragmentation of Tajikistan, in: Survival, Vol. 35, Winter 1993 - 94.

در مورد درگیریهای ازبکان و تاجیک‌ها ر.ک.به:

Masov, Rachim (1991): Istorija topronogo rasdelenija, Duschanbe.

۳. ر.ک.به توضیحات مشروح منبع زیر: Grazdanskie dvizenija v Tadzikistane, Moskau 1990.

۴. به طور کلی در مورد ایجاد این پدیده در نبردهای جنگی در داخل اتحاد شوروی ر.ک.به:

Fairbanks, Charles (1995): The Postcommunist Wars, in: Journal of Democracy, Vol. 6, 4 / 1995.

5. Pravda, 28.9.1996.

6. Omri Daily Digest, 16.12.1996, 30.12.1996.



جنگ داخلی تاجیکستان، مسـألهٔ امنـیتـی منطقه

والنتین بوشکُف[1]



فصل ۱

اوضاع داخلی تاجیکستان

با وجود آن که امامعلی رحمانُف، رئیس مجلس عالی سوویتی جمهوری تاجیکستان در نوامبر ۱۹۹۳ پایان رسمی جنگ داخلی تاجیکستان را اعلام کرد، اما این اعلام بیشتر یک آرزوی تحقق‌ناپذیر بود تا حقیقت و جنگ همچنان ادامه یافت.

نیروهای مرزی روسیه و «نیروهای حافظ صلح جمعی» تنها قدرت واقعی هستند که با مرکز سیاسی در تخار و ستاد فرماندهی مستقر در بارَک [بهارَک][1] (افغانستان) تا حدودی امکان محدودساختن مذاکرات جنگ را میان ساختارهای قدرت موجود در مراجع رسمی دوشنبه و نیروهای مسلح مخالفان فراهم می‌آورند.

در آغاز سال ۱۹۹۵ مهم‌ترین شاخصهای وضع سیاسی ـ نظامی در این جمهوری به‌شرح زیربود:

ـ اقداماتی برای اجرای «توافقنامهٔ آتش‌بس موقت» و توقف عملیات خصومت‌طلبانه در مرز تاجیکستان ـ افغانستان و داخل این کشور؛

---

1. Barak.

ـ اقدامات رحمانُف برای تحکیم یک رژیم از طریق سازمان و انجام به‌اصطلاح «انتخابات» برای «مجلس ملی»؛

ـ مزایای سیاسی حاصل از مذاکره با اتحاد مخالفان و استفادهٔ پویا از آنها در حوزهٔ بین‌المللی برای رژیم رحمانُف؛

شدت درگیری مسلحانه میان گروههای سیاسی در دو جانب رود «پنج»[1] که تا پایان ۱۹۹۴ ادامه داشت و تا اواسط ۱۹۹۵ نیز کاسته نشد. همچون گذشته وجود مهم‌ترین عناصر مخالف در این درگیری به دلیل قصور نیروهای مرزی روسیه بود که نمی‌خواستند از توافقنامهٔ آتش‌بسِ موقت پیروی کنند. دلیلی که به‌طور علنی مطرح شد، برخی از اعلامیه‌های رسمی از سوی مقامات عالی‌رتبهٔ ارتش روسیه[2] و نیز جلوگیری از فعالیت ناظران نظامی سازمان ملل به نمایندگی ژنرال حسن عباس (اهل لبنان) در منطقهٔ کانونی درگیری و بمباران اثبات‌نشدهٔ مناطق شمال افغانستان[3] توسط نیروی هوایی روسیه بود.

در عین حال، به طوری که شرح آن رفت، رژیم رحمانُف درصدد انجام اقداماتی برای تحکیم جایگاه خود درکشور برآمد. از این رو مجلس عالی سوویتی باید کاملاً تغییر می‌کرد. به این ترتیب حامیان باقیماندهٔ مخالفان سیاسی رئیس‌جمهور، از جمله عبدالملک عبدالُّجانُف از مجلس اخراج شدند.

انتخابات مجلس ملی جدید که در فوریه ۱۹۹۵ انجام شد، به نتیجهٔ مورد نظر رسید، یعنی مبارزان سابق جبههٔ ملی و یا کسانی که وفاداری خود را نسبت به رحمانُف به اثبات رسانده بودند(۳)، بیشترین شمارِ اعضای نهاد عالیِ قانونگذاری (حدود ۶۰ نفر) را تشکیل دادند. در این زمینه پس از آن که همهٔ لنین‌آبادی‌ها در سِمَتهای خود ابقا شدند و عبدالُّجانُف از جانب خود در رسانه‌های گروهی دست به تبلیغ برضد رئیس‌جمهور زد، توافق شفاهی که میان رئیس‌جمهور و عبدالُّجانُف[4] انجام شده بود، نقض و همان‌طور که در شرق مرسوم است و نیز همچون گذشته، همهٔ توافقهایی که در حین جنگ به‌عمل آمده بود، زیر پا گذاشته شد. عبدالُّجانُف هنوز به مسکو

---

1. Pjandsch.

۲.از جمله اعلامیهٔ چچولین A. Tschetschulin، فرماندهٔ نیروهای مرزی فدراسیون روسیه در هشتم دسامبر ۱۹۹۴ در حضور ناظران سازمان ملل مبنی بر آن که «توافقنامهٔ میان حکومت و مخالفان برای فعالیت نیروهای مرزی روسیه فاقد هرگونه اعتبار است...».(۴)

۳.پایگاههای رزمندگان مخالف.

۴. در این هنگام عبدالُّجانُف فوری از مسکو به دوشنبه شتافته بود.

بازنگشته بود که حکم عزل وی از مقام سفیری کشورش در روسیه صادر شد. در همین زمان حکم بازنشستگی همهٔ سران دولت در حوزهٔ اقتصاد و امور دارایی (از نخست‌وزیر تا رئیس بانک ملی) را صادر کردند همهٔ کارکنان سفارت تاجیکستان در مسکو فوری تغییر یافتند.

همهٔ سمَتهای دولتیِ پرمسئولیت در جمهوری، با تاجیک‌های کولاب، مثلاً در منطقهٔ لنین‌آباد، یا با خجندی‌هایی که (گاه به اجبار) طرف رئیس‌جمهور را گرفته بودند و یا نمایندگان ازبک‌ها در جمهوری تاجیکستان جابه‌جا شدند. این عمل به معنای ارائهٔ مجوزِ اقدام به کریمُف بود[1]. در شمال تاجیکستان، مثلاً در منطقهٔ لنین‌آباد افرادِ زیر سِمَتهای خود را حفظ کردند: حمیدُف[2]، برادر زن (یا شوهر خواهر) عبدالُجانُف و رئیس ادارهٔ منطقه که به‌وضوح طرف رئیس‌جمهور و موضع موافق ازبک‌ها را اتخاذ کرده بود و نیز سیف‌الدّین تورایِف[3]، عضو سابق شورای ریاست مجلس عالی سوویتی در زمان حکومت «آشتی ملی» که نمایندهٔ «محافل اجرایی» تاجیکستان و رئیس سابق انجمن «خاور»[4] (سازمان جانشین وزارت خدمات اقتصادی) بود و با افراد ایل خود ("اولاد[5]") در اوراتپه[6] (زادگاه وی) جامع‌ترین انبار بازرگانی عمده در شمال جمهوری، ویژهٔ اقلام مصرفی وارداتی را سازمان داده بود[7]. جمشیدکریمُف، از اهالی جنوب تاجیکستان در رأس حکومت قرار گرفت.

از نظر اقتصادی ـ اجتماعی و سیاسی ـ نظامی تاجیکستان در نیمسال نخست ۱۹۹۵ یک ساختمان دولتی کاذب داشت، با معماری شرقی که دارای یک سازمان اقتصادیِ کاملاً ویران بر اثر جنگ بود. غیرواقعی‌بودن مرزهای خارجی، حضور جمعیتهای به نسبت بزرگ و از نظر قومی به نسبت متنوع که در قالب یک ملت واحد نمی‌گنجند و نیز وجود تضادهای ژرفِ درون‌قومی میان گروههای سیاسی، اجتماعی، قومی و مقامات، شاخص این «دولت» است.

---

۱. امروز ۹۰ درصد از رؤسای مؤسسات و سازمانهای دولتی و اقتصادی و نیز ۸۰ درصد از معاونان از تاجیک‌های کولاب هستند.

2. A. Chamidow.

3. Saifitdin Turajew.

4. Chowar.

5. Awlod.

۶. Uratjube، این نام در سال ۲۰۰۰ به‌فرمان رحمانُف، رئیس‌جمهور تاجیکستان به «اَیْستْرَوْشن» تغییر یافت (م.).

۷. براساس گفتگوی شخصی با نماینده‌های نخبگان شمال تاجیکستان.

درعمل ارتش روسیه و نیروهای مرزی تنها با حضور خود امکان برسرقدرت‌ماندن را برای رژیم حاکم بر دوشنبه فراهم می‌آورند.

مجموعهٔ کاملی از مؤلفه‌های اولیهٔ موجود که اهمیت آنها کمی پس از کسب استقلال این دولت (نهم سپتامبر ۱۹۹۱) آشکار شد، تأثیر جنگ داخلی تاجیکستان بر امنیت منطقه را مشخص می‌کنند.

فصل ۲

جایگاه تاجیکستان در منطقه

عامل ارضی

تأثیر این مؤلفه ناشی از کمال نامشروعیت مرزهای کنونی این جمهوری است که فاقد هرگونه مبنای تاریخی، قومی و اقتصادی است. مردم این خطه در گذشته (حتی قبل از ۱۹۲۴) هیچ‌گاه دولت ـ ملتی از آنِ خود نداشتند و بر حسب گستردگی به طور کامل و یا بخشی از آنها به ساختارهای دولتیِ چند برابر بزرگ‌تر از خودشان وابسته بودند که البته در رأس آنها خاندانهای خارجی (بیگانه با این سرزمین) قرار داشتند. در مواردی هم از مالکان مستقلِ حقیقی یا حقوقیِ کوچک با خاندانهای محلی که گاه بیگانه نیز بودند، ملغمه‌ای به وجود می‌آمد. البته تقریباً از سدهٔ نخست پس از میلاد اخبار و اطلاعاتی نیز در این مورد وجود دارد، به‌عنوان مثال حدسهای قانع‌کننده‌ای که حاکی از سلطهٔ خاندانهای ترک (مثل خاندان کُتل[1]) در اوایل قرون وسطی بر برخی از مالکان در قلمرو امروزین جنوب تاجیکستان هستند و نیز ساختار کهنِ دولتیِ «اَیْست‌رَوْشن[2]» که بخشی از آن در قلمرو کنونی شمال تاجیکستان قرار داشت. در عین حال در اوایل قرون وسطی تاجیکستان به دو حوزهٔ بزرگ تقسیم شد. قلمرو شمالی با توجه به همهٔ آمار و ارقام به سوی سُغد[3] (دره‌ای در اواسط زرافشان) و فرغانه متمایل گردید و خطهٔ جنوبی کاملاً به سواحل غربی آمودریا (شمال افغانستان امروز) وابسته بود.

---

1. Chuttal - Dynastie.
2. Ustruschan[(م.) اوستروشن].
3. Sogd.

نکته‌ای[۱] که معمولاً دانشمندان تاجیک در مورد حضور «سامانیان، نخستین دولت ـ ملت تاجیک» در قرون نهم و دهم بدان اشاره می‌کنند، در مقابل هیچ انتقادی دوام نـمی‌آورد. اولاً، اهمیت واژهٔ «تاجیک» پیش از اهمیت قومی، به لحاظ اقتصادی ـ اجتماعی و محلی است، چون این واژه به مردم فارسی‌زبانِ ساکن یا نیمه‌ساکنی مربوط می‌شود که در زمان لشکرکشی اعراب از خراسان به این ناحیه‌های آمدند و ثانیاً، خاندان سلطنتی سامانیان به هر حال اهل خراسان بودند. نمایندگان این گروه به دلایل کاملاً قابل‌درک، جایگاههای پیشرو سیاسی و اقتصادی را اشغال کردند که البته پیامد آن نیز گذار تدریجی زبان مردم بومی، از زبان ساکنان شرق ایران به زبان ساکنان غرب ایران بود. تأثیری که سرزمینهای تاجیکستان امروز در قرون وسطی از این روند پذیرفتند، به‌شدت فاقد اهمیت بود. به هر حال می‌توان به یاد آورد که ویژگی تـاریخی اقـوام آسیای مرکزی در سراسر قرون وسطی همگون‌سازی و نیز کوچک‌شدن مداوم سرزمینهایی بود که به اشغال مردم فارسی‌زبان در آمدند. هرگاه این فضاها به روسیه ملحق نمی‌شد و در ۱۹۲۴ برنامهٔ محدودسازی دولت ـ مـلت پـیاده نـمی‌گردید، چـه بسـا امـروز دیگـر هـیچ سـخنی از تاجیکستان در میان نبود.

در ابتدای اشغال آسیای مرکزی توسط روسیه، سرزمینهای بخش شـرقیِ تـاجیکستانِ شمالیِ امروز (آَشت[۲]، کانِبادام[۳]، اَسفَره[اِیْسْفَرَه][۴]) به قنات قوقند[۵] تعلق داشت و اراضی بخش غربی (اوراتپه) در حقیقت ملک مستقل یوس‌ها[۶] (قبیلهٔ ترک) بود.

اراضی زرافشان علیا (مَچا[۷]، فَلغار[فَرخـار][۸]، فـان[۹]، یَـغناب[۱۰]، کشـتوت[۱۱]، مَـغیان[۱۲]، پنجه‌کند[۱۳] و آفتابرویا[۱۴]) تنها به طور رسمی قلمرو حکومتی امیر بخارا محسوب می‌شد، زیرا در گذشتهٔ نزدیکِ آن زمان، این سرزمینها از نظر حقوقی مستقل بودند.

---

۱. به‌دلیل ضرورت موجود در پایه‌گذاری سنن کهن در دولتمداریِ تاجیک.

2. Ascht.

3. Kanibadam.

4. Asfara.

5. Kokand.

6. Jusen.

۷. Matscha، همان «مست‌چاه» در زبان محاورهٔ تاجیکی است (م.).

8. Falgar.

9. Fan.

10. Jagnob.

11. Kschtut.

12. Magian.

13. Pendschikent.

14. Aftobruja.

نواحی جنوبی کوهستان غیسار[هیسار][1] (قراتگین، قُرغان‌تپه، قبادیان، بالجوان[2]، کولاب، ناحیهٔ حکومتی درواز[3] و پامیر) در قرن نوزدهم مرحله‌به‌مرحله به‌تصرف روسها درآمدند و به زیرمجموعهٔ سرزمینهای بخارا پیوستند، به این ترتیب که کوههای پامیر پس از ۱۸۹۵ زیر لوای بخارا (بخش غربی) و امپراتوری روسیه (بخش شرقی، به‌طور اختیاری) قرار گرفت.

از این‌رو دولتمداریِ حقیقی در نزد مردم فارسی‌زبان تاجیکستانِ امروز فاقد هرگونه سنت تاریخی است. نخبگان دولتهای مرزی بی‌شک از جایگاه دولتمداریِ تاجیک آگاهند و این جایگاه به هنگام سیاست‌گذاریهایی که در مورد تاجیکستان دنبال می‌شوند، مدّنظر رهبران آنان قرار می‌گیرد(۴).

عامل قومی

این عامل به‌شدت با مسئله مرزهای کنونی جمهوری تاجیکستان که آشکارا مؤید ارتباط مردم با محل سکونتشان است، ارتباط دارد. به‌عنوان مثال فقط در درهٔ زرافشان تا رود شینگ[4] و در شمال کوههای ترکستان تا شهر اوراتپه پراکندگی تاجیکان در ناحیهٔ لنین‌آباد به نسبت متراکم (۵۶/۹ درصد) است. در دیگر اراضی این ناحیه تاجیکان، ازبک‌ها (۳۱/۳ درصد) و قرقیزها به طور پراکنده و آمیخته با هم زندگی می‌کنند. در این‌مورد مرزهایی که در آنجا طی ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ با توجه به مقررات اداری و دولتی تعیین شدند، با سامانه‌های محلیِ استفاده از آب و زمین که به طور تاریخی به وجود آمده‌اند، ترکیب می‌شوند. این وضع بعدها موجب بروز مداومِ تنشهای اجتماعی و درگیریهای شدید بین قومی می‌گردید.

در محل اسکان اهالی جنوب تاجیکستان نیز وضعیت آمیختگیِ مشابهی وجود داشت. به طور کلی در مناطق پست درهٔ غیسار[هیسار] و دره‌های دیگررودهای بزرگ، بیشتر، اقوام

1. Gissar.
2. Baldschuan.
۳. Darwas [همان قلعهٔ خُمب سابق است].
4. Sching.

مختلفِ ترک‌زبان (اقوام ازبک و ترکمن) و نیز اعراب اسکان داده می‌شدند، در حالی که تاجیکان در منطقهٔ کوهستان و دامنه‌ها مستقر می‌گردیدند. به این ترتیب در ۱۹۸۹ ازبکها ۲۴/۴ درصد در منطقهٔ قُرغان‌تپه و کولاب، و در بخشها با ۲۱/۷ درصد زیر لوای جمهوری تاجیکستان بودند، در حالی که به هر حال قریب به ۳٪ مردم را قرقیزها تشکیل می‌دادند[۵].

عامل قومی، وضعیت این منطقه را به طور جدی تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا تاجیکستان، دولتی تک‌ملتی نیست و تابعیت تاجیکان از اقوام ایرانی و ترکهای اطراف این جمهوری در آسیای مرکزی، نیروهای مختلف سیاسیِ این جمهوری را ناگزیر می‌سازد که به جانب جنوب، به‌ویژه افغانستان روبیاورند.

عامل اقتصادی

به این مؤلفه نیز که می‌تواند تاجیکستان را به‌دقت به بخشهای شمالی و جنوبی تقسیم کند، باید توجه کرد. در گذشته تاجیکستان شمالی با پایتخت خجند همواره رابطهٔ اقتصادی خود را با فرغانه و سمرقند حفظ کرده بود، زیرا در دوران باستان نیز جادهٔ بزرگ ابریشم از این محل می‌گذشت و خجند شهر بزرگی برای بازرگانی ترانزیت بود. به هر حال این بخش با تاشکند ارتباط داشت، اما هیچ‌گاه رابطه‌ای با جنوب وجود نداشت، زیرا سه رشته کوهی که عبور از آن بسیار دشوار بود، آنها را از یکدیگر جدا می‌کرد.

در جنوب جمهوری تاجیکستان و نیز در پامیر چنین سامانهٔ اقتصادی مستقل و خودبسنده‌ای به وجود نیامد. در اینجا تولید مواد خوراکی (دست‌کم در قرن نوزدهم) کافی نبود و معمولاً غله فقط تا اواسط زمستان سکنهٔ شهر را تأمین می‌کرد. از این رو نمایندگان حکومت روسیه طی دیدار از یغناب (سرزمینی در درهٔ زرافشان) در پایان قرن نوزدهم، از کیفیت نان مصرفی مردم حیرت کردند و نمونه‌ای از آن را با خود به سمرقند بردند. این نان دهها سال در موزهٔ محلی سمرقند نگهداری می‌شد. با این وجود هنوز تا کمی قبل در بین روشنفکران تاجیکستان نظریهٔ "عصر طلایی" در تاریخ تاجیکان که با ظهور روسها پایان یافت، حفظ شده بود. جنوب تاجیکستان از نظر دامداری و نیز روابط بازرگانی با سرزمینهای شمالی افغانستان ارتباط اقتصادی نزدیک داشت.

عامل ایدئولوژیک

این مؤلفه نیز دیدگاهی بسیار اساسی است که در اوضاع تاجیکستان و در روابط آن با دولتهای همسایه تأثیر می‌گذارد. در این مورد نگرشهای شهروندی و نیز مذهبی حائز اهمیت هستند. شخصیتهای نومنکلاتورِ[1] احزاب و اتحاد شوروی، نومنکلاتور دولت جدید و نهضتهای دنیاییِ مخالف و احزاب ("نهضت اسلامی")، حزب دموکراتیک تاجیکستان و برخی دیگر از روشنفکرانِ اغلب بشردوست، برمبنای اندیشهٔ اجتماعی از نگرش شهروندی پیروی می‌کنند. «حزب اسلامی احیای نو»[2] که بر اساس دیدگاه مشترک ضد کمونیستی با نهضتهای اجتماعی تشکیل بلوک داده بود، نمایندهٔ دیدگاه مذهبی است.

وظیفهٔ اصلی رژیم دنیاییِ کنونی در دوشنبه آن است که به هر قیمت ممکن قدرت خود را در چارچوب روابط سنتیِ «شرقی ـ استبدادی» احیا کند. این وظیفه باید در نقطه‌ای به انجام برسد که به مسئله حقوق بشر بر اساس فهم غربی و به برقراری یک رابطهٔ اجتماعی از نوع «غربی ـ دموکراتیک» به‌هیچ‌وجه میدانی داده‌نمی‌شود. استدلال آنها براساس دیدگاههای ملی‌گرایانه‌ای است که در چارچوب فعالیت حزب کمونیست تاجیکستان به‌نوعی با ادبیات سوویتی ـ کمونیستی تقویت می‌شوند. در مجموع در رهبری کنونی هیچ‌گونه نظام فکری هدفمند و سازنده‌ای وجود ندارد.

البته دولتهای همسایه (ترکمنستان، ازبکستان و نیز در شرایطی قزاقستان و قرقیزستان) ضمن درک کاملِ رهبری از آن پشتیبانی می‌کنند.

اهداف حزب دموکراتیک تاجیکستان و حزب «رستاخیز»، تا آنجا که از برنامه‌هایشان برمی‌آید، همان شعارهای دموکراتیک غربی است که خود اعلام کرده‌اند. فقدان هرگونه پشتیبانی اجتماعیِ جدی و نیز برنامهٔ واقع‌گرایانهٔ اقتصادی ـ اجتماعی بیانگر ضعف و ناتوانی آنها از ایجاد تأثیری ژرف و سازنده در اوضاع است.

امروز قدرتمندترین نیروی سیاسی مخالف رژیم کنونی، حزب نهضت اسلامی تاجیکستان و به بیان دقیق‌تر، بلوک این حزب و روحانیتِ «بدون حزب» تورَجانزاده است. بهترین هدف استراتژیک این بلوک در تاجیکستان تأسیس یک دولت اسلامی با الگوی ایران

1. Nomenklatur (= نامگان).
2. IPWT (= Die islamische Partei Wiedergeburt Tadjikistans)

بوده است. با وجود آن که برای رسیدن به این هدف شرایطی وجود دارد، اما آن را در برنامهٔ حزب اسلامی نهضت تاجیکستان اعلام کرده‌اند. در عین حال امروز این حزب بر اساس تدابیر سیاسی و اقتصادی رسماً از این هدف دست برداشته است، زیرا می‌خواهد در جامعهٔ جهانی تأثیرمطلوبی از خود به‌جای بگذارد. نیروهای تندرو نیز که معمولاً با اصطلاح بنیادگرایی تعریف می‌شوند، در این نهضت وجود دارند، اما درمجموع ویژگی آن «کاملاً اسلامی»بودن است و اساساً این نهضت شامل برخی از گروههای اجتماعی و اغلب سنتگرای تاجیکستان است که بر سر قدرت مبارزه‌می‌کنند[۶].

حضور همهٔ این عوامل موجب‌شده است که از مدتها قبل دیگر درگیری تاجیکستان فقط به‌عنوان یک موضوع داخلی مطرح نباشد.



فصل ۳

تاجیکستان و دولتهای مستقل در منطقهٔ ترک‌تبارِ آسیای مرکزی

ازبکستان

مهمترین حریف سیاسی تاجیکستان در جانب راست ساحل آمودریا، رژیم تاشکندی کریمف است. درمجموع سیاست کریمف در مقابل تاجیکستان تلاش برای ایفای نقش یک رهبر منطقه‌ای است. وی با خام‌دستی و به‌سرعت، بلوکی از دولتهای ترک را با پشتیبانی خود تشکیل داد، به‌ترتیبی که تعارضی دقیق و پنهان میان ایران و دولتهای ترک وجود داشته باشد. در چنین اوضاعی برای تاجیکستانِ فارسی‌زبان نمی‌توان جایگاه به نسبت شایسته‌ای در سیاست منطقه قائل شد. به‌هرحال مسلم است که رژیم قانونی تاشکند رخدادهای تاجیکستان را تهدیدی مستقیم برای موجودیت خود تلقی می‌کند، زیرا همهٔ شعارها و نظرهای مخالفانِ بالفطره با این رژیم سرِ ستیز دارند. به‌علاوه مخالفان مذهبی ازبکستان[1] نیز که امکان تأمین سعادت و رفاه توده‌های گستردهٔ مردم را دارند، نیز در صورت قدرتیابی اسلامگرایان در تاجیکستان ممکن است بسیار پویا شوند. افزون بر اینها کریمف که مخالفان داخلی، از جمله روحانیت جدید[2] را با

۱.جنبش‌اسلامیِ مخالفِ حکومتِ ازبکستان را «جمعه‌بَی نمنگانی» و «طاهر یولداشُف» رهبری می‌کنند که در افغانستان اقامت دارند (م.).

۲. در شهرهای نمنگان، سمرقند و برخی از مناطق دیگر.

اعمال زور سرکوب کرد، در صورت تغییر وضعیت سیاسی دولتهای همسایه چندان از امکان مهار اوضاع مطمئن نیست.

از این‌رو سیاست کریمف که در واقع رژیم رحمانف را به قدرت رساند و در اولین فرصت بدون قید و شرط از او پشتیبانی کرد، ظرف سه سال شاهد تغییرات اساسی بوده است. از ۱۹۹۳ کریمف با بالا بردن مداوم فشار سیاسی و اقتصادی بر تاجیکستان می‌خواست رحمانف را به انجام گفتگوی سیاسی با مخالفان برانگیزد و سرانجام اجازهٔ درگیری مسلحانه بدهد. با توجه به ناخشنودی رهبری تاجیکستان از این که موجب یک تعدیل سیاسی شود[۱]، کریمف امکان سقوط دولتمداری تاجیکستان را نیز مد نظر قرار داده است. در این شرایط اساساً منافعِ کاملاً طبیعی و تاریخیِ کریمف درجهت شمالِ تاجیکستان قراردارد و او سیاست خاصی را در مقابل این منطقه دنبال می‌کند.

در ۱۹۹۳ از یک سو میان ولایت لنین‌آباد در تاجیکستان و ناحیهٔ تاشکند در ازبکستان توافقنامهٔ ویژه‌ای در مورد کمکهای اقتصادی متقابل منعقد شد. طی این توافقنامه به‌خصوص ارسال غله و سوخت که در شمال تاجیکستان وجود نداشت، از طریق تاشکند مدّ نظر قرار گرفت. تاشکند به هر حال از تحت‌الحمایهٔ خود، حمیدُف، رئیس ادارهٔزمینهای لنین‌آباد پشتیبانی کرده است و می‌کند. وی دست به اقدامهایی زد تا شمارِ هر چه بیشتری از ازبک‌ها را به سِمَتهای کلیدیِ این ناحیه بگمارد، اما این اقدامها تنها به بخشهایی با اکثریت ازبک یا اکثریت ازبک‌نشین، مثل حوزهٔ "اَشت" محدود نمی‌شد، بلکه در سطح نواحی نیز صورت می‌گرفت.

از سوی دیگر کریمف آزادی این ناحیه را بسیار محدود کرده بود. ناحیهٔ لنین‌آباد در بهار ۱۹۹۵ به بهای هشت روبل /کیلووات ساعت از تاشکند برق می‌خرید، در حالی که تاجیکستان برق تولیدی از نیروگاه آبِ "نورک" [تارَک][۲]، واقع در ناحیهٔ ازبکی "سُرخان دَرین"[۳] و "قشقادرین"[۴] را به نرخ پنج روبل /کیلو وات ساعت به جنوب می‌فرستاد. در مجموع، برق و گازی که به ناحیهٔ لنین‌آباد می‌رفت، بسیار ناکافی بود، طوری که ارسال برق به هر یک از محله‌های شهر و نیز هر یک از بخشها باید بر اساس برنامهٔ زمان‌بندی‌شده قطع می‌شد. مرز ولایت لنین‌آباد برای

---

۱. این اقدام دقیقاً به‌معنای مرگ سیاسی و در صورت امکان، فیزیکی رحمانف است.
2. Nurek.
3. Surchandarin.
4. Kaschkadarin.

محدودساختن سفرهای میان دو جمهوری (اکثراً از تاجیکستان) به میزان حداکثر، درعمل با ایجاد پایگاههای مسلح از سوی ازبکستان مسدود شده بود. این اقدام بخش عمده‌ای از مردم ناحیه را از دایرهٔ تحریم معمولِ خرید و فروش در جمهوریهای همسایه مستثنی ساخته بود.

مردم احساس می‌کردند این وضع به معنای واقعی، وابستگی مطلق به ازبکستان است، زیرا به نظر برخی محافل کریمُف به‌عمد وخامت اوضاع را تشدید می‌کرد تا موجب نارضایتی مردم، به‌ویژه ازبک‌ها شود و در نتیجه سبب گردد که آنها نیز شعار الحاق اختیاری ولایت لنین‌آباد به ازبکستان را سر دهند.

به‌علاوه در جنوب تاجیکستان کریمف مخفیانه از حرکت جمعی ازبک‌ها از نواحی مرزی پرتراکم به ناحیهٔ ختلان[1] (به‌ویژه به قسمت قُرغان‌تپه) پشتیبانی می‌کند. این تغییرِ محل سکونت، دامنهٔ به نسبت گسترده‌ای دارد، زیرا شمارشان در سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ با وجود مهاجرت اجباری مردم (حتی سکنهٔ اصلی مناطق) در صورت فقدان مهاجرت به ارقام مورد انتظار بالغ می‌گشت و حتی قدری هم از آن بالاتر بود.

در سطح بین‌المللی کریمف برای پیاده‌کردن سیاست خود در مقابل تاجیکستان به دوستُم، ژنرال افغانی و رهبر ازبک‌های افغانستان تکیه داشت. البته با ادعاهایی که این ژنرال مطرح کرد (ر.ک.به زیرعنوانِ بعدی از همین فصل)، روابط متقابل اساساً رو به وخامت نهاد[2].

دیگر دولتهای منطقه

درگیری بقیهٔ دولتهای مستقل آسیای مرکزی و قزاقستان با جنگ داخلی تاجیکستان چندان جدی و ژرف نبود. درگیرشدن این دولتها در وهلهٔ نخست هراس از تجاوز تاجیکستان بود، زیرا در این صورت رژیم حاکم بر آنها همچون ماجرای ازبکستان در معرض تهدید قرار می‌گرفت. به این دلیل این کشورها (به‌جز ترکمنستان) در چارچوب جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع متعهد شده‌اند، سهمیه‌ای برای «نیروهای حافظ صلح جمعی» مقرر کنند.

---

۱. یعنی، به آن اراضی که تاجیک‌ها بر اثر عملیات جبههٔ ملی و نیروهای دولتی و نیز تجزیه‌طلبی برخی از سران بخشهای ازبک‌نشین (از جمله "عباد بویماتُف" Ibod Bojmatow، رئیس ادارهٔ حوزهٔ "تورسون‌زاده" Tursonsade) آنها را ترک گفته بودند.

۲. براساس اخبار نمایندگان نخبگان تاجیکستان در سالهای ۱۹۹۴-۱۹۹۵ از جمله حسن رحیمُف، معاون سفیر تاجیکستان.

در عین حال می‌توان به تفاوتهای زیر در میان آنها اشاره کرد:

ترکمنستان سیاست مؤکدِ عدم‌مداخله در امور همسایگان خود را دنبال می‌کند، زیرا معتقد است که به دلیل فقدان یک مرز مشترک با تاجیکستان هیچ تهدیدِ مستقیمی برای خاک کشورش وجود ندارد.

قرقیزستان با تاجیکستان یک مرز مشترک دارد. در قلمرو تاجیکستان قرقیزهای این کشور در امتداد این خطِ حدفاصل زندگی می‌کنند. مثلاً بیش از ۳۰ هزار "ایچقیلیق[1]" تبار در حوزهٔ درهٔ "جیرقی"[جَیْرعلی][2] در شرق قراتگین اسکان یافته‌اند. قریب به ۱۱ هزار قرقیز در پامیر[3] و حدود ۲۰ هزار قرقیز نیز در ولایت لنین‌آباد سکنی گزیده‌اند. در همین ولایت بود که در ۱۹۸۹-۱۹۹۱ میان تاجیک‌ها و قرقیزها یک درگیری بر سرِ زمین رخ‌داد و شمار کثیری از آنان قربانی شدند. اما اگر متوجه باشیم که در این زمان مخالفان مبارز به ناحیهٔ "اُش"[اوش][4] در قرقیزستان نفوذ کرده‌اند و این ناحیه درواقع به بزرگترین محل انتقال مواد مخدر تبدیل شده است[5]، در این صورت می‌توان حدس‌زد که آقایف به خوبی از خطری که از جانب تاجیکستان وجود دارد، آگاه است. اگر آقایف در ابتدای درگیری از رژیم رحمانف پشتیبانی و به نیروهای خود در مقابل فتح دوشنبه کمک تسلیحاتی کرد، حال با طرح مسئله هدفمندیِ محل استقرار سهمیهٔ نیروهای قرقیزستان در بدخشان، سعی دارد از حضور خود در تاجیکستان بکاهد.

قزاقستان که سابق بر این، همچون ازبکستان مدعی ایفای نقش قدرت راهبرِ سیاسی و اقتصادی در منطقه بود، به هر حال سیاست پشتیبانی خود در مقابل رژیم دوشنبه را تغییر داد. رئیس‌جمهور نظربایف در سخنرانی خود به مناسبت گشایش روز فرهنگ ازبکستان در آلماتی پیش از آغاز دور چهارمِ مذاکرات داخلی تاجیکستان اعلام کرد که کشورش قصد ندارد، بهای اجرای سیاست دوشنبه را با خون سربازانش بپردازد، چون دوشنبه در موقعیتی نیست تا برای مصالحه با حریفان داخلی خود اقدام کند.

در مجموع می‌توان گفت که در مقابل تاجیکستان یک دگرگونیِ جدی در سیاست علنی و غیرعلنیِ کشورهای منطقه آشکار شده است. رؤسای جمهور دولتهای همسایه از پشتیبانیِ

1. Itschkilik.
2. Dtschirgi.
3. GBAO.
4. Osch.
۵. مواد مخدر پس از ارسال از تاجیکستان و افغانستان به آنجا، در مرحلهٔ بعد به روسیه و سپس به غرب اروپا رد می‌شوند.

بی‌قید و شرط سیاسی و اقتصادی از رژیم رحمانف در ۱۹۹۲ و در مواردی ۱۹۹۳، به سطح قول و قرارها و هشدارهای پنهانیِ همکارانِ سرسخت و ستیزه‌جو گام برداشته‌اند و هدف از این گذار، وادار کردن وی به گفتگوی سیاسی با مخالفان و نشستن پشت میز مذاکره با او و بعد هم ایجاد یک ترتیبِ سیاسی واقعی بوده است. از آنجا که این تلاشها به موفقیت نینجامیدند (البته اگر موافقت با انجام گفتگوهای بی‌نتیجهٔ تشریفاتی را موفقیت محسوب نکنیم)، در این زمان نیز فشار سیاسی و اقتصادی هر چه بیشتری به رحمانف وارد می‌شود و از او به‌طور علنی انتقادمی‌شود.

دیگر دولتهای درگیر جنگ

افغانستان

بی‌شک جمهوری *اسلامی افغانستان* در حالی که مبارزان و عوامل مخالف به همراه خانواده‌هایشان و شمار کثیری از سکنهٔ مسالمت‌جو در اواخر ۱۹۹۲ و اوایل ۱۹۹۳ با زورِ اسلحه از جبههٔ ملی رانده شدند، به مهمترین متحد طبیعیِ اتحاد مخالفان تبدیل شده است.

در افغانستان پناهندگان با مردمی روبرو می‌شوند که از نظر قومی با آنان خویشاوند هستند. همان‌طور که ذکر شد، تاجیک‌های کوهستان‌نشینِ تاجیکستان و مردمان فارسی‌زبانِ شمالِ افغانستان ازیک‌تبارند (این اراضی در قرون وسطی تخارستان[1] نامیده می‌شد). اقوام پامیری ("روشن[2]"ها، "شوغنان[3]"ها، "ایشقاشیم[4]"ها و برخی دیگر) در هر دو ساحل راست و چپ رود "پنج[5]" زندگی می‌کنند. سواحل راست و چپ این رود بزرگ مرزی یک منطقهٔ واحد اقتصادی برای دامداران ترک‌زبان تاجیکستان بود، از این رو اقوام یکسانی (ازبک، ترکمن، عرب و...) در تاجیکستان و افغانستان به سر می‌برند. حتی تبارنامهٔ آنها نیز بسیار با یکدیگر انطباق دارد. بسیاری از اعضای این اقوام، خویشانی در سواحل هر دو جانب این رود دارند. تاجیک‌ها و ازبک‌ها مسلمان سُنّی و یا اسماعیلی (پامیری) هستند. حتی اوضاع سیاسی تاجیکستان نیز به‌طور کم‌سابقه با سناریوهای به‌ظاهر مشابه دگرگون شده است. همچنین در هر دو منطقه تحول

---

۱. منطقهٔ وسیعی بوده که «تخار» کنونی را نیز شامل می‌شده است (م.).

2. Ruschaner.

3. Schugnaner.

4. Ischkaschimer.

5. Pjandsch.

اقتصادی سالهای گذشته در یک جهت، یعنی از هم پاشیدگی اقتصاد و عملکرد غیرقانونی کل جامعه (مواد مخدر و سلاح) صورت گرفته است.

گروهی از پناهندگانِ فاقد مدرک، راهیِ نواحی مرکزی افغانستان و پاکستان شدند. در این بخشها آنان مشاغلی در زمینهٔ پیشه‌وری و بازرگانی یافتند و درعمل رابطهٔ خود را با میهنشان قطع کردند. بقیهٔ پناهندگان در اردوگاهها سازمان یافتند و پس از آموزش نظامیِ مرتبط، کار مبارزه برای بازگشت به میهن آغاز شد.

به‌تدریج این نبرد، شکلِ سیاسی به خودگرفت و پس از آن، وقتی معلوم شد که رحمانف حاضر به مصالحه نیست، از پشتیبانی بین‌المللی نیز برخوردار گردید.

بسیاری از رژیمهای اسلامی، این نهضت را تأمین مالی و، از جمله با اعزام رزمندهٔ داوطلب و آموزشیار پشتیبانی می‌کردند. نام این دولتها اغلب در مطبوعات ذکر می‌شد. بدیهی است که این کار توسط اشخاصِ غیررسمی انجام می‌گرفت. در خود تاجیکستان بنا به گفته‌های یک نمایندهٔ محلی از یکی از مهم‌ترین ادارات، در حین عملیات نابودسازیِ مخالفانِ مبارز در «قراتگین[1]» و «درواز[2]» در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴، شمار اسرایی که از هواداران این دولتهای مسلمان (افغانستان، ایران، عربستان سعودی و سیاهان سودانی) دستگیر شدند، به چند برابر تاجیکان می‌رسید. گویا رحمانف برای جلوگیری از وخامت احتمالی رابطه با این دولتها، حقایق را به اطلاع عموم نمی‌رساند. موضع رسمی سازمانهای مهم افغانستان حل‌وفصل درگیری تاجیکستان با ابزارهای سیاسی است، به‌طوری‌که خود مخالفان زیرفشار قرار بگیرند.

نقش منطق تحولات داخلی افغانستان که مستقل از آرزوهای دست‌نیافتنی بود، در بروز رخدادهای داخل این کشور و نیز رخدادهایی که بر سر این درگیری در تاجیکستان صورت می‌گرفت، کمتر از خود این درگیری نبود. تمایل این مردم به همبستگیِ قومی‌در زمان نبرد مسلحانهٔ مردم افغانستان با نیروهای نظامی اتحاد شوروی آشکار شد. امروز نیز این روند ادامه دارد.

الف ـ تاجیکان در افغانستان

در ۱۹۸۶ شمار تاجیکان در افغانستان بالغ بر ۳/۵ میلیون نفر[3] بود. ۱۱۰ تا ۱۳۰ هزار نفر دیگر،

1. Karategina. 2. Darwas.

۳. امروز به‌وضوح بیش از چهار میلیون نفر است.

از مردم پامیر بودند. رهبر تأییدشدهٔ تاجیکان، احمدشاه مسعود است که اجدادش از کولاب به افغانستان گریخته بودند. نیاکان اولیه‌اش پیش از آنها اهل سمرقند بودند. او صمیمی‌ترین دوست تورَجانزاده، یکی از رهبران مخالفان است. او به مخالفان کمکهای همه‌جانبه می‌کرد و می‌کند. نیروهای مخالفان در منطقه‌ای مستقر شده‌اند که زیر کنترلِ نیروهای مسلح مسعود قرار دارد. روابط او با دوستُم، رهبرِ بزرگِ ازبک‌ها که حتی یک بار هم او را دستگیر کرده بود، بی‌نهایت تیره است. مسعود سعی داشت سیاست مستقلی را در مقابل حکومت مرکزی دنبال کند.

مهم‌ترین نظر مسعود در این زمان تشکیل یک دولت مستقل تاجیکی، شامل سرزمینهای تاجیک‌نشینِ شمال افغانستان و جنوب تاجیکستان است. مسعود طی دیدار خود با رهبران مخالفان چند برابر به این افکار شاخ و برگ داد.

ب ـ ازبکان در افغانستان

تیره‌های معروف ازبکانِ افغانستان «قَتَغَن[1]»، «قنغیز[2]»، «قونغرات[3]»، «قارلوق[4]» و... هستند. جمعیت آنها در افغانستان بالغ بر حدود دو میلیون نفر است. سرکردهٔ آنها سرلشکر عبدالرّشید دوستُم، فرماندهٔ لشکر ـ۵۳ پیاده نظام است که اکثر نیروهای آن ازبک‌اند. واحدهای زیر پوشش لشکر وی به هر حال در نبردهای مخالفان شرکت داشتند. از مدتها قبل او با کریمُف، رئیس‌جمهور ازبکستان تماس نزدیک داشت و حتی بارها در زمانِ وقوع رویدادهای تاجیکستان، به طور غیررسمی در تاشکند حضور می‌یافت. دوستُم همکاریِ نزدیکی در پیشرفتهای کریمف داشت و دستگیری مسعود را نیز به خواست کریمف انجام داد. اما بعدها روابط آنها رو به سردی نهاد.

در ۱۹۹۲ دوستُم «جنبش ملی ـ اسلامی افغانستان»[5] را بر پایهٔ مبانی قومی سازمان داد و خود رهبری آن را به عهده گرفت. وظایف این جنبش متشکل از نبرد برای تشکیل یک دولت فدراتیو «مبتنی بر دین اسلام» در افغانستان (براساس مادهٔ دوم از سند «اهداف سیاسی جنبش ملی ـ اسلامی») بود. البته سه سال بعد، دیدگاههای دوستُم اساساً متحول شد و امروز او به‌طور

---

1. Kattagan.
2. Keneges.
3. Kungrat.
4. Karluk.
5. NIDA (= die Nationale Islamische Bewegung Afghanistans).

جدی امکان تأسیس ازبکستانِ بزرگ، متشکل از نواحی ازبک‌نشینِ شمالِ افغانستان را در مدّنظر قرار داده است. این دیدگاهها نیز دلیلی بر وخامت روابط وی با رئیس‌جمهور کریمف بود.

ج ـ عرب‌ها در افغانستان

شمار عرب‌های افغانستان بالغ بر ۴۰ هزار نفر است. آنها از خویشان عرب‌های تاجیکستان (حدود ۲۰ هزار نفر) و ازبکستان (۶۰ تا ۸۰ هزار نفر) هستند. جمعیت کم، دلیلی بر عدم نفوذ جدی آنها در رویدادهای کشور است. البته باید توجه داشت که آنها با عرب‌های تاجیکستان که در رخدادهای سال ۱۹۹۲ طرف جبهۀ ملی و رژیم رحمانف را گرفته بودند (از جمله در دفع مخالفان رژیم در پشت آمودریا)، نقش متوسطی ایفا می‌کردند. عرب‌های تاجیک، وقتی درعمل امکانات حکومت رحمانف، همچنین ناتوانی خویش و نیز مهم‌ترین مسئله، یعنی عدم تمایل به حل و فصل درگیری را مشاهده کردند، در سالهای اخیر به مخالفان آرامِ رژیم ملحق شدند. آنها با دولتهای عربی، به‌ویژه با عربستان سعودی فعالانه تماس برقرارکردند و هدف استراتژیک‌شان آن بود که برای همۀ عرب‌های تاجیکستان امکان سفر به میهن تاریخی‌شان را فراهم آوردند. بر اساس چگونگی پیشرفت اوضاع ، درحالی‌که منافع مختلف وارد معادلۀ درگیری می‌شوند، این اقدام می‌تواند به مؤلفه‌ای ثبات بخش یا بی‌ثبات کننده تبدیل گردد.

نقش دیگر دولتهای مسلمان، چه در این درگیری شرکت داشته و چه نداشته باشند، بسیار ضعیف است.

دیگر نیروهای خاور نزدیک

در مجموع ایران به‌عنوان متحدِ به‌ظاهر طبیعیِ تاجیکان که از خود علاقۀ بسیار زیادی نسبت به تاجیکستان نشان داده است، نتوانست این علاقه را به واقعیت برساند، زیرا فقدان مرز مشترک، منابع اقتصادیِ لازم و نیز مهم‌ترین عامل، یعنی شیعه‌بودن مردم این کشور که به سختی با مذهب سُنی تاجیکان جمع می‌شود، مانع از این امر می‌شد. صرف‌نظر از این مسئله، ایران به مخالفان کمک می‌کند، اما مخالفان نیز سعی دارند با مقامات رسمی دوشنبه تماس داشته باشند.

عربستان سعودی نیز علایق خاص خود را نسبت بـه تـاجیکستان دارد، زیـرا حـجاج تاجیک همه ساله برای زیارت به این کشور سفر می‌کنند. علاوه بر این مهاجران به نسبت زیادی در عربستان سعودی به سر می‌برند که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از تاجیکستان آمده‌بودند و اکنون تاجیکان تاجیکستان روابط دائمی با آنها دارند. سعی سعودی‌ها بر این است که با استفاده از این روابط ضمن برقراری رابطهٔ بازرگانی با تـاجیکستان، از جـمله شـرکت سـهامی در ایـن جمهوری تأسیس کنند، اما این‌طور که پیداست این تلاشها با موفقیت توأم نبوده‌اند. عربستان سعودی در تاجیکستان دست به تبلیغات مذهبیِ مهمی زده‌است، مـنابع تـخصصی بـه آنـجا می‌فرستد و مجتهدِ اَعلَم پرورش می‌دهد. از سوی دیگر محافلی از عربستان سعودی با کمکهای اساسیِ مالی و تسلیحاتی به مخالفان کمک می‌کنند و با ابزارآلات جنگی از آنها پشتیبانی به‌عمل می‌آورند. براساس همهٔ ظواهر، متعصب‌ترین جـناح روحـانیتِ تـاجیکستان در بـین مـخالفان وهمچنین در حزب نهضت اسلامی تاجیکستان به‌جانب عربستان سعودی سوگیری کرده است.

هنوز یک عامل مهم دیگر وجود دارد که مستقیماً در اوضاع تاجیکستان تأثیر می‌گذارد. این عامل، افکار عمومی مسلمانانِ متوسط در کشورهای مسلمانی است که از نـظر اقـتصادی عقب‌مانده‌اند. اینان چون علل واقعیِ درگیری را نمی‌شناسند، طبیعتاً سعی می‌کنند بـه دنـبال دشمن قابل قبولی بگردند و چنین دشمنی را نیز خواهندیافت. کمونیست‌ها و روس‌ها چـنین دشمنی بودند. مطبوعات ایران و پاکستان با عناوینی، نظیر «مسلمانان بر ضد کمونیست‌ها»، «انقلابیهای مسلمان برای حقوق خـود مـبارزه مـی‌کنند» و... دست‌بـه‌کـار شـدند. گـروهی در «تاشقُرغان»[1]، یکی از شهرهای افغانستان بر سرِ خبرنگاری از روسیه که توسط آنان محاصره شده بود، فریاد می‌زدند: «شما روسها ابتدا ما را سربه‌نیست کردید و حالا در تـاجیکستان بـه جـانِ برادرانمان افتاده‌اید!»

سرانجام یک دیدگاه دیگر نیز وجـود دارد. بـی‌شک بـاید رویـدادهـای تـاجیکستان را پدیده‌ای از بحران تمدنیِ سراسر جهان دانست. با تشدید اختلافِ امکاناتِ اقتصادی و اجتماعیِ تمدن غرب و درماندگی کامل کشورهای متعلق به تمدن شرق این حقیقت برای شمار بیشتری از انسانها «قابل درک» می‌شود. این بحران ابتدا در برخی از دولتهای هم مرز با کشورهای مسلمان

1. Taschkurgan.

غربی (لیبی، الجزایر، یوگسلاوی، خاور نزدیک، تاجیکستان و برخی دیگر) جلوه‌گر شد. البته این نکته خود مسئله مستقلی است که به هر حال باید به هنگام تحقیق و بررسیِ رویدادهای تاجیکستان مد نظر قرار گیرد[۷].

فصل ۴

نتیجه‌گیری

درگیری تاجیکستان به طور خلاصه بر مبنای منافع نیروهای مختلف بررسی شده است. تاجیکستان در چارچوب نوعِ خاص دولت در این منطقه به دلیل ویژگیهای تحول اجتماعی - اقتصادی و نظام ایدئولوژیکِ اسلام که با تحریک و برانگیختن مردم به‌طور شاخص[1] در آسیای مرکزی حاکم شده است، به ضعیف‌ترین عضو تبدیل شد. انفجار اجتماعی ۱۹۹۲ قالب یک جنگ داخلی را به خود گرفت و بسیاری از دولتها را کم و بیش درگیر خود ساخت. پس از آن تاجیکستان به حلقهٔ دیگری از زنجیرهٔ درگیریهای تمدنی در جهان بدل گردید.

البته هنوز هم ممکن است تحولات آنجا به شکل سناریوهای مختلفی بروز کند. مناسب‌ترین سناریو کسب یک تنظیم سیاسی، بازگشت مخالفان از افغانستان، پیروی مخالفان از سیاست کشورِ خود و استقرار صلح است. با این وجود این سناریو به مجموعه‌ای از موانع برخورد می‌کند. نخستین مانع، داخلی است و شامل ناخشنودی رژیم دوشنبه از دستیابی به صلحی توافقی با مخالفان است.

۱. اسلام که حافظ مهمی برای مناسبات سنتی، میهن‌پرستی و اجتماعی محسوب می‌شد، برای انطباق با دنیای مدرن مطلوب نبود. براساس سوگیری این نظام ایدئولوژیک، از نظر ساختاری هر پدیدهٔ جدیدی که تهدید انگاشته می‌شد، مردود بود.

هر آنچه در چارچوب روند مذاکرات حاصل می‌شود، نتیجهٔ خواست سیاسیِ رهبر جمهوری تاجیکستان نیست، بلکه از فشار سیاسی و اقتصادی شدیدی ناشی می‌گردد که سران کشورهای عضو جامعهٔ مستقل مشترک‌المنافع و جامعهٔ جهانی بر آن اعمال می‌کنند. رهبر تاجیکستان که مسئولیت حفاظت از مرزها و حفظ امنیت به هنگام حضور نظامی ـ سیاسی و اقتصادی در روسیه را از خود سلب کرده است، خیلی خوب درک می‌کند که تعیین هدف به شکل کسب توافق با مخالفان به معنای سقوط خود وی است. افزون بر اینها رهبر تاجیکستان به بهترین شکل پی‌برده است که تاجیکستان با توجه به منابع داخلی‌اش در وضعی نیست که به‌طور یکجانبه اقتصادی خودبسنده و خودکفا را بار دیگر در کشور سامان دهد و به بیان دقیق‌تر، به وجودآورد. به عبارت دیگر این مطلب بدان معناست که تاجیکستان در وضعیتِ یک موجودیتِ مستقل نیست. دومین مانع، خارجی است. این مانع، شامل پیوستن بسیاری از دولتهای اسلامی به این درگیری است. آنها این نبرد را امکانی برای نبرد اسلام با دشمن اصلی‌شان، کمونیسم جهانی در قالب «امپریالیسم روسیه»، و نیز ابزاری برای حل و فصل اختلافات داخلیِ کشور خود تلقی می‌کردند. این‌طور که به نظر می‌رسد سران ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان چندان به امکان وجود چنین راه‌حلی برای خروج از بحران معتقد نیستند.

سناریوی دوم با توجه به حفظ رهبری کنونی و حفظ حقیقی تاجیکستان به وسیلهٔ کشورهای عضو جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع، به‌ویژه روسیه و جامعهٔ جهانی به معنای ادامهٔ مذاکرات بی‌نتیجه‌ای است که به‌طور بطئی جریان دارند. نتیجهٔ چنین تحولی می‌تواند عقب‌نشینی ارتش روسیه باشد و نیز خودداری دولتهای دیگری که رابطهٔ اقتصادی با تاجیکستان برقرار می‌کنند. پیامدهای چنین تحولی اسفبار خواهد بود. تاجیکستان تجزیه می‌شود، شمال کشور به ضمیمهٔ ازبکستان خواهد رفت، جنوب در اختیار مخالفان و مجاهدین افغانستان قرار می‌گیرد و میزان سیل خون، گرسنگی و پناهندگی از همهٔ معیارهای قابل تصور در درگیریهای محلی اساساً فراتر خواهد رفت.

با وجود این، همان‌طور که توضیح داده شد، ارزیابی رهبران دولتهای منطقه (به‌ویژه کریمف، رئیس‌جمهور ازبکستان) از احتمال وقوع چنین نتیجه‌ای کاملاً واقعگرایانه است و از

همین روست که آنها سیاست خاصی را در مقابل تاجیکستان دنبال می‌کنند. البته اگر دولت تاجیکستان منحل شود، چندان پذیرفتنی نیست که این کشور بتواند با نیروهای خود از گسترش درگیری به مرزهای خود جلوگیری کند.

پی‌نوشت

1. Buschkow, Walentin I., Der innere Konflikt Tadschikistans als regionales Sicherheitsproblem, in: BIOst, Nr. 35 / 1996.

2. Nezavisimaja gazeta, 29.12.1994; ebd., 18.1.1995.

3. Nezavisimaja gazeta, 11.2.1995.

4. N. N. Negmatov: Gosudarstvo Samanidov, Dušanbe 1997; B. G. Gafurov: Tadziki. Drevnejšaja, drevnjaja i srednevekovaja istorija. Vypusk 2, tt. 1, 2, Dusanbe 1989; A. Muchtarov: Materialy po istorii Ura - Tjube. Moskva 1963.

5. Materialy Vsesojuznoj Perepisi naselenija 1989 g. Tadzikskaja SSSR, Moskva 1990.

6. V. I. Buškov; D. Vikulskij: Tadzikskoe obščestvo na rubeze tysjaceleti (etnopoliticeskaja siutacija v nacale 1990 _ ch godov), Moskva 1992; dies. :"Tadziksaja revoljucija" i grazdanskaj vojna (1989 - 1994 gg.), Moskva 1995.

7. Ch. Chasimbekov: Uzbeki Severnogo Afganistana, Moskva 1994; Izvestija, 15.12.1994; ebd. 18.5.1995; eb 24.5.1995; Nezavisimaja gazeta, 29.12.1994; ebd. 18.1.1995; ebd. 14.2.1995; ebd. 28.3.1995; Pravda, 5.1.1994; ebd, 11.2.1995;.

در مورد گفتگو با نمایندگان نخبگان تاجیکستان و رهبران نهضتها و احزاب مخالف؛ ر.ک.به:
Bericht des BIO st 26 _ 1993; ebd. 4 _ 1995.

گاه‌شمار جمهوری تاجیکستان

اکتبر ۱۹۱۷	انقلاب‌اکتبر و استقرار نظام سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی
۱۹۲۰	فاجعهٔ انقلاب کمونیستی در تاجیکستان و از دست‌رفتن شهرهای سمرقند و بخارا
۱۹۲۱	استفاده از سلاح شیمیایی برای نخستین بار برضد دهقانان ولایت تَمباوْ به فرمان لنین و به دست کمونیست‌ها
۱۹۲٤	الحاق جمهوری سوویتی و خودمختار تاجیکستان به ازبکستان
۱٦ اکتبر ۱۹۲۹	اعلام جمهوری سوویتی و سوسیالیستی تاجیکستان
۱٤ سپتامبر ۱۹۸۹	رسمیت یافتن «سازمان مردمی رستاخیز» به رهبری طاهر عبدالجبّار
۱۲ فوریه ۱۹۹۰	فاجعهٔ بهمن ۱۳۶۹ در میدان کمیتهٔ مرکزی شهر دوشنبه به بهانهٔ انجام انقلابی مشابهِ انقلاب اسلامی ایران
۱۰ اوت ۱۹۹۰	تشکیل حزب دموکرات تاجیکستان به رهبری دکتر شادمان یوسف
۳۰ فوریه ۱۹۹۱	برکناری قهّار محکومُف[مَحکَمُف]، رئیس‌جمهور و دبیرکل حزب کمونیست
مارس ۱۹۹۱	نخستین پیروزی نهضت ملی و آزادیخواه تاجیکستان در اتحاد نیروهای سیاسی و مردمی حزب دموکرات، نهضت اسلامی، سازمان مردمی رستاخیز...ضمن همه‌پرسی سراسری دربارهٔ بقای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۹ سپتامبر ۱۹۹۱	اعلام استقلال تاجیکستان از کشور شوروی
۲۱ سپتامبر ۱۹۹۱	اجتماع مردم در نزدیکی کاخ ریاست جمهوری و درخواست تعطیلی فعالیتهای حزب کمونیست
۲۲ سپتامبر ۱۹۹۱	به زیر افکندن مجسمهٔ لنین در میدان آزادی
۲۳ سپتامبر ۱۹۹۱	کودتای پارلمانی کمونیست‌های تاجیکستان، معروف به «گردهمایی کمونیستی» با برکناری غیرقانونی اصلانُف از ریاست پارلمان و انتصاب رحمان نبیِف، رهبر سابق کمونیست‌های تاجیکستان به جای وی با سخنرانی کنجایِف

سپتامبر ۱۹۹۱	انتصاب کنجایِف به ریاست پارلمان توسط کمونیست‌ها
۲٦ اکتبر ۱۹۹۱	آغاز به کار حزب نهضت اسلامی تاجیکستان (این حزب تا پیش از ۱۹۹۱، زمان فروپاشی نظام با عنوان "حزب اسلامی عمومی اتفاق" عمل می‌کرد)
۲٤ نوامبر ۱۹۹۱	انتخابات ریاست جمهوری تاجیکستان
۲ دسامبر ۱۹۹۱	آغاز ریاست جمهوری نبیِف، نامزد انتخاباتی کمونیست‌ها در پارلمان تاجیکستان
۱۹۹۲	استقلال تاجیکستان برای نخستین بار وعضویت تاجیکستان در سازمان امنیت و همکاری اروپا
۲۱ مارس ۱۹۹۲	نصب مجسمهٔ فردوسی در میدان آزادی (محل سابق مجسمه لنین)
٥ مه ۱۹۹۲	آغاز جنگ داخلی تاجیکستان با تصرف کاخ ریاست جمهوری در ۲۰ کیلومتری شهر دوشنبه نزدیک لنین‌آباد
اوت ۱۹۹۲	تشکیل اولین جلسهٔ شورای عالی (پارلمان) تاجیکستان
۷ سپتامبر ۱۹۹۲	استعفای نبیِف از ریاست جمهوری در نتیجهٔ فشار مخالفان
۲۴ و ۲۵ اکتبر ۱۹۹۲	کودتای دوم کنجائِف طبق نقشه امریکایی‌ها، رئیس جمهور ازبکستان و نیز با همکاری ارتش روسیه
۲۵ اکتبر ۱۹۹۲	شکست کودتای کنجائِف با فداکاری رضائِف، رئیس جمهور ولایت کولاب و نبرد نیروهای دفاع از خود در شهر دوشنبه
۱٦ نوامبر ۱۹۹۲	تعیین امامعلی رحمانُف از طرف پارلمان به سمت ریاست شورای عالی و کفالت ریاست جمهوری
۲٤ سپتامبر ۱۹۹۳	امضای موافقتنامهٔ تشکیل نیروهای حافظ صلح بین روسیه، قزاقستان، ازبکستان و تاجیکستان در مسکو و ایجاد یک فرماندهی مشترک نظامی
٥ آوریل ۱۹۹٤	نخستین دور مذاکرات صلح میان نمایندگان حکومت تاجیکستان به رهبری امامعلی رحمانُف، رئیس شورای عالیِ وقت و اتحاد مخالفان به رهبری سید عبدالله نوری در مسکو
۱۸ ژوئن ۱۹۹٤	امضای توافقنامهٔ آتش‌بس در تهران میان طرفهای جنگ داخلی و توافق بر سر آزادی زندانیان سیاسی و زندانیان جنگی طی دومین دور گفتگوهای صلح در تهران
۲۰ اکتبر ۱۹۹٤	آغاز اجرای آتش‌بس سه ماهه

۲۰ اکتبر تا روز اول نوامبر ۱۹۹٤	دور نخست مذاکرات صلح میان حکومت و جناح مخالف با میانجیگری سازمان ملل در اسلام‌آباد (پاکستان)برابر با سومین دور گفتگوهای صلح و تشکیل کمیسیونی برای نظارت بر اجرای توافقنامهٔ آتش‌بس ۱۸ ژوئن ۱۹۹۴
نوامبر ۱۹۹٤	انتخابات ریاست جمهوری و تصویب قانون‌اساسی جدید
دسامبر ۱۹۹٤	انتصاب جمشید کریمُف، اهل شمال تاجیکستان به نخست وزیری
۱٦ دسامبر ۱۹۹٤	تصمیم شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر اعزام ۴۰ ناظر نظامی به تاجیکستان
فوریه ۱۹۹۵	انجام نخستین انتخابات پارلمانی
۱۲ مارس ۱۹۹۵	انجام دور دوم انتخابات پارلمانی (از ۸۵ کرسی کمونیست‌ها ۶۰ کرسی به دست آوردند)
۲ مه ۱۹۹۵	امضای موافقتنامهٔ اقتصادی میان تاجیکستان و امریکا
۱۷ مه ۱۹۹۵	نخستین ملاقات امامعلی رحمانُف با سیدعبدالله نوری، رهبر جناح مخالف در کابل
۱ ژوئن ۱۹۹۵	انجام چهارمین و پنجمین دور مذاکرات‌صلح میان حکومت و جناح مخالف در شهر آلماتی (قزاقستان)
۲۰ اوت ۱۹۹۵	توافق طرفین جنگ در مورد تمدید آتش‌بس تا ۲۶ فوریه ۱۹۹۶
۳۱ اکتبر ۱۹۹۵	تأکید بر پای‌بندی دو طرف به رعایت آتش‌بس در عشق‌آباد (ترکمنستان)
۱٦ مه ۱۹۹٦	نخستین دیدار دو رهبر تاجیک در کابل و تمدید سه‌ماههٔ آتش‌بس
۱۸ ژوئیه ۱۹۹٦	تجدید دیدار دو رهبر تاجیک در تهران و تأکید بر پای‌بندی به مذاکرات
سپتامبر ۱۹۹٦	سومین گفتگوی دو رهبر تاجیک در دوشنبه و امضای «تفاهمنامهٔ اصول اساسیِ برقراری صلح و رضایت ملی»
۱۲ دسامبر ۱۹۹٦	دیدار رحمانُف و نوری در «خوست» (شمال افغانستان) و توافق در مورد اجرای آتش‌بس در طویل‌دره و قراتگین
۲۳ دسامبر ۱۹۹٦	تشکیل «کمیسیون آشتی ملی» تاجیکستان و توافق مهم طی ملاقات دو رهبر تاجیک
٤ فوریه ۱۹۹۷	تهیهٔ سازشنامهٔ مربوط به مسائل مهاجران طی ششمین دور مذاکرات صلح در تهران

۲۷ فوریه ۱۹۹۷	توافق در مورد مسائل نظامی طی گفتگوی نمایندگان دولت و اتحاد مخالفان تاجیکستان طی دور هفتم مذاکرات در مسکو
۸ آوریل ۱۹۹۷	تهیهٔ تفاهمنامهٔ «تضمین اجرای تفاهمنامه‌های مربوط به استقرار صلح و مصالحهٔ ملی» طی هشتمین و آخرین دور مذاکرات صلح در تهران
۲۸ مه ۱۹۹۷	امضای تفاهمنامهٔ مصالحهٔ ملی در تهران با امضای طلبک نظرُف، وزیر خارجهٔ تاجیکستان و قاضی اکبر تورَجانزاده، قائم‌مقام نهضت ملی اسلامی
۲۷ ژوئن ۱۹۹۷	امضای نهایی پیمان‌صلح تاجیکستان به‌دست امامعلی رحمانُف، رئیس‌جمهور تاجیکستان و سیدعبدالله نوری، رهبر اتحاد مخالفان تاجیک در مسکو و اعلام پایان جنگهای پنج‌ساله
۱٦ ژوئیه ۱۹۹۷	تشکیل یک تماس بین‌المللی به سرپرستی «دیتریش مِرِم»، نمایندهٔ دبیرکل سازمان‌ملل در شهر دوشنبه، شامل نمایندگان دولتهای ناظر و ضامن صلح تاجیکستان و سازمان امنیت و همکاری اروپا
۱۹ اوت ۱۹۹۷	درگیری نظامی ۱۰ روزه بین نیروهای مخالف صلح به فرماندهی سرهنگ «محمود خدایبردیِف» و ارتش وفادار به دولت تاجیکستان و عقب‌نشینی مخالفان به ازبکستان
۵ سپتامبر ۱۹۹۷	ورود نخستین گروه رزمندگان اتحاد مخالفان بر اساس عهدنامهٔ صلح
۱۲ سپتامبر ۱۹۹۷	ورود سیدعبدالله نوری، رهبر اتحاد مخالفان و رئیس کمیسیون آشتی ملی پس از پنج سال دوری از کشور به پایتخت تاجیکستان و آغاز به کار کمیسیون
ژوئیه ۱۹۹۸	ورود نخستین گروه از ۵،۵۰۰ رزمندهٔ مخالف از افغانستان به تاجیکستان برای پیوستن به ارتش این کشور
۲٦ اکتبر ۱۹۹۸	واگذاری ۱۶ سِمَتِ مهمِ دولتی دیگر علاوه بر ۱۲ سِمَت قبلی به اتحاد مخالفان
٤ نوامبر ۱۹۹۸	ورود نیروهای سرهنگ خدائِبردیِف به لنین‌آباد و آغاز جنگ نیروهای مشترکِ دولت تاجیکستان با اتحاد مخالفان
نوامبر ۱۹۹۸	خروج ازبکستان از پیمان جمعی نیروهای حافظ‌صلح جامعهٔ دولتهای مشترک‌المنافع
٤ نوامبر ۱۹۹۸	شکست متجاوزان ازبک به سرکردگی سرهنگ خدائِبردیِف و متواری‌شدن آنها پس از یک هفته درگیری

۱۳ نوامبر ۱۹۹۸	بطلان قانون ممنوعیت فعالیت احزاب دینی و دادن رأی اعتماد به اکبر تورَجانزاده، قائم‌مقام نهضت اسلامی به‌عنوان معاون اول نخست‌وزیر و دولت عثمان به عنوان وزیر اقتصاد
فوریه ۱۹۹۹	خروج قرقیزستان از پیمان جمعی نیروهای حافظ صلح جامعهٔ دولتهای مشترک‌المنافع
۱۹ آوریل ۱۹۹۹	امضای پیمان نظامی دوجانبه میان تاجیکستان و مسکو برای تأسیس پایگاه نظامی روسی در خاک تاجیکستان برای حفاظت از نیروهای روسی مستقر در آن کشور
۳۰ ژوئن ۱۹۹۹	تصویب لایحهٔ تغییر و اصلاح قانون‌اساسی و افزایش دورهٔ ریاست جمهوری از پنج به هفت سال و آزادی احزاب دینی و ضد دینی توسط مجلس عالی تاجیکستان
ژوئیه ۱۹۹۹	اعزام ۸۰۰۰ نفر گارد مرزی روسیه برای حفاظت از مرزهای تاجیکستان به این کشور
۳ اوت ۱۹۹۹	اعلام انحلال ارتش اتحاد مخالفان توسط سیدعبدالله نوری و الحاق ۵،۰۰۰ رزمندهٔ تاجیک در غالب واحدهای نظامی به نیروهای مسلح دولت تاجیکستان، آغاز به کار حزب نهضت اسلامی به رهبری سیدعبدالله نوری در شهر دوشنبه و آغاز فعالیت مجدد حزب دموکرات و سازمان مردمی «لعل بدخشان» (از گروه اتحاد مخالفان)
۶ نوامبر ۱۹۹۹	انجام انتخابات ریاست‌جمهوری تاجیکستان، لغو تحریم انتخابات توسط سیدعبدالله نوری و پیروزی تنها نامزد آن، امامعلی رحمانُف
۲۷ فوریه ۲۰۰۰	انتخابات مجلس نمایندگان تاجیکستان و کسب اکثر کرسیهای مجلس از سوی حزب حاکم دموکراتیک خلقی
۱۹ آوریل ۲۰۰۰	اعلام پایان کار گروه تماس صلح تاجیکستان توسط «ایوُ پترُف» نمایندهٔ دبیرکل سازمان ملل متحد
۱۷ مه ۲۰۰۰	خروج نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد و خاتمهٔ رسمی جنگ داخلی تاجیکستان
۹ سپتامبر ۲۰۰۱	کشته‌شدن احمدشاه مسعود
۱۲ نوامبر ۲۰۰۱	موافقت تاجیکستان با استفادهٔ امریکا از آن کشور برای حمله به طالبان در افغانستان

اختصارنامهٔ ۱
(آلمانی به فارسی)

AFB: Agentur für Föderale Sicherheit .... سازمان امنیت فدرال (روسیه)[به‌آلمانی]
CIA: Central Intelligence Agency .... سازمان اطلاعات و امنیت امریکا،سیا
CIS: Commonwealth of Independent States........................ جامعهٔ دولتهای مستقل‌مشترک‌المنافع
CPF: Collective Peace-Keeping Forces (=KMS به روسی) .... نیروهای حافظ صلح‌جمعی
CSCE: Coference for Security and Cooperation in Europe .... کنفرانس امنیت و همکاری‌اروپا
FAZ: Frankfurter Allgemeine Zeitung/Frankfurt فرانکفورتر آلگماینه سایتونگ،روزنامهٔ چاپ فرانکفورت ـآلمان
FHA: Fernseh - und Hörfunkspiegel Ausland / Bonn سازمان رادیو ـ تلویزیون اشپیگل ویژهٔ خارج از کشور،بن
FR: Frankfurter Rundschau / Frankfurt........................ فرانکفورترروندشاو، روزنامهٔ چاپ فرانکفورت ـآلمان
GB: Gosudarstvennaja besopasnot (=Staatssicherheit)........................ امنیت دولت (به‌روسی)
GRU: GLavnoye Reazvedyvate UpravLeniye (soviet Military Int) سازمان‌امنیت نظامی‌اتحادجماهیرشوروی
GULAG: Glavnoe Upravlenije Lagerej .... (واژهٔروسی) ۱۹۵۵-۱۹۳۹ ادارهٔ مرکزی سیستم اردوگاه اتحادشوروی
GUS (=CIS): Gemeinschaft der Unabhängigen Staaten ... (به آلمانی) جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع
IHT: International Herald Tribune / Frankfurt ..... اینترنشنال هرالد تریبون، روزنامهٔ چاپ فرانکفورت ـآلمان
IPW: Islamische Partei "Wiedergeburt" .... نهضت‌اسلامی تاجیکستان «حزب‌احیای‌نو»
ISA: Islamischer Staat Afghanistan........................ دولت اسلامی افغانستان
ISI: Interservices Intelligence .... سازمان امنیت نظامی پاکستان
Iz: Izvestija i Moskau........................ ایزوستیا، چاپ‌مسکو
KGB: Komitet Gosudarstvenno ˘1 Bezopasnosti [= Committee+genitive of Gosudarstvenny ˘1=of the state+genitive of Bezopasnost´=security](The intelligence and internal security agency of the former soviet Union) .... سازمان اطلاعات و امنیت‌اتحادجماهیرشوروی
Koms pr: Komsomolskaja pravda / Moskou .... کومنسو مولْشکایا پراودا، چاپ‌مسکو
KP: Kommunistische Partei .... حزب کمونیست‌روسیه
KStA: Kölner Stadt - Anzeiger / Köln .... کولنراشتات ـ آن‌سائیگر، چاپ‌کلن
KSZE: Konferenz für Sicherheit und Zusammenarbeit in Europa....... کنفرانس امنیت و همکاری‌اروپا
KZ: Krasnaja zvezda / Moskau .... کراسنایا سِوزدا، چاپ‌مسکو
M: Le Monde / Paris........................ لوموند، چاپ‌پاریس
MBRF: Mutual and Balanced Force Reduction .... موافقتنامهٔ کاهش متقابل سلاحهای هسته‌ای
MN: Moskovskié novosti, Moskau........................ مسکوِشکی نوِشتی،مسکو
MP: Moskovskaja Pravda .... مسکوِشکایا پراودا
MKWD: Narodij Komissariat Wnutrennych Del (Russian: People´s Office for Interior; Soviet Secret Service 1937-1946)........................ دفتر مردمی امور داخلی ـ سرویس امنیتی شوروی(۱۹۳۷-۱۹۴۶)
NATO: North Atlantic Treaty Organization........................ سازمان پیمان آتلانتیک‌شمالی،ناتو
NG: Nezavismaja gazeta / Moskau .... نزاویسمایاگَزتا، چاپ مسکو
NZZ: Neue Züricher Zeitung / Zürich .... نویه‌سوریشر سایتونگ، چاپ زوریخ ـسویس
OMON: Otdel Milicii Osobogo Naznacheniya (Russian: Department of Police for Special Assignment) .... سازمان عملیات ویژهٔ‌پلیس
OSCE: Organization for Security Cooperation in Europe ..... (به‌انگلیسی) سازمان امنیت و همکاری اروپا
OSZE: Organisation für Sicherheit und Zusammenarbeit in Europa (به‌آلمانی) سازمان امنیت و همکاری اروپا

Pr: Pravda / Moskau .... پراودا، چاپ‌مسکو
RG: Rossijskaja gazeta / Moskau .... روسیسکایا گزِتا، چاپ‌مسکو
SADUM: Das Zentrum der geistlichen Institutionen der Muslime und Kasachen ....
.... مرکز مؤسسات روحانیِ مسلمانان و قزاق‌ها (درتاشکند)
sic: (= Weltgemeinschaft معادل آلمانی) .... جامعهٔ جهانی
Sp: Der Spiegel / Hamburg .... اشپیگل، هفته‌نامهٔ چاپ هامبورگ ـآلمان
TASSR: Die tadschikische autonome Sowijetrepublik .... جمهوری سوویتی و خودمختارتاجیکستان
UNO (=UN): United Nations Organization .... سازمان‌ملل‌متحد
USA: United States of America .... ایالات متحده‌امریکا

اختصارنامهٔ ۲
(فارسی به آلمانی)

- اشپیگل، هفته‌نامهٔ چاپ هامبورگ ـ آلمان .... SP: Der Spiegel
- امنیت دولت (به روسی) .... GB: Gosudarstvennaja besopasnost (= Staatssicherheit)
- ایزوستیا، روزنامهٔ چاپ مسکو .... Iz: Izvestija
- اینترنشنال هرالدتریبون، روزنامهٔ چاپ فرانکفورت .... IHT: International Herald Tribune / Frankfurt
- پراودا، روزنامهٔ چاپ مسکو .... Pr: Pravda
- جامعهٔ جهانی .... (معادل آلمانی sic: (Weltgemeinschaft
- جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع (به آلمانی) .... GUS: Gemeinschaft der Unabhängigen Staaten
- جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع (به انگلیسی) .... CIS: Commonwealth of Independent States
- جمهوری سوویتی و خودمختار تاجیکستان .... TASSR:Die tadschikische autonome Sowijetrepublik
- دفتر مردمی امور داخلی ـ سرویس امنیتی شوروی(۱۹۳۷-۱۹۴۶) .... MKWD: Narodij Komissariat Wnutrennych Del (Russian: People´s Office for Interior; Soviet Secret Service 1937-1946)
- حزب کمونیست روسیه .... KP: Kommunistische Partei
- دولت اسلامی افغانستان .... ISA: Islamische Staats Afghanistan
- روسیسکایاگزِتا، روزنامهٔ چاپ مسکو .... RG: Rossijskaja gazeta
- سازمان اطلاعات مرکزی و امنیت امریکا (سیا) .... CIA: Central Intelligence Agency
- سازمان اطلاعات و امنیت اتحادجماهیرشوروی .... KGB: Komitet Gosudarstvenno ˉ1 Bezopasnosti [= Committee+genitive of Gosudarstvenny the state+genitive of Bezopasnost´=security](The intelligence and internal securityˉ1=of agency of the former soviet Union)
- سازمان امنیت‌نظامی اتحادجماهیرشوروی GRU: GLavnoye Rezvedyvate UpravLeniye (soviet Military Int)
- سازمان امنیت نظامی پاکستان .... ISI: Interservices Intelligence
- سازمان امنیت و همکاری اروپا (به آلمانی) ... OSZE: Organisation für Sicherheit u. Zusammenarbeit in Europa
- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو .... NATO: North Atlantic Treaty Organization
- سازمان رادیو ـ تلویزیون اشپیگل ویژهٔ خارج از کشور، بن ـ آلمان.. FA: Fernseh - und Hörfunkspiegel Ausland
- سازمان عملیات ویژهٔ پلیس.. OMON: Otdel Milicii Osobogo Naznacheniya (Russian: Department os Police for Assignment Special
- سازمان ملل متحد .... UNO: United Nations Organization
- فرانکفورتر آلگمانیه سایتونگ ـ روزنامهٔ چاپ فرانکفورت .... FAZ: Frankfurter Allgemeine Zeitung
- فرانکفورتر روندشاو ـ روزنامهٔ چاپ فرانکفورت .... FR: Frankfurter Rundschau
- کراسنایا یِوزدا ـ چاپ مسکو .... KZ: Krasnaja zvezda

KSZE: Konferenz für Sicherheit und Zusammenarbeit in Europas .. (به آلمانی) ـ کنفرانس امنیت و همکاری اروپا

KStA: Kölner Stadt - Anzeiger/Köln .... ـ کولنِر اِشْتات ـ آن‌سایْگِر روزنامهٔ چاپ کلن

Koms pr: Komsomolskaja pravda/Moskau .... ـ کومسومولْسْکایا پراودا ـ چاپ مسکو

M: Le Monde / Paris .... ـ لوموند ـ روزنامهٔ چاپ پاریس

ـ مرکز مؤسسات روحانی مسلمانان و قزاق‌ها در تاشکند ....

SADUM: Das Zentrum der geistlichen Institutionen derMuslime und Kasachen ....

MN: Moskovskie novosti/ Moskau .... ـ مسکووْشکی نووُشتی ـ چاپ مسکو

MP: Moskovskaja Pravda/Moskau .... ـ مسکووْسکایا پراودا ـ مسکو

MBRF: Mutual and Balanced Force Reduction .... ـ موافقتنامهٔ کاهش متقابل سلاحهای هسته‌ای

NG: Nezavismaja gazeta / Moskau .... ـ نزاویسْمایا گَزِتاـچاپ مسکو

AFB: Agentur für Föderale Sicherheit .... ـ سازمان امنیت فدرال [به آلمانی]

NZZ: Neue Zürcher Zeitung / Zürich .... ـ نویه سوریشِر سایْتونگ ـ روزنامهٔ چاپ زوریخ (سویس)

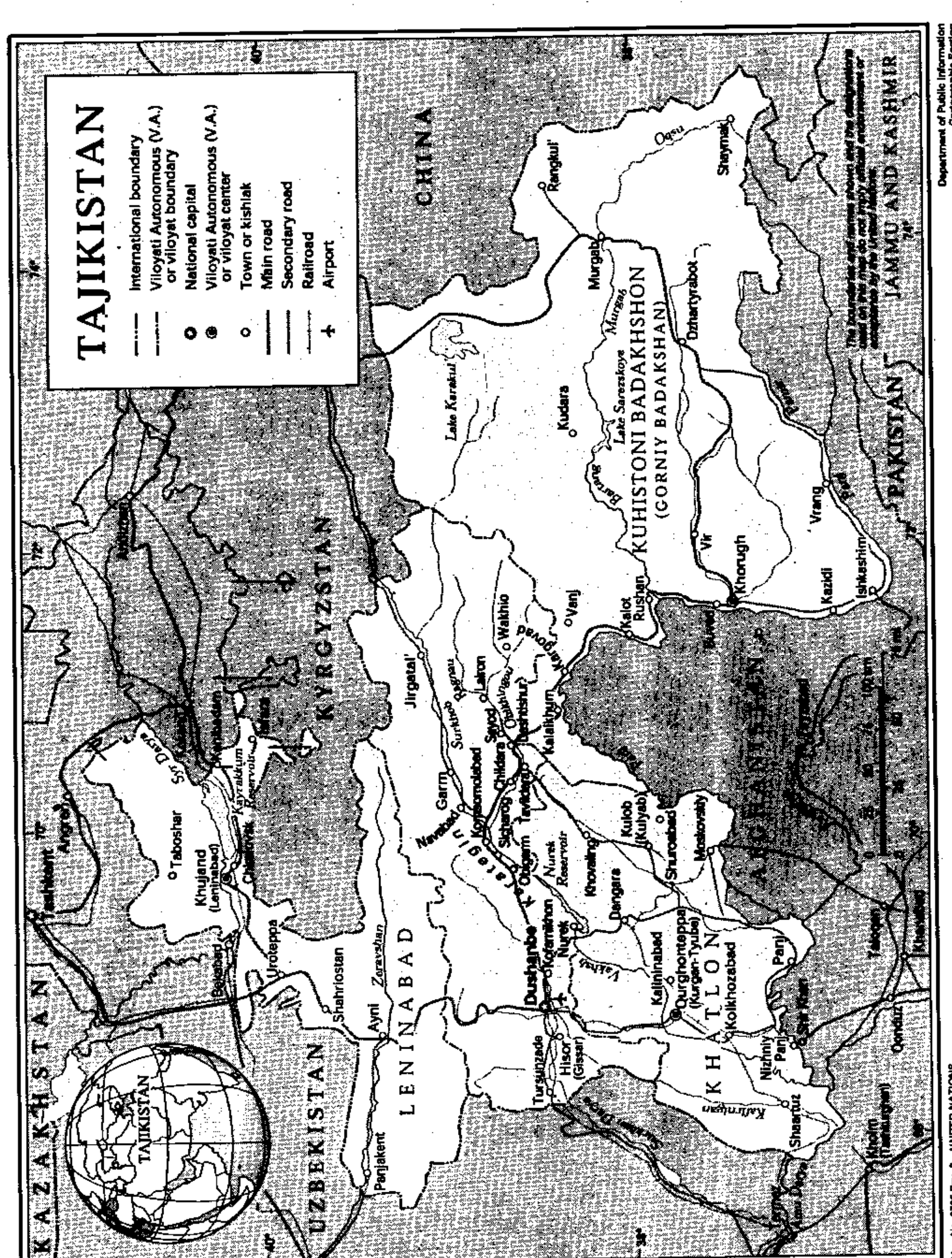
IPW: Islamische Partei "Wiedergeburt" .... ـ نهضت اسلامی تاجیکستان (حزب اسلامی احیای نو)

CPF: Collective Peace-Keeping Forces (= KMS به روسی) .... ـ نیروهای حافظ صلح جمعی

نامنامه

نامنامهٔ جغرافیایی

نقشه



TAJIKISTAN
International boundary
Viloyati Autonomous (V.A.) or viloyat boundary
National capital
Viloyati Autonomous (V.A.) or viloyat center
Town or kishlak
Main road
Secondary road
Railroad
Airport
KAZAKHSTAN
UZBEKISTAN
KYRGYZSTAN
CHINA
AFGHANISTAN
PAKISTAN
JAMMU AND KASHMIR
LENINABAD
KHATLON
KUHISTONI BADAKHSHON
(GORNIY BADAKSHAN)
Tashkent
Khujand
(Leninabad)
Taboshar
Uroteppa
Shahriostan
Ayni
Panjakent
Dushanbe
Kofarnihon
Nurek
Tursunzade
Hisor
(Gissar)
Garm
Jirgatal'
Kulob
(Kulyab)
Qurghonteppa
(Kurgan-Tyube)
Kolkhozobod
Panj
Shaartuz
Murgab
Rangkul'
Shaymak
Khorugh
Ishkashim
Vrang
Kudara
Vanj
Lake Karakul'
Lake Sarezskoye
Nurek Reservoir
Kayrakkum Reservoir
Syr Darya
Zeravshan
Vakhsh
Kafirnigan
Murgab
Oqsu
Map No. 3765 Rev. 9 UNITED NATIONS
October 1997
Department of Public Information
Cartographic Section

In the Name of God

Civil War of Tajikistan
(1992-1997)

Authorship:
Astrid von Borcke
Walentin Buschkow
Aschot Manutscharjan

Translated by:
Ladan Mokhtari - Ali Rahmani

The Institute for Political & International Studies
Tehran - 2002